اعوذ بالله من الشیطان الرجیم * بسم الله الرحمن الرحیم

صلّی الله علیک یا ولیّ العصر ادرکنا

کتاب

ستاره دنباله‌دار

(جلد اوّل)

سیّد مهدی مرعشی

پیش‌گفتار

سرآغاز این نوشتار فروتن را فرخنده و همایون می‌کنیم به یاد آن سفرکرده دوران‌ها که با آمدنش، یگانه فصل هستی، همیشه‌بهار خواهد گشت و سبزه و گل، آراستگی بی‌پیشینه خویش را خواهند آزمود.

به توفیق الهی و امدادهای حجت واپسین (عجّل الله فرجه) در نظر است؛ به نام مبارک مولا امیرالمؤمنین، حضرت امام علی (علیه السلام)، ۱۱۰ جلد کتاب، در بیان معارف قرآن و عترت، با نگرش و ادبیاتی نوین و روی‌کردی کاربردی و ناظر به نیازهای روز جوامع بشری تدوین گردد.

جلد نخست، آمیزه بخشی از آن‌ها است و به‌عنوان ویترینی، چشم‌انداز این عزم معنوی را از روزنه امیدوار نگاه‌های هوش‌مند مخاطبان، با قاب‌هایی نجیب و باوفا، به نمایش می‌نهد.

هرکدام از این سرفصل‌ها و میان‌تیترها، چه‌بسا در آینده‌ای نزدیک، نام‌واره‌ای گردد دل‌انگیز و بر تارک کتابی مجزا و مستقل، به ناز بنشیند و از دریچه موضوع ویژه‌اش، درخشش و تابندگی علوم کتاب و سنت را به منصه ظهور و تماشا بگذارد.

گستره مضامین آیات و روایات، هر دادور باانصافی را به شگفتی و فروتنی در برابر عظمت درون‌مایگان این آموزه‌های ربّانی وا می‌دارد.

در این عصر انفجار اطلاعات -که پریشانی بی‌شمار گرایش‌ها، در پی سرگرمی مناسبی است برای برون‌رفت پسندیده از سردرگمی‌ها و افسرده‌حالی‌ها- انسان آرمان‌گرا و نیک‌اندیش، بیش از همیشه تاریخ، تشنه حقیقت است و این گنجینه عظیم -تا دلتان بخواهد- سرشار از کلام حیات‌بخش و زندگی‌ساز و رامش‌افروز و گوارای وجود!

تجربه اُنس با دانش فرازین آفرینش، چنان آسودگی خاطر به ارمغان می‌آورد که آدمی در گرماگرم رویدادهای متلاطم، ناخودآگاه، دل‌تنگ آن گاه خوش‌آیند می‌شود که دوباره در سایه‌سار امنش، پناه و مأوا گیرد و کام جان، تازه و نوشین نماید.

نوازش‌های تعالیم الوهی، هر میهمان تازه‌واردی را گرامی می‌دارد و پذیرای مهربان و دست و دل باز شیفتگان معرفت و فضیلت و کمال و راه‌یافتگی است.

باشد که مراد آرزومندان، شتاب‌گون روا گردد!

وَ اللَّهُ الْمُسْتَعان

و اما در این ره‌گذار دشوار؛

وَ مَاأُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ[1]

(و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس، قطعاً به بدی امر می‌کند؛ مگر به کسی که خدا رحم کند؛ زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است.)

از دست دیگران، به کناری گریختم از دست خویشتن، به کجا می‌توان گریخت؟[2]

به‌مثابه حدیث نفس نگارندگان تهی‌دست، باید اذعان نمود:
کوله‌بار عملم که تقریباً خالی و کم‌مایه است! و امیدی به دست‌رنج خویش، به‌منظور سزاواری و سازگاری برای دست‌گیری فردای موالیان معظم ندارم. لیک کریمان، معیار بخشندگی‌شان، بهانه و لطف و مرحمت است، نه بها و لیاقت و شایستگی!

بنابراین خدای بخشایش‌گر را می‌خوانم که به طفیل عبادات امام عصر (عجل الله فرجه) گشایش حاصل فرماید و با ظهور مسعود و موفورالسرور ولی نعمتمان، مشکلات موجود برطرف گردد و انسان سعادت‌جو، در اقصا نقاط پهناور گیتی، به سر منزل مقصود و ساحل امن هدایت و نجات، بار یابد!

چه نیکو فرمودند امام محمد باقر (علیه السلام):
«مَنْ عَمِلَ بِمَا یَعْلَمُ عَلَّمَهُ اَللَّهُ مَا لَمْیَعْلَمْ.»[3]!
کسی که به آن‌چه می‌داند، رفتار نماید، خداوند، نادانسته‌های مورد نیازش را، به او می‌آموزد.
چه معلمی بهتر از پروردگار مهربان؟!
هم می‌تواند یاد دهد، هم می‌داند چه چیزی به درد بندگان می‌خورد.
بی‌هوده درس نمی‌دهد! ... و همه آموزه‌های او، سودمند و کاربردی و مایه خوش‌بختی و رستگاری جاودانه است!

ایدون باد!

---

[1]- یوسف – ۵۳.

[2]- یاسر قنبرلو.

[3]- بحارالأنوار: ج ۷۵ – ص ۱۸۹؛ کتاب الروضة، باب وصایا الباقر (علیه السلام).

«حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!»

تو که یک گوشه چشمت غم عالم ببرد
حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!

نیست دیگر به خرابات، خرابی چون من
باز خواهی که مرا سیل دمادم ببرد؟

حال آن خسته، چه باشد که طبیبش بزند
زخم و بر زخم نمک پاشد و مرهم ببرد؟!

پاک‌بازی که تو خواهی نفسی بنوازیش
نه عجب باشد اگر صرفه ز عالم ببرد!

آن که بر دامن احسان تواش دست‌رسی است
به دهان خاکش اگر نام ز حاتم ببرد

زنگ چل ساله آیینه ما گر چه بسی است
آتشی هم‌دم ما کن که به یک‌دم ببرد

رنج عمری همه هیچ است، اگر وقت سفر
رخ نماید که مرا با دل خرم ببرد

من ندانم چه نیازی است تو را با همه قدر
که غمت دل ز پری‌زاده و آدم ببرد!

جان فدای دل دیوانه که هر شب بر تو است
کاش جاوید بدان کوی مرا هم ببرد

من ننالم ز تو، لیکن نه سزا هست کسی
درد با خود ز در عیسی مریم ببرد

ذکر من نام دل‌آرای حبیب است عماد
نیست غم، دوست اگر نام مرا کم ببرد!

(عماد خراسانی)

و من حکمه (صلی الله علیه و آله و سلم) و کلامه

بخشی از سخنان حکمت‌آموز پیام‌بر (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد)

فِی جُمْلَةِ خَبَرٍ طَوِیلٍ وَ مَسَائِلَ کَثِیرَةٍ سَأَلَهُ عَنْهَا رَاهِبٌ یُعْرَفُ بِشَمْعُونَ بْنِ لَاوَی بْنِ یَهُودَا مِنْ حَوَارِیِّ عِیسَی (علیه السلام)

فَأَجَابَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا سَأَلَ عَنْهُ عَلَی کَثْرَتِهِ.

ضمن داستانی طولانی، راهبی -که با نام «شمعون»، پسر لاوی، پسر یهودا، از حواریون حضرت عیسی (درود خدا بر او باد) شناخته می‌شد- پرسش‌های فراوانی مطرح کرد

و پیام‌بر (درود خدا بر ایشان و خاندانش باد) پاسخ همه آن‌ها را (بدون استثنا) بیان فرمودند.

فَآمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ.

پس این صومعه‌نشین مسیحی، به آن حضرت ایمان آورد

و نبوت او را تصدیق نمود.

وَ کَتَبْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَیْهِ.

در این جا، ما گوشه‌ای از سؤال و جواب‌های اشاره‌شده را به اندازه ضرورت و نیاز، نقل می‌کنیم

و به بیان همان مسائل، اکتفا می‌نماییم.

شعر و شعور

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً وَ إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً.[۴]

با هدف توسل و تیمّن به وجود نازنین امام عصر (ارواحنا فداه)، از زبان لطیف، شیرین و دل‌نشین «شعر» بهره گرفتیم.

صفحات زوج این کتاب، آراسته به زمزمه‌های عاشقانه و عارفانه انتظار و نجوای خودمانی و صمیمی با امام زمان (علیه السلام) و بیان مصائب سیدالشهدا آقا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و روضه‌های مرضی خشنودی ایشان و نوادی دل‌دادگی و آوای بی‌قراری شده است.

امید می‌رود؛ گل‌چین حاضر، دل‌انگیز باشد و در برقراری ارتباطی عاطفی با آن یار غایب (عجل الله فرجه) و گسترش ادبیات انتظار راستین، سودمند افتد و بر غنای معنوی این نوشتار بیفزاید.

باری؛ قصد مؤلف، دامن زدن به فرهنگ‌سازی مؤثر، تمرین پیوند دائمی و تعمیق علقه قلبی با حضرت حجت (ارواحنا فداه) و دعا برای فرج ایشان بوده و در این راه، دست یازیدن به ابزارهای گوناگونی را گه‌گاه، لَختی آزموده است!

باشد که قبول افتد!

---

[۴]- من لایحضره الفقیه: ج ۴ – ص ۳۷۹.

وَ مِنْهُ قَالَ:

أَخْبِرْنِی عَنِ الْعَقْلِ مَا هُوَ وَ کَیْفَ هُوَ وَ مَا یَتَشَعَّبُ مِنْهُ وَ مَا لَایَتَشَعَّبُ وَ صِفْ لِی طَوَائِفَهُ کُلَّهَا.

شمعون عرض کرد:

با من، درباره «خرد» صحبت بفرمایید.

عقل چیست؟ چه‌گونه است؟ از آن چه چیزهایی نشئت می‌گیرند؟ چه مطالبی به خرد هیچ‌گونه ارتباطی ندارند؟ و همه نکات وابسته به آن و آثار و اقسام و انواعش را شرح دهید.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ

وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْتُعْقَلْ حَارَتْ

فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ.

پیام‌بر (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) فرمودند:

«بدون شک، عقل به‌مثابه زانوبند جهل است.

و نفس هوس‌ران مانند پلیدترین جنبندگان است که اگر مهار نشود، دربه‌در و آواره گشته، سرکشی می‌کند و به بی‌راهه می‌رود.

پس خرد پای‌بند نادانی است!»

برگزیده شماری از این شاه‌بیت‌های کم‌نظیر غزلیات و مثنویات شیفتگی و مهرورزی صادقانه را از نظر می‌گذرانیم.

۱- شب سردی است بی تو بودن ما
بگو تا صبح، چند آدینه مانده است؟

۲- دل‌مرده‌ام، قبول! ولی ای مسیح من!
یک جمعه هم، زیارت اهل قبور کن!

۳- در پشت خانه تو نشستن، مرا بس است
اصلاً که گفته حاجت من را روا کنید؟!

٤- که گفت: «زود می‌رسی»؟ چه دیر، زود می‌شود!
نَفَس نمانده، زود نیست؟! بیا که دیر می‌شود ...

٥- نمازم را قضا کرده تماشا کردنت ای ماه!
بماند بین ما این رازها، بینی و بین الله!

٦- ای نگهت خاست‌گه آفتاب!
بر من ظلمت‌زده، یک شب بتاب

۷- این دل اگر کم است بگو سر بیاورم
یا امر کن که یک دل دیگر بیاورم

۸- من دل ندادم تا که ... روزی پس بگیرم
می‌خواستم پیشت بماند یادگاری

۹- اگر چه شهر، برای شما چراغان است
برای کشتن تو، نیزه هم، فراوان است!

۱۰- ای قبله ابرهای بارآور، تو!
دریا به نماز ایستاده، در تو

۱۱- ایجاز شاعرانه چشم تو، تاکنون ...
ما را کشانده است به اعجازی از جنون

۱۲- نه این که جمعه فقط، صبح زود بیدارند
که کار منتظرانت، همیشه بیداری است!

وَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ:

أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ

وَ قَالَ لَهُ:

أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی:

وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی مَاخَلَقْتُ خَلْقاً أَعْظَمَ مِنْکَ وَ لَاأَطْوَعَ مِنْکَ.

بِکَ أُبْدِأُ وَ بِکَ أُعِیدُ لَکَ الثَّوَابُ وَ عَلَیْکَ الْعِقَابُ.

هرآینه خداوند عقل را آفرید. پس به او فرمود: «جلو بیا.» آن‌گاه عقل پیش آمد.

بعد دستور داد: «عقب برو.» عقل پس‌رفت.

سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«به عزت و جلالم سوگند؛ هیچ آفریده‌ای را پدید نیاوردم که بزرگ‌تر و فرمان‌بردارتر از تو باشد.

با تو آغاز می‌کنم

و به‌وسیله تو باز می‌گردانم.

معیار جزا و مکافات تویی.

برای تو پاداش مقرر می‌کنم

و سوء استفاده‌کننده از تو را مجازات می‌نمایم.»

«بهتر که عمر ما درِ این خانه بگذرد»

آن حالتی خوش است که مستانه بگذرد
یعنی به زیر منّت پیمانه بگذرد

روزی ما به دست کریمان آشنا است
کفر است پای سفره بیگانه بگذرد

سوگند می‌خوریم که ما گنج می‌شویم
یک شب اگر که شاه ز ویرانه بگذرد

خدمت‌گزار اهل خرابات اگر شدی
ایام نوکری تو شاهانه بگذرد

این روزگار می‌گذرد خوب یا که بد
بهتر که عمر ما درِ این خانه بگذرد

(علی‌اکبر لطیفیان)

فَتَشَعَّبَ مِنَ الْعَقْلِ الْحِلْمُ
وَ مِنَ الْحِلْمِ الْعِلْمُ
وَ مِنَ الْعِلْمِ الرُّشْدُ
وَ مِنَ الرُّشْدِ الْعَفَافُ
وَ مِنَ الْعَفَافِ الصِّيَانَةُ
وَ مِنَ الصِّيَانَةِ الْحَيَاءُ
وَ مِنَ الْحَيَاءِ الرَّزَانَةُ
وَ مِنَ الرَّزَانَةِ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الْخَيْرِ
وَ مِنَ الْمُدَاوَمَةِ عَلَى الْخَيْرِ كَرَاهِيَةُ الشَّرِّ
وَ مِنْ كَرَاهِيَةِ الشَّرِّ طَاعَةُ النَّاصِحِ.
فَهَذِهِ عَشَرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْخَيْرِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْعَشَرَةِ الْأَصْنَافِ عَشَرَةُ أَنْوَاعٍ.

از خردورزی، بردباری زاییده شد

و از شکیبایی، دانش

و از معرفت، شکوفایی و بالندگی

و از هوش‌یاری، پاک‌دامنی

و از وارستگی، خویشتن‌داری و پارسایی

و از پرهیزگاری، حیا

و از شرم‌ساری، وقار

و از متانت، پشت‌کار و پایداری بر فعالیت پسندیده

و از نیکوکاری پیوسته، بدی را ناپسند انگاشتن و بیزاری از آن

و از ناخوش‌آیند دانستن زشتی‌ها، فرمان‌برداری نیک‌خواهان و پیروی اندرزگویان و پندآموزان نشئت گرفت.

این‌ها ۱۰ دسته از خوبی‌های گوناگون بود

که از هرکدام، ۱۰ شاخه متنوع، سرچشمه می‌گیرد.

«کی در سرای چشمم، قصد ظهور داری؟»

ای آن که در نگاهت حجمی ز نور داری!
کی از مسیر کوچه، قصد عبور داری؟

چشم انتظار ماندم، تا بر شبم بتابی
ای آن که در حجابت، دریای نور داری!

من غرق در گناهم، کی می‌کنی نگاهم؟
برعکس چشم‌هایم، چشمی صبور داری

از پرده‌ها برون شد، سوز نهانی ما
کوک است ساز دل‌ها، کی میل شور داری؟

در خواب دیده بودم، یک شب فروغ رویت
کی در سرای چشمم، قصد ظهور داری؟

(سید عباس سجادی)

فَأمَّا الْحِلْمُ؛

فَمِنْهُ رُكُوبُ الْجَمِيلِ وَ صُحْبَةُ الْأَبْرَارِ وَ رَفْعٌ مِنَ الضِّعَةِ وَ رَفْعٌ مِنَ الخَسَاسَةِ وَ تَشَهِّی الْخَيْرِ وَ تَقَرُّبُ صَاحِبِهِ مِنْ مَعَالِی الدَّرَجَاتِ وَ الْعَفْوُ وَ الْمَهَلُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ الصَّمْتُ.

ثمرات بردباری عبارت‌اند از:

آراستگی به زیبایی‌ها، هم‌نشینی با نیکان، دست‌گیری از افتادگان، دوری از فرومایگی، خیرخواهی، گرایش به ارتقای درجات و مراتب والا، گذشت، مدارا با دیگران و فرصت بخشیدن و مهلت دادن به آنان، احسان و پرداختن به امور خوش‌نام و سکوت و خاموشی.

فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِحِلْمِهِ.

بدین‌سان خردمند با صبوری، به این ارزش‌ها می‌رسد.

وَ أَمَّا الْعِلْمُ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْغِنَى وَ إِنْ كَانَ فَقِيراً وَ الْجُودُ وَ إِنْ كَانَ بَخِيلًا وَ الْمَهَابَةُ وَ إِنْ كَانَ هَيِّناً وَ السَّلَامَةُ وَ إِنْ كَانَ سَقِيماً وَ الْقُرْبُ وَ إِنْ كَانَ قَصِيّاً وَ الْحَيَاءُ وَ إِنْ كَانَ صَلِفاً وَ الرِّفْعَةُ وَ إِنْ كَانَ وَضِيعاً وَ الشَّرَفُ وَ إِنْ كَانَ رَذْلًا وَ الْحِكْمَةُ وَ الْحُظْوَةُ.

و اما آن‌چه از دانش عاید گردد:

اظهار بی‌نیازی، حتی در صورت نیاز و تهی‌دستی، بخشندگی، با وجود تنگ‌چشمی و دریغ ورزیدن، رشادت، دلاوری و شکوه‌مندی، نیز در شرایط ملایمت، سازش، خواری و سستی، تن‌درستی، در هنگامی که بیماری وجود دارد، نزدیک شدن به خوبی‌ها، هر چند دوردست باشند، با حیا بودن و شرم‌ساری، در عین پررویی، خودپسندی، گزافه‌گویی و سماجت، بلندهمتی، سالاری و سرفرازی، اگر چنان‌چه کم‌بهرگی و فرودستی هم، وجود داشته باشد، بزرگ‌واری حتی اگر تمایل به پستی باشد و بالاخره فرزانگی و برخورداری.

«... که با تو، روز من و روزگار می‌گذرد»

اگر چه روز من و روزگار می‌گذرد
دلم خوش است که با یاد یار می‌گذرد

چه‌قدر خاطره‌انگیز و شاد و رؤیایی است
قطار عمر که در انتظار می‌گذرد!

به ناگهانیِ یک لحظه عبور سپید
خیال می‌کنم آن تک‌سوار می‌گذرد

کسی که آمدنی بود و هست، می‌آید
بدین امید، زمستان، بهار، می‌گذرد

نشسته‌ایم به راهی که از بهشت امید
نسیم رحمت پروردگار می‌گذرد

به شوق زنده شدن، عاشقانه می‌میرم
دوباره زیستنم، زین قرار می‌گذرد

همان حکایت خضر است و چشمه ظلمات
شبی که از بَرِ شب‌زنده‌دار می‌گذرد

شبت همیشه شب قدر باد و روزت خوش
که با تو، روز من و روزگار می‌گذرد

فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِعِلْمِهِ. فَطُوبَى لِمَنْ عَقَلَ وَ عَلِمَ.

آن‌چه گفته شد، مواردی است که خردمند با بینش خویش، به‌دست می‌آورد.

پس خوشا به حال آنان که هم خردورز هستند و هم دانش‌مند!

وَ أَمَّا الرُّشْدُ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ السَّدَادُ وَ الْهُدَى وَ الْبِرُّ وَ التَّقْوَى وَ الْمَنَالَةُ وَ الْقَصْدُ وَ الِاقْتِصَادُ وَ الصَّوَابُ وَ الْكَرَمُ وَ الْمَعْرِفَةُ بِدِينِ اللَّهِ.

و اما هدایت‌یافتگی و هش‌یاری،

مقوله‌ای است که از آن، استواری و متانت و راه‌نمایی و پرهیزگاری و کام‌یابی و میانه‌روی و اعتدال و درست‌کاری و بخشندگی و شناخت آیین الهی، منشأ می‌گیرد.

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالرُّشْدِ. فَطُوبَى لِمَنْ أَقَامَ بِهِ عَلَى مِنْهَاجِ الطَّرِيقِ.

پس عاقل با مراتب مذکور، کمال و بلوغ می‌یابد.

خوشا بر کسی که راه راست را با این ابزار روشنایی‌بخش بپیماید!

«بی‌فاصله»

آرزویم شده بی‌رنگ شود فاصله‌ها
در مسلمانی ما ننگ شود فاصله‌ها

بارالها! برسان آن مه در پرده غیب
فرجی کن که کمی تنگ شود فاصله‌ها

وَ أَمَّا الْعَفَافُ:

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الرِّضَا وَ الِاسْتِكَانَةُ وَ الْحَظُّ وَ الرَّاحَةُ وَ التَّفَقُّدُ وَ الْخُشُوعُ وَ التَّذَكُّرُ وَ التَّفَكُّرُ وَ الْجُودُ وَ السَّخَاءُ.

و اما پاک‌دامنی؛

که از آن، خشنودی، آرامش، بهره‌وری، آسایش و دل‌جویی، افتادگی، فروتنی و کرنش، یادآوری و پندپذیری، اندیشه، بخشندگی و جوان‌مردی و دست‌ودل‌بازی بر می‌خیزد.

فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِعَفَافِهِ، رِضىً بِاللَّهِ وَ بِقَسْمِهِ.

پس بدین وسیله، شخص حکیم، از خدا و روزی وی، خرسند می‌گردد.

وَ أَمَّا الصِّيَانَةُ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهَا الصَّلَاحُ وَ التَّوَاضُعُ وَ الْوَرَعُ وَ الْإِنَابَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْأَدَبُ وَ الْإِحْسَانُ وَ التَّحَبُّبُ وَ الْخَيْرُ وَ اجْتِنَاءُ الْبِشْرِ.

و اما از خویشتن‌داری، نتایج زیر حاصل می‌گردد:

خیراندیشی و درستی، فروتنی، دوری از نافرمانی الهی، توبه و بازگشت، فهم، ادب، نیکوکاری، دوست داشتن و محبت کردن، خیرات، گشاده‌رویی و خوش‌برخورد بودن.

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالصِّيَانَةِ. فَطُوبَى لِمَنْ أَكْرَمَهُ مَوْلَاهُ بِالصِّيَانَةِ.

آن‌چه ذکر شد، مواردی بود که فرد خردمند، با پارسایی، کسب می‌کند. پس آفرین به کسی که آقایش او را به‌وسیله پرهیزگاری بنوازد!

«مردیم پشت پرده غیبت، ظهور کن»

گاهی از آسمان خیالم عبور کن
در ازدحام واژه به قلبم خطور کن

تاریک‌خانه دلم از روشنی تهی است
چیزی بگو و قلب مرا غرق نور کن

طومار انتظار جهان را فرو بپیچ
یا خود دل بلازده‌ام را صبور کن

دل‌مرده‌ام، قبول! تو اما مسیح باش
یک جمعه هم، زیارت اهل قبور کن

بر انتظار کهنه من طعنه می‌زنند
چشمان شور ره‌گذران است، کور کن

غم‌نامه‌هایمان که به دستت رسیده است
اندوه را به یمن جوابی سرور کن

خورشید پشت ابر، به جایی نمی‌رسد
مردیم پشت پرده غیبت، ظهور کن

(امید مهدی نژاد)

وَ أَمَّا الْحَيَاءُ؛ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللِّينُ وَ الرَّأْفَةُ وَ الْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّلَامَةُ وَ اجْتِنَابُ الشَّرِّ وَ الْبَشَاشَةُ وَ السَّمَاحَةُ وَ الظَّفَرُ وَ حُسْنُ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْءِ فِی النَّاسِ.

و اما شرم‌ساری که از آن، محصولات زیر، پدید می‌آید.

آرامش و نرم‌خویی، مهربانی و محبت، خدا را در نهان و آشکار، حاضر و ناظر دانستن، صحت جسمی و روحی، کناره‌گیری از بدی‌ها، خوش‌رویی، گشاده‌وجهی، پیروزی و خوش‌نامی در میان مردم.

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالْحَيَاءِ. فَطُوبَى لِمَنْ قَبِلَ نَصِيحَةَ اللَّهِ وَ خَافَ فَضِيحَتَهُ.

این عنایات و سودمندی‌ها، با مراعات و پاس داشتن حیا، نصیب عاقل می‌گردد. پس خوشا به سرگذشت کسانی که پندهای الهی را می‌پذیرند و از آبروریزی و رسواگری پروردگار می‌هراسند!

وَ أَمَّا الرَّزَانَةُ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهَا اللُّطْفُ وَ الْحَزْمُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ تَرْكُ الْخِيَانَةِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ تَحْصِينُ الْفَرْجِ وَ اسْتِصْلَاحُ الْمَالِ وَ الِاسْتِعْدَادُ لِلْعَدُوِّ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَرْكُ السَّفَهِ.

و اما دست‌آوردهای وقار:

نرم‌رفتاری، دوراندیشی، امانت‌داری، وارهیدن از پیمان‌شکنی و دشمن‌یاری، راست‌گفتاری، پاک‌دامنی، پاک‌دستی اقتصادی، آمادگی در برابر خصم، بازداشتن از زشتی و رها نمودن نابخردی.

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالرَّزَانَةِ. فَطُوبَى لِمَنْ تَوَقَّرَ وَ لِمَنْ لَمْ‌تَكُنْ لَهُ خِفَّةٌ وَ لَا جَاهِلِيَّةٌ وَ عَفَا وَ صَفَحَ.

پس این‌ها است که به‌یاری سنگینی و وقار به عاقل می‌رسد. خوش به حال شخص موقر و متین و وزین. و هم‌چنین برای کسی که در وجودش نتوان سراغی از سبک‌سری و نادانی گرفت و اهل گذشت و چشم‌پوشی است!

« هر بار توبه کردم و هر بار ... بگذر»

حرفی که دارم با شما، گفتن ندارد
این حرف‌های بی‌صدا، گفتن ندارد

این دردها، درمان ندارد غیر وصلت
این غصه بی‌انتها، گفتن ندارد

چشم گنه‌کار من و دیدار رویت!
دردی که باشد بی‌دوا، گفتن ندارد

هر بار توبه کردم و هر بار ... بگذر
این ماجرای توبه‌ها، گفتن ندارد

آقا! اگر کاری برایت کرده باشم
باشم اگر بی‌ادعا، گفتن ندارد

هر صبح و شب، گریان غم‌هایت نبودیم
حال دل این بی‌وفا، گفتن ندارد

آقا! خودت یک کربلا روزی من کن
اصلاً فراق کربلا، گفتن ندارد

(وحید محمدی)

وَ أَمَّا الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الْخَيْرِ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ تَرْکُ الْفَوَاحِشِ وَ الْبُعْدُ مِنَ الطَّيْشِ وَ التَّحَرُّجُ وَ الْيَقِينُ وَ حُبُّ النَّجَاةِ وَ طَاعَةُ الرَّحْمَنِ وَ تَعْظِيمُ الْبُرْهَانِ وَ اجْتِنَابُ الشَّيْطَانِ وَ الْإِجَابَةُ لِلْعَدْلِ وَ قَوْلُ الْحَقِّ.

و اما پشت‌کار بر انجام دادن فعالیت شایسته؛ که از آن، موارد زیر سرچشمه می‌گیرد:

واگذاشتن هرزگی‌ها و زشتی‌های آشکار، دوری از سبک‌سری و بزه‌کاری، باورمندی، گرایش به رستگاری، فرمان‌برداری خدای مهربان، بزرگ‌داشت راه روشن، اهریمن‌گریزی، دادورزی و گفتار راستین.

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِمُدَاوَمَةِ الْخَيْرِ. فَطُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ أَمَامَهُ وَ ذَكَرَ قِيَامَهُ وَ اعْتَبَرَ بِالْفَنَاءِ.

پس خردمند، از این نتایج، هنگامی که پیوسته نیکوکاری می‌کند، برخوردار خواهد گردید. لذا چه خوش است سرنوشت کسی آینده و رستاخیز خود را یاد نماید و از نابودی دنیا و زوال‌پذیری و میرایی آن، پند و اندرز گیرد!

وَ أَمَّا كَرَاهِيَةُ الشَّرِّ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْوَقَارُ وَ الصَّبْرُ وَ النَّصْرُ وَ الِاسْتِقَامَةُ عَلَى الْمِنْهَاجِ وَ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الرَّشَادِ وَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ التَّوَقُّرُ وَ الْإِخْلَاصُ وَ تَرْکُ مَا لَايَعْنِيهِ وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى مَا يَنْفَعُهُ.

هم‌چنین ناپسند شمردن بدی‌ها در عمل و بیزاری جستن از آن‌ها، بسیار اهمیت دارد

و فرآورده‌های ارزنده ذیل را در پی خواهد داشت:

وقار و بزرگ‌منشی، بردباری، مددرسانی، پایداری بر راه بی‌تنگ‌نا، پافشاری بر رشدیافتگی، گروندگی به حقیقت، حرمت نگه داشتن و آبروداری، بی‌آلایش بودن، سرگرم نشدن به کارهای نامربوط و بی‌هوده و فراهم‌سازی و پاس‌داشت شرایط سودآور.

«هوای جمکران»

کسی در راه، یک طرح تبسّم

من و یک سینه در حال تلاطم

دلم را می‌برد هر چهارشنبه

هوای مسجدی آن سوتر از قم

(سید حبیب نظاری)

فَهَذَا مَا أَصَابَ الْعَاقِلُ بِالْكَرَاهِيَةِ لِلشَّرِّ فَطُوبَى لِمَنْ أَقَامَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ تَمَسَّکَ بِعُرَى سَبِيلِ اللَّهِ.

پس این‌گونه است که بخردان با تنفر از شرارت‌ها، به موفقیت‌های نام‌برده دست می‌یازند. آفرین بر کسی که حق را بر پا می‌دارد و به رشته‌های الهی چنگ می‌زند!

وَ أَمَّا طَاعَةُ النَّاصِحِ؛

فَيَتَشَعَّبُ مِنْهَا الزِّيَادَةُ فِي الْعَقْلِ وَ كَمَالُ اللُّبِّ وَ مَحْمَدَةُ الْعَوَاقِبِ وَ النَّجَاةُ مِنَ اللَّوْمِ وَ الْقَبُولُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ الِانْشِرَاحُ وَ الْإِنْصَافُ وَ التَّقَدُّمُ فِي الْأُمُورِ وَ الْقُوَّةُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ.

نکته دیگر، حرف‌شنوی از دل‌سوزان و خیرخواهان است.

و به‌دنبال این ملکه: خردافزایی، بلوغ فکری و پختگی بینش، خوش‌فرجامی، سرزنش‌گریزی، پذیرش، مهرورزی، گشاده‌قلبی، دادمندی، پیش‌گامی در کارها و توان‌مندی در پیروی از دستورهای الهی.

فَطُوبَى لِمَنْ سَلِمَ مِنْ مَصَارِعِ الْهَوَى. فَهَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا تَتَشَعَّبُ مِنَ الْعَقْلِ.

خوش به حال کسانی‌که در لغزش‌گاه‌های شهوانی، امیال و هوس‌ها، آنان را به زمین نمی‌افکنند!

بدین ترتیب، ویژگی‌های بیان‌شده، همگی به برکت عقل، حاصل می‌گردند.

قَالَ شَمْعُونُ:

فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَعْلَامِ الْجَاهِلِ.

شمعون راهب گفت:

مرا از نشانگان نادان، آگاه گردان.

«ای بهترین بهانه خلقت! ظهور کن»

ای بهترین بهانه خلقت! ظهور کن
صحن نگاه چشم مرا، پر ز نور کن

چشمم به راه مانده بیا و شبی از این ...
پس‌کوچه‌های خاکی قلبم عبور کن

آقا! بیا و با قدمی گرم و مهربان
قلب خراب و سرد مرا، گرم شور کن

آقا! بیا و روضه بخوان، زینب [علیها السلام] است و شام
با اشک روضه، قلب مرا هم بلور کن

آقا! بیا و روضه بخوان، روضه عطش
یادی ز مشک پاره و اشک و تنور کن

آقا! بیا و روضه بخوان فاطمیه را
سرداب خشک چشم مرا هم، نمور کن

صبر و قرار رفته ز دل‌های عاشقان
با دست عشق، آتش دل را صبور کن

راه نفس نمانده، بیا ای گل امید!
آقا! بیا و رنج و بلا را تو دور کن

دجال‌های دشمن دین، جلوه کرده‌اند
چشمان فتنه‌های زمان را تو کور کن

(وحید محمدی)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

إِنْ صَحِبْتَهُ عَنَّاکَ وَ إِنِ اعْتَزَلْتَهُ شَتَمَکَ

وَ إِنْ أَعْطَاکَ مَنَّ عَلَیْکَ

وَ إِنْ أَعْطَیْتَهُ کَفَرَکَ

وَ إِنْ أَسْرَرْتَ إِلَیْهِ خَانَکَ

وَ إِنْ أَسَرَّ إِلَیْکَ اتَّهَمَکَ

وَ إِنِ اسْتَغْنَی بَطِرَ وَ کَانَ فَظّاً غَلِیظاً

وَ إِنِ افْتَقَرَ جَحَدَ نِعْمَةَ اللَّهِ وَ لَمْیَتَحَرَّجْ

وَ إِنْ فَرِحَ أَسْرَفَ وَ طَغَی

وَ إِنْ حَزِنَ أَیِسَ

وَ إِنْ ضَحِکَ فَهِقَ

وَ إِنْ بَکَی خَارَ یَقَعُ فِی الْأَبْرَارِ

وَ لَایُحِبُّ اللَّهَ

وَ لَایُرَاقِبُهُ

وَ لَایَسْتَحْیِی مِنَ اللَّهِ وَ لَایَذْکُرُهُ

إِنْ أَرْضَیْتَهُ مَدَحَکَ وَ قَالَ فِیکَ مِنَ الْحَسَنَةِ مَا لَیْسَ فِیکَ

وَ إِنْ سَخِطَ عَلَیْکَ ذَهَبَتْ مِدْحَتُهُ وَ وَقَّعَ فِیکَ مِنَ السُّوءِ مَا لَیْسَ فِیکَ

فَهَذَا مَجْرَی الْجَاهِلِ.

«شوق فراهم»

دل من! داغ عالم را نگه‌دار

همین شوق فراهم را نگه‌دار

غم ما، جلوهٔ چشم‌انتظاری است

همیشه حرمت غم را نگه‌دار

(سید حبیب نظاری)

پس پیام‌بر اکرم (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) چنین لب به سخن گشود:

اگر با فرد جاهل نشست و برخاست نمایی، تو را به رنج و زحمت می‌افکند

و اگر از او کناره‌گیری کنی، دشنامت می‌دهد

و چنان‌چه چیزی به تو ارزانی دارد، آن را به رُخَت می‌کشد

و اگر تو چیزی به او ببخشی، ناسپاسی می‌کند

و اگر رازی را با او در میان بگذاری، پیمان وفاداری می‌شکند

و اگر سرّی با تو در میان نهد، با بدبینی تو را متهم به افشاگری می‌نماید.

هر گاه بی‌نیاز گردد، سرکشی و سرمستی می‌کند و سخت‌گیر و درشت‌خو می‌شود

و هنگامی‌که تهی‌دست شود، نعمت الهی را انکار نموده، برای رهایی از درماندگی، دست و پا می‌زند.

اگر شادمان گردد، به زیاده‌روی و خودسری می‌پردازد

و وقتی که اندوه‌گین می‌شود، ناامیدی در پیش می‌گیرد.

زمانی که می‌خندد، قهقه مستانه سر می‌دهد

و اگر گریه کند، بانگ افغان و شیون بر می‌آورد. به نیکان می‌تازد. او دوست خدا نیست و حرمت او را پاس نمی‌دارد و از پروردگار حیا نمی‌کند و به یاد او نمی‌افتد.

اگر او را خشنود سازی، ستایشت می‌کند و حتی چیزهای خوبی که نداری، به تو نسبت می‌دهد.

و اگر بر تو خشم گیرد، تمام تعریف و تمجیدها و زبان خوش او، برچیده می‌شود و هر چه بدی که در تو نیست، درباره‌ات می‌گوید.

پس شیوه رفتار آدم نادان این گونه است!

«ای آخرین امید! مکن ناامیدمان»

برگرد و شام ظلمتمان غرق نور کن
دل‌های پر زماتممان پرسرور کن

هر جمعه با نیامدنت خرد می‌شویم
برگرد و باز چهره ما پرغرور کن

تنها ز تو، قصیده هجران شنیده‌ایم
یک بار، شعر آمدنت را مرور کن

ای آخرین مسافر دنیا! بیا شبی
از کوچه غریب دل ما عبور کن

دل‌مرده‌ام قبول! ولی ای مسیح من!
یک جمعه هم، زیارت اهل قبور کن!

ای آخرین امید! مکن ناامیدمان
مولا به جان حضرت زهرا ظهور کن

(هاشم مصطفوی)

قَالَ:

فَأَخْبِرْنِی عَنْ عَلَامَةِ الْإِسْلَامِ.

شمعون راهب عرض کرد:

«اینک بفرما که اسلام چه ویژگی‌هایی دارد؟»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

الْإِیمَانُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَمَلُ.

پیام‌بر گرامی (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) فرمودند:

«ایمان و علم و عمل.»

قَالَ:

فَمَا عَلَامَةُ الْإِیمَانِ وَ مَا عَلَامَةُ الْعِلْمِ وَ مَا عَلَامَةُ الْعَمَلِ؟

شمعون سپس پرسید:

«نشانه ایمان و علم و عمل چیست؟»

«یقین دارم که تو، آن یوسف افتاده در چاهی»

سرم را می‌زنم از بی‌کسی، گاهی به درگاهی
نه با خود زادراهی بردم از دنیا، نه هم‌راهی

اگر زادِ رهی دارم، همین اندوه و فریاد است
«نه بر مژگان من اشکی، نه بر لب‌های من آهی»

غروبی را تداعی می‌کنم با شوق دیدارش
تماشا می‌کنم عطر تنش را هر سحرگاهی

دلم یک بار بویش را زیارت کرد ... این یعنی:
نمی‌خواهد گدایی را براند از درش شاهی

نمی‌خواهم که برگردد ورق، ابلیس برگردد
دعای دست می‌گویی، چرا چیزی نمی‌خواهی؟

از این سرگشتگی، سمت تو پارو می‌زنم، مولا!
از این گم‌بودگی، سوی تو پیدا می‌کنم راهی

به طبع طوطیان هند، عادت کرده‌ام، هندو!
همه شب، رام رامی گفت و من الله اللّهی

هلال نیمه شعبان رسید و داغ دل نو شد
دعای آل یاسین خوانده‌ام، با شعر کوتاهی

اگر عصری است، یا صبحی؛ تو آن عصری، تو آن صبحی
اگر مهری است، یا ماهی؛ تو آن مهری، تو آن ماهی

دل مصر و یمن خون شد، ز مکر نابرادرها
یقین دارم که تو، آن یوسف افتاده در چاهی

(علی‌رضا قزوه)

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَمَّا عَلَامَةُ الْإِيمَانِ، فَأَرْبَعَةٌ.

الْإِقْرَارُ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ

وَ الْإِيمَانُ بِهِ

وَ الْإِيمَانُ بِكُتُبِهِ

وَ الْإِيمَانُ بِرُسُلِهِ.

پیام‌بر خدا (درود او بر ایشان و خاندانشان باد) فرمودند:

«علامت ایمان، ۴ چیز است:

اعتراف به یگانگی خداوند

و پذیرش و باور نمودن او و کتاب‌های آسمانی و فرستادگانش.»

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْعِلْمِ، فَأَرْبَعَةٌ.

الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ الْعِلْمُ بِمُحِبِّيهِ وَ الْعِلْمُ بِفَرَائِضِهِ وَ الْحِفْظُ لَهَا حَتَّى تُؤَدَّى.

و اما مشخصات دانش، ۴ نکته است:

آگاهی نسبت به خدا و دوست‌داران و واجباتش و پای‌بندی به دستورهای او برای اجرا.

«چشم در راه»

تو باران بهاری! شک ندارم

بباری یا نباری! شک ندارم

همین که چشم، در راه تو مانده است

دلم جاری است، جاری، شک ندارم

(سید حبیب نظاری)

وَ أَمَّا الْعَمَلُ؛ فَالصَّلَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الزَّكَاةُ وَ الْإِخْلَاصُ.

و در پایان، امور چهارگانه مهم، عبارت‌اند از:

نماز (ولایت)، روزه، زکات و بی‌ریایی و یک‌رنگی.

قَالَ:

فَأَخْبِرْنِی عَنْ عَلَامَةِ الصَّادِقِ وَ عَلَامَةِ الْمُؤْمِنِ وَ عَلَامَةِ الصَّابِرِ وَ عَلَامَةِ التَّائِبِ وَ عَلَامَةِ الشَّاكِرِ وَ عَلَامَةِ الْخَاشِعِ وَ عَلَامَةِ الصَّالِحِ وَ عَلَامَةِ النَّاصِحِ وَ عَلَامَةِ الْمُوقِنِ وَ عَلَامَةِ الْمُخْلِصِ وَ عَلَامَةِ الزَّاهِدِ وَ عَلَامَةِ الْبَارِّ وَ عَلَامَةِ التَّقِیِّ وَ عَلَامَةِ الْمُتَكَلِّفِ وَ عَلَامَةِ الظَّالِمِ وَ عَلَامَةِ الْمُرَائِی وَ عَلَامَةِ الْمُنَافِقِ وَ عَلَامَةِ الْحَاسِدِ وَ عَلَامَةِ الْمُسْرِفِ وَ عَلَامَةِ الْغَافِلِ وَ عَلَامَةِ الْخَائِنِ وَ عَلَامَةِ الْكَسْلَانِ وَ عَلَامَةِ الْكَذَّابِ وَ عَلَامَةِ الْفَاسِقِ.

بار دیگر، شمعون راهب، پرسش تازه‌ای را جویا شد:

«به من خبر دهید از نشانه انسان راست‌گو، مؤمن، بردبار و شکیبا، توبه‌کننده، سپاس‌گزار، فروتن، نیکوکردار، نیک‌خواه، باورمند، بی‌ریا، پارسا، بسیار صالح، پرهیزگار، متظاهر خودنما، ستم‌گر، ریاکار، منافق، حسود، اسراف‌کار، بی‌خبر، خیانت‌کار، تنبل، دروغ‌پرداز و بدکردار.»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَمَّا عَلَامَةُ الصَّادِقِ، فَأَرْبَعَةٌ:

یَصْدُقُ فِی قَوْلِهِ وَ یُصَدِّقُ وَعْدَ اللَّهِ وَ وَعِیدَهُ وَ یُوفِی بِالْعَهْدِ وَ یَجْتَنِبُ الْغَدْرَ.

رسول خدا (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) پاسخ دادند: نشانه انسان راست‌گو، ۴ علامت است.

در گفتارش صادق است، مژده و تهدید الهی را درست می‌انگارد، به پیمان خویش وفادار است و از فریب و نیرنگ زدن، دوری می‌گزیند.

«زهی خجسته زمانی که یار باز آید!»

زهی خجسته زمانی که یار باز آید!
به کام غم‌زدگان، غم‌گسار باز آید

به پیش خیل خیالش، کشیدم ابلق چشم
بدان امید که آن شه‌سوار باز آید

اگر نه در خم چوگان او، رود سر من
ز سر نگویم و سر خود چه کار باز آید؟

مقیم بر سر راهش نشسته‌ام، چون گرد
بدان هوس که بدین ره‌گذار، باز آید

دلی که با سر زلفین او قراری داد
گمان مبر که بدان دل، قرار باز آید

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی!
به بوی آن که دگر نوبهار باز آید

ز نقش‌بند قضا، هست امید آن، «حافظ»!
که هم‌چو سرو، به دستم نگار باز آید

(حافظ شیرازی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِ:

فَإِنَّهُ يَرْؤُفُ وَ يَفْهَمُ وَ يَسْتَحْيِي.

و اما نشانه مؤمن:

مهربان است، به‌خوبی درک می‌کند و از دست یازیدن به کنش‌های ناپسند، شرم دارد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الصَّابِرِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الصَّبْرُ عَلَى الْمَكَارِهِ وَ الْعَزْمُ فِي أَعْمَالِ الْبِرِّ وَ التَّوَاضُعُ وَ الْحِلْمُ.

و اما ۴ علامت فرد بردبار و شکیبا، عبارت‌اند از:

خویشتن‌داری در سختی‌ها و ناملایمات، تصمیم بر انجام دادن کارهای پسندیده، فروتنی و تحمل داشتن.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ، فَأَرْبَعَةٌ:

النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ وَ لُزُومُ الْحَقِّ وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ.

نشانه توبه‌کننده نیز ۴ ویژگی است:

خیرخواهی در راه خدا، دست برداشتن از گرایش به اعمال ناحق، هم‌راهی با حقیقت و اشتیاق شدید به خوبی‌ها.

«این شعر، هم‌ردیف غزل‌های چشم تو است»

ایجاز شاعرانه چشم تو، تاکنون ...

ما را کشانده است به اعجازی از جنون

هر روز، در هوای تو پرواز می‌کنیم

هر روز می‌شویم چو خورشید، سرنگون

تا آستین به قصد تو بالا زدیم، شد ...

شمشیرهای تشنه به خون از کمر برون

باید امید هر چه فرج را به گور برد!

بی‌هوده می‌بری دل ما را ستون ستون ...

این شعر، هم‌ردیف غزل‌های چشم تو است

زخمی نزن که قافیه افتد به خاک و خون

(مرتضی آخرتی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الشَّاكِرِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الشُّكْرُ فِی النَّعْمَاءِ وَ الصَّبْرُ فِی الْبَلَاءِ وَ الْقُنُوعُ بِقَسْمِ اللَّهِ وَ لَایَحْمَدُ وَ لَایُعَظِّمُ إِلَّا اللَّهَ.

و باید دانست که نشانگان فرد سپاس‌گزار، از این قرار است:

شکر نعمت، شکیبایی در آزمایش‌ها و خشنودی به بهره الهی و این که جز خدا را ستایش نکند و سترگ نشمارد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْخَاشِعِ، فَأَرْبَعَةٌ:

مُرَاقَبَةُ اللَّهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَةِ وَ رُکُوبُ الْجَمِیلِ وَ التَّفَکُّرُ لِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ الْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ.

علامت آدم فروتن هم، ۴ چیز است:

در نهان و آشکار، خدا را حاضر و ناظر بداند، رفتار زیبا داشته باشد، درباره روز رستاخیز بیندیشد و با پروردگار خویش، به راز و نیاز بپردازد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الصَّالِحِ، فَأَرْبَعَةٌ:

یُصَفِّی قَلْبَهُ وَ یُصْلِحُ عَمَلَهُ وَ یُصْلِحُ کَسْبَهُ وَ یُصْلِحُ أُمُورَهُ کُلَّهَا.

و بدان؛ علامت شخص شایسته، ۴ خصوصیت است:
دلش را از زنگارها می‌زداید، عملش را پاک و خالص می‌گرداند، با سلامت و پاک‌دستی به تجارت و بازرگانی می‌پردازد و همه کارهای خویش را به‌درستی سامان‌دهی می‌نماید.

«آقا! قسم به جان شما، خوب می‌شوم»

آقا! قسم به جان شما، خوب می‌شوم
باور کن آخرش به‌خدا خوب می‌شوم

حتی اگر گناه خلایق کشم به دوش
با یک نگاه لطف شما، خوب می‌شوم

این روزها ز دست دل خویش شاکی‌ام
قدری تحملم بنما، خوب می‌شوم

من ننگ و عار حضرتتان، تا به کِی شوم؟
کِی از دعای اهل بکا، خوب می‌شوم؟

جمعی کبوتر حرم فاطمی شدند
من هم شبیه آن شهدا، خوب می‌شوم

گر چه دلم ز دوری‌تان پرجراحت است
در چشمه‌سار ذکر و دعا خوب می‌شوم

من بدترین غلام حقیر ولایتم
ای آخرین امام! بیا، خوب می‌شوم

با این همه بدی، به‌ظهور شما قسم
با یک نسیم کرب‌وبلا، خوب می‌شوم

(سید محمد میرهاشمی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ النَّاصِحِ، فَأَرْبَعَةٌ:

يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ يُعْطِي الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَرْضَى لِلنَّاسِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ لَايَعْتَدِي عَلَى أَحَدٍ.

در ادامه، ۴ نشانه خیرخواه را چنین باید برشمرد:

داوری به راستی کند، خودش برای اجرای حق، پیش‌قدم شود، هر چه برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم بخواهد و هرگز بر کسی تجاوز و درازدستی ننماید!

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُوقِنِ، فَسِتَّةٌ:

أَيْقَنَ بِاللَّهِ حَقّاً فَآمَنَ بِهِ وَ أَيْقَنَ بِأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ فَحَذِرَهُ وَ أَيْقَنَ بِأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ فَخَافَ الْفَضِيحَةَ وَ أَيْقَنَ بِأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ فَاشْتَاقَ إِلَيْهَا وَ أَيْقَنَ بِأَنَّ النَّارَ حَقٌّ فَظَهَرَ سَعْيُهُ لِلنَّجَاةِ مِنْهَا وَ أَيْقَنَ بِأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ فَحَاسَبَ نَفْسَهُ.

و اما ۶ نشانه فرد باورمند:

یقین قطعی به خدا دارد و ایمانش محکم گردیده است. مرگ را با تمام وجود، قبول دارد و از بدکرداری، اجتناب و پروا می‌کند. از رسوایی در روز قیامت، به‌شدت می‌هراسد. عقیده استواری به بهشت دارد و لذا عاشق و شیفته رسیدن به آن است. اطمینان دارد که جهنم، قطعی است؛ پس تمام سعی خویش را مبذول می‌نماید، تا از آتش و شکنجه دوزخ، رهایی یابد و به مجازات روز معاد، اعتقاد دارد و خودش را همیشه ارزیابی می‌کند.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ، فَأَرْبَعَةٌ:

يَسْلَمُ قَلْبُهُ وَ تَسْلَمُ جَوَارِحُهُ وَ بَذَلَ خَيْرَهُ وَ كَفَّ شَرَّهُ.

و اما علامت فرد مخلص هم، ۴ عنوان است:

دلش امن و بی‌گزند و عاری از ناپاکی‌ها است. اندام‌هایش در برابر فرمان الهی، از خود هیچ اختیاری ندارند و کاملاً رام و آرام هستند. خیرش به دیگران می‌رسد و جلوی شرارت‌ورزی خود را می‌گیرد و بی‌آزار است.

«انگار طلب‌کار تو هستیم همه»

هر چند که بیمار تو هستیم همه
دیوانه دیدار تو هستیم همه

بین خودمان بماند آقا! عمری است
انگار طلب‌کار تو هستیم همه

(جلیل صفربیگی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الزَّاهِدِ، فَعَشَرَةٌ:

يَزْهَدُ فِی الْمَحَارِمِ وَ یَکُفُّ نَفْسَهُ وَ یُقِیمُ فَرَائِضَ رَبِّهِ فَإِنْ کَانَ مَمْلُوکاً أَحْسَنَ الطَّاعَةَ وَ إِنْ کَانَ مَالِکاً أَحْسَنَ الْمَمْلَکَةَ وَ لَیْسَ لَهُ حَمِیَّةٌ وَ لَا حِقْدٌ یُحْسِنُ إِلَی مَنْ أَسَاءَ إِلَیْهِ وَ یَنْفَعُ مَنْ ضَرَّهُ وَ یَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ یَتَوَاضَعُ لِحَقِّ اللَّهِ.

و نشانگان ۱۰ گانه زهدورزان، از این قرار است:

بی‌رغبت بودن به گناهان، خویشتن‌داری در مقابل شهوات حرام و مهار نفس از ارتکاب معصیت الهی، بر پا داشتن واجبات دینی، بهترین فرمان‌برداری در شرایطی که خدمت‌گزار کوچکی بیش نیست، یعنی راه و رسم چاکری بازشناسد و بهترین مدیر، هنگامی که در جای‌گاه ریاست، مسئولیتی بر دوش دارد. با زیردستان خوش‌رفتار باشد. وی اهل نژادپرستی نیست. تعصب بی‌جا نمی‌ورزد و کینه‌اندوزی نمی‌کند. به کسی که بدی نموده، نیکی روا می‌دارد. نفعش حتی به شخصی که خسارتی به او وارد آورده هم می‌رسد. از آن که به او بدی روا داشته، در می‌گذرد و هرگز در فکر انتقام نیست. هم‌چنین در برابر حقیقت و اوامر الهی، خاک‌سار است!

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْبَارِّ، فَعَشَرَةٌ:

یُحِبُّ فِی اللَّهِ وَ یُبْغِضُ فِی اللَّهِ وَ یُصَاحِبُ فِی اللَّهِ وَ یُفَارِقُ فِی اللَّهِ وَ یَغْضَبُ فِی اللَّهِ وَ یَرْضَی فِی اللَّهِ وَ یَعْمَلُ لِلَّهِ وَ یَطْلُبُ إِلَیْهِ وَ یَخْشَعُ لِلَّهِ خَائِفاً مَخُوفاً طَاهِراً مُخْلِصاً مُسْتَحْیِیاً مُرَاقِباً وَ یُحْسِنُ فِی اللَّهِ.

و اما نیکوکار مهربان نیز ۱۰ نشانی دارد:

به‌خاطر خدا دوست می‌دارد و در راه خشنودی او، دشمنی می‌کند. به‌منظور جلب رضایت الهی، با افراد، هم‌راه و هم‌نشین می‌شود. هم‌چنین برای کسب خرسندی پروردگار، از برخی اشخاص، فاصله می‌گیرد. ملاک جدایی‌اش از این و آن، دستور و احکام شریعت خدا است. خشمش برای خدا است. لب‌خند رضایتش هم، محض خدا است. برای خدا کار می‌کند. این انسان خداجو، همه چیز را برای او می‌خواهد. برایش فروتنی می‌نماید، در حالی که از طغیان در برابر وی بیم‌ناک است. دل پاک و بی غل و غشی دارد. با شرم‌ساری و حیا، همیشه هش‌یار و نگه‌بان رفتارهایی است که از او سر می‌زند که مبادا شائبه‌ای در آن‌ها باشد. از سویی دیگر، بر طبق معیار خداوند متعال، احسان می‌کند و نیکی‌ها را بر می‌گزیند.

«ما بنده تحت امریم، تو، صاحبُ‌الاختیاری»

ما را در آورده از پا، این درد چشمْ‌انتظاری
تا کی جدایی و دوری؟ تا کی دل و بی‌قراری؟

این خانه‌ها بی‌حضورت، زندان زجر و شکنجه است
شوقی به خواندن ندارد، در این قفس‌ها، قناری

ای عیدِ جمعه ز هجرت، روز عزای عمومی!
ای چشم‌ها در فراقت، از اشک، چون رودِ جاری!

در بوته امتحانت، مثل طلا ذوب گشتیم
ممنون، دل سنگ ما را دادی چه نیکو عیاری

نه کوفی بی‌وفاییم، نه اهل مکر و ریاییم
ما بنده تحت امریم، تو، صاحبُ‌الاختیاری

مالک نبودیم، اگر نیست شور علی در سر ما
میثم نبودیم، اگر نیست تقدیرمان سربه‌داری

هر کس گدایت نباشد، فقر و فلاکت سزایش
در چشم ما، گنج قارون، بی‌تو است عینِ نداری

از قول کعبه، اجازه است از تو بپرسم سؤالی؟
کِی دست پُرمِهر خود را بر شانه‌ام می‌گذاری؟

(محمد قاسمی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ التَّقِي، فَسِتَّةٌ:

يَخَافُ اللَّهَ وَ يَحْذَرُ بَطْشَهُ وَ يُمْسِي وَ يُصْبِحُ كَأَنَّهُ يَرَاهُ، لَاتُهِمَّهُ الدُّنْيَا وَ لَايَعْظُمُ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ لِحُسْنِ خُلُقِهِ.

و اما نشانه‌های پارسا، ۶ مطلب است:

از نافرمانی خدا می‌ترسد. از غضب الهی، خود را در امان نمی‌بیند. چنان روز و شب خویش را سپری می‌کند که گویی پیوسته خداوند را به چشم قلب، رؤیت می‌نماید. دنیا در دیدگاهش ارج و قدری ندارد و پدیده‌های این جهان زودگذر و ناپایدار، توجه او را به خویش جلب نمی‌کنند؛ چرا که وی، بسیار خوش‌خو، بزرگ‌منش، بلندهمت و پاک‌نهاد است.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُتَكَلِّفِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الْجِدَالُ فِيمَا لَايَعْنِيهِ وَ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَايَنَالُ وَ يَجْعَلُ هَمَّهُ لِمَا لَايُنْجِيهِ.

بشنوید از نشانه‌های چهارگانه فرد خودنما:

کَل کَل کردن و سر به سر گذاشتن و وارد شدن و جر و بحث در موضوعات بی‌هوده‌ای که به او ارتباطی ندارد.

درگیری و کش‌مکش و ستیز با آنان که برتر و قوی‌تر و بالاتر از او هستند.

مشورت و تبادل نظر و دل بستن در خصوص مسائلی که دست‌نایافتنی و جزء محالات‌اند.

وی سعی و اراده و توانش را صرف اموری می‌کند که هیچ گرهی را از زندگانی‌اش نمی‌گشایند و شرایطش را بهبود نمی‌بخشند.

«... ما تازه به یادمان می‌آید هستی!»

یک عمر، تو زخم‌های ما را بستی
هر روز کشیدی به سر ما دستی

شعبان که به نیمه می‌رسد، آقا جان!
ما تازه به یادمان می‌آید هستی!

(جلیل صفربیگی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الظَّالِمِ، فَأَرْبَعَةٌ:

يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ يَمْلِكُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَ يُبْغِضُ الْحَقَّ وَ يُظْهِرُ الظُّلْمَ.

و اما نشانه ستم‌گر، ۴ چیز است:

با نافرمانی و تمرد، به ولی‌نعمتش ظلم روا می‌دارد. با چیرگی و تجاوز، دارایی زیردستانش را چپاول و غارت می‌کند. کینه‌توزانه با حقیقت، به عداوت و دشمنی می‌پردازد و به بی‌عدالتی آشکارا روی می‌آورد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِی، فَأَرْبَعَةٌ:

يَحْرِصُ فِی الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَحْرِصُ فِی كُلِّ أَمْرِهِ عَلَى الْمَحْمَدَةِ وَ يُحْسِنُ سَمْتَهُ بِجُهْدِهِ.

و اما علائم ریاکار، ۴ شاخصه است:

به‌ظاهر ولع دارد که برای خدا به عبادت برخیزد، هنگامی که نزدش کسی باشد؛ ولی در تنهایی، بسیار بی‌حوصله و تن‌پرور است. به هر کاری که تحسین‌آمیز باشد، گرایش شدید نشان می‌دهد و بالاخره با کوشش خویش، نام نیک و جلوه‌گری شهرت‌آفرین، طلب می‌کند. به این ترتیب، نهان و عیانش، با هم سازگار نیست و زیستنش بوی نفاق و دورویی می‌دهد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُنَافِقِ، فَأَرْبَعَةٌ:

فَاجِرٌ دَخْلُهُ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ وَ سَرِيرَتُهُ عَلَانِيَتَهُ فَوَيْلٌ لِلْمُنَافِقِ مِنَ النَّارِ.

و اما برای آدم چندچهره، ۴ شناسه وجود دارد:

او بزه‌کاری هرزه‌درون است که سخن زبان و دلش، با هم‌دیگر، سازگار و هم‌گون نیست. در ضمن، گفتار و کردارش نیز با یک‌دیگر تناسب ندارد. پنهان و آشکارش هم، متضاد و ناهم‌خوان است. پس وای بر منافق که جای‌گاهش آتش دوزخ است!

«مقصود، تویی، کعبه و بت‌خانه بهانه»

تاکی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود، از هر مژه چون سیل روانه؟

خواهد به سر آید، شب هجران تو یا نه؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه!

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت، راکع و ساجد

در می‌کده، ره‌بانم و در صومعه، عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار

من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم، صاحب آن خانه تویی تو
هر جا که روم، پرتو کاشانه تویی تو

در می‌کده و دیر که جانانه تویی تو
مقصود من از کعبه و بت‌خانه تویی تو

مقصود، تویی، کعبه و بت‌خانه بهانه

بلبل به چمن، زان گل رخ‌سار نشان دید
پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو، در پیر و جوان دید
یعنی همه جا عکس رخ یار، توان دید

دیوانه منم، من که روم خانه به خانه

عاقل، به قوانین خرد، راه تو پوید
دیوانه، برون از همه، آیین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید
هر کس به زبانی، صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهایی که دلش زار غم تو است
هر چند که عاصی است، زخیل خدم تو است

امید وی از عاطفت دم به دم تو است
تقصیر خیالی به امید کرم تو است
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه
(شیخ بهایی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْحَاسِدِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الْغِيبَةُ وَ التَّمَلُّقُ وَ الشَّمَاتَةُ بِالْمُصِيبَةِ ...

علائم چهارگانه حسود نیز از این قرار است:

غیبت و بدگویی پشت سر دیگران، چاپلوسی و چرب‌زبانی، سرزنش و ملامت در گرفتاری‌ها و ...

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْمُسْرِفِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الْفَخْرُ بِالْبَاطِلِ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ وَ يَزْهَدُ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ وَ يُنْكِرُ مَنْ لَايَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ.

همین‌طور نشانه‌های اسراف‌کنندگان، بالغ بر ۴ مورد است:

مباهات به چیزی که حقیقت ندارد. غذایی را می‌خورد که دست‌رنج خودش نیست. از انجام دادن کار خیر، عارش می‌آید. هر کس را که خاصیت و سودی به حالش نداشته باشد، نفی می‌کند و او را زیر سؤال می‌برد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْغَافِلِ، فَأَرْبَعَةٌ:

الْعَمَى وَ السَّهْوُ وَ اللَّهْوُ وَ النِّسْيَانُ.

هم‌چنین علامت‌های فرد غافل، عبارت‌اند از:

کوردلی، اشتباه و ندانم‌کاری، بی‌هوده‌گویی و سرگرمی به امور پوچ و واهی و فراموشی.

«امان‌نامه!!!»

فریاد حسین را شنیدیم همه
از کوفه به سوی او دویدیم همه

رفتیم به کربلا ولی برگشتیم
از شمر امان‌نامه خریدیم همه!

(جلیل صفربیگی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْكَسْلَانِ، فَأَرْبَعَةٌ:

يَتَوَانَى حَتَّى يُفَرِّطَ وَ يُفَرِّطُ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يُضَيِّعُ حَتَّى يَضْجَرَ وَ يَضْجَرُ حَتَّى يَأْثَمَ.

و اما نشانگان تنبل، ۴ معیار است:

آن‌قدر بی‌خیالی طی می‌کند که کار از کار می‌گذرد. آن‌چنان سستی و بی‌حالی را از حد می‌گذراند، که به تباهی می‌رسد. آن‌گونه موقعیت‌ها را به فنا و نیستی می‌دهد که دل‌تنگ و بی‌حوصله می‌گردد و آن‌سان بی صبر و قرار و افسرده می‌شود که دل‌مرده و گناه‌آلود می‌گردد.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْكَذَّابِ، فَأَرْبَعَةٌ:

إِنْ قَالَ لَمْ‌يَصْدُقْ وَ إِنْ قِيلَ لَهُ لَمْ‌يُصَدِّقْ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْبَهْتُ.

اما ملاک‌های دروغ‌پرداز، ۴ ویژگی است:

هنگام سخن گفتن، یک روده راست در شکمش نیست. و اگر مطلبی را بشنود، مطابق حقیقت نمی‌پندارد. با سخن‌چینی، آدم‌ها را به جان یک‌دیگر می‌اندازد و به بقیه‌ها، تهمت می‌زند.

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْفَاسِقِ، فَأَرْبَعَةٌ:

اللَّهْوُ وَ اللَّغْوُ وَ الْعُدْوَانُ وَ الْبُهْتَانُ.

و اما علامت‌های فاجر، ۴ نشانه هستند: یاوه‌سرایی، چرندگویی، دشمن‌تراشی و اتهام‌زنی به این و آن.

«اگر دانستمی کویت، به سر می‌آمدم سویت»

الا یا ایّها المهدی! مدام الوصل ناولها

که در دوران هجرانت، بسی افتاد مشکل‌ها

صبا از نکهت کویت، نسیمی سوی ما آورد

ز سوز شعله شوقت، چه تاب افتاد در دل‌ها!

چو نور مهر تو تابید، در دل‌های مشتاقان

ز خود آهنگ حق کردند و بر بستند محمل‌ها

دل بی‌بهره از مهرت، حقیقت را کجا یابد

حق از آیینه رویت، تجلی کرد بر دل‌ها

«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل»

ز غرقاب فراق خود، رهی بنما به ساحل‌ها

اگر دانستمی کویت، به سر می‌آمدم سویت

خوشا گر بودمی آگه، ز راه و رسم منزل‌ها

(ملا محسن فیض کاشانی)

وَ أَمَّا عَلَامَةُ الْخَائِنِ، فَأَرْبَعَةٌ:

عِصْيَانُ الرَّحْمَنِ وَ أَذَى الْجِيرَانِ وَ بُغْضُ الْأَقْرَانِ وَ الْقُرْبُ إِلَى الطُّغْيَانِ.

و اما ۴ نشانه انسان خیانت‌کار، چنین‌اند:

سرپیچی از دستورهای خدای مهربان، آزردن هم‌سایگان، نفرت از بستگان و فامیل و در آستانه یاغی‌گری بودن.

فَقَالَ شَمْعُونُ:

لَقَدْ شَفَيْتَنِي وَ بَصَّرْتَنِي مِنْ عَمَايَ. فَعَلِّمْنِي طَرَائِقَ أَهْتَدِي بِهَا.

شمعون راهب، زان پس، عرضه داشت:

«به‌راستی که حال مرا خوب کردی و مرا از کوردلی، بینا نمودی و به روشنایی، ره‌نمون گشتی. پس اینک راه‌های هدایت و ارشاد را به من بیاموز.»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

يَا شَمْعُونُ! إِنَّ لَكَ أَعْدَاءً يَطْلُبُونَكَ وَ يُقَاتِلُونَكَ لِيَسْلُبُوا دِينَكَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ.

پس پیام‌بر خدا (درود الهی بر ایشان و خاندان پاکشان باد) فرمود:

بدون شک تو، دشمنانی از آدمی و پری داری که پیوسته به‌دنبال دست‌یابی و چیرگی بر تو هستند. لذا می‌جنگند که تو را بی‌دین نمایند و اعتقادات سالمت را بربایند و از چنگت بیرون آورند.

«ابراهیم زمان»

این سنگ‌خدایان که تبر می‌شکنند
روزی که بیایی از کمر می‌شکنند

بردار تبر را و بزن ابراهیم!
بت‌های بزرگ، زودتر می‌شکنند

(جلیل صفربیگی)

فَأَمَّا الَّذِينَ مِنَ الْإِنْسِ فَقَوْمٌ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لَا رَغْبَةَ لَهُمْ فِیمَا عِنْدَ اللَّهِ.

إِنَّمَا هَمُّهُمْ تَعْیِیرُ النَّاسِ بِأَعْمَالِهِمْ لَایُعَیِّرُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ لَایُحَاذِرُونَ أَعْمَالَهُمْ إِذْ [إِنْ] رَأَوْکَ صَالِحاً حَسَدُوکَ وَ قَالُوا مُرَاءٍ وَ إِنْ رَأَوْکَ فَاسِداً قَالُوا لَا خَیْرَ فِیهِ.

چرا که گروهی از انسان‌ها هستند که در آخرت، هیچ بهره و نصیب و پاداشی نخواهند داشت. بنابراین تمایل و رغبتی نیز به نعمت‌های اخروی پروردگار ندارند.

این افراد، همه همت و توان خود را بر سرزنش و نکوهش اعمال مردم گذاشته‌اند و از ایشان خرده‌گیری و عیب‌جویی می‌نمایند؛ اما هیچ‌گاه خویشتن را بابت ارتکاب رفتارهای ناپسند، ملامت نمی‌کنند. هرگز از بدکاری پروا ندارند. اگر تو را شخص نیکوکاری بیابند، به تو رشک می‌ورزند و گویند؛ وی اهل دورویی و خودنمایی است. اگر هم، تو را آدم بدکرداری ببینند، خواهند گفت: در او خیری وجود ندارد.

وَ أَمَّا أَعْدَاؤُکَ مِنَ الْجِنِّ فَإِبْلِیسُ وَ جُنُودُهُ.

فَإِذَا أَتَاکَ فَقَالَ مَاتَ ابْنُکَ فَقُلْ إِنَّمَا خُلِقَ الْأَحْیَاءُ لِیَمُوتُوا وَ تَدْخُلُ بَضْعَةٌ مِنِّی الْجَنَّةَ إِنَّهُ لَیَسُرُّنِی.

فَإِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ قَدْ ذَهَبَ مَالُکَ فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَعْطَی وَ أَخَذَ وَ أَذْهَبَ عَنِّی الزَّکَاةَ فَلَا زَکَاةَ عَلَیَّ.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ النَّاسُ یَظْلِمُونَکَ وَ أَنْتَ لَاتَظْلِمُ فَقُلْ إِنَّمَا السَّبِیلُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ مَا أَکْثَرَ إِحْسَانَکَ یُرِیدُ أَنْ یُدْخِلَکَ الْعُجْبَ فَقُلْ إِسَاءَتِی أَکْثَرُ مِنْ إِحْسَانِی.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ مَا أَکْثَرَ صَلَاتَکَ فَقُلْ غَفْلَتِی أَکْثَرُ مِنْ صَلَاتِی.

وَ إِذَا قَالَ لَکَ کَمْ تُعْطِی النَّاسَ فَقُلْ مَا آخُذُ أَکْثَرُ مِمَّا أُعْطِی.

وَ إِذَا قَالَ لَکَ مَا أَکْثَرَ مَنْ یَظْلِمُکَ فَقُلْ مَنْ ظَلَمْتُهُ أَکْثَرُ.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ کَمْ تَعْمَلُ فَقُلْ طَالَمَا عَصَیْتُ.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ اشْرَبِ الشَّرَابَ فَقُلْ لَاأَرْتَکِبُ الْمَعْصِیَةَ.

وَ إِذَا أَتَاکَ وَ قَالَ لَکَ أَ لَاتُحِبُّ الدُّنْیَا فَقُلْ مَا أُحِبُّهَا وَ قَدْ اغْتَرَّ بِهَا غَیْرِی؟!

«دل‌مرده‌ام، قبول! ولی ای مسیح من! ...»

ای روی زرد! شبی احساس غرور کن
بخت سفید مرا غرق شوق حضور کن

گویم خدا! شرمنده روی تو ام
یا که ببخش، یا که مرا خاک گور کن

یا رب! تو داده‌ای به من این قسمت وجود
هم تو مرا به راه خیر، پر از شوق و شور کن

نور است مثال چهره پاکت که روشنی است
ای صاحب نور! دل‌های آدمیان پر ز نور کن

موسی بس است تو آتش بیا ببر
یا که برای دیدار، قصد وادی طور کن

امشب خدا خدا می‌کنم ای منجی عزیز!
عالم پر از فتنه شده، تو ظهور کن

دل‌مرده‌ام، قبول! ولی ای مسیح من!
یک جمعه هم، زیارت اهل قبور کن!

(هادی آقاجان‌لو)

اینک باید دشمنان تو را -که از جنس جن هستند- معرفی نمایم. آنان عبارت از ابلیس و لشگر او هستند.

اگر یکی از ایشان نزد تو آمد و [برای دزدیدن صبرت و وسوسه‌انگیزی در این خصوص] گفت: پسرت مرده است، به او بگو: زندگان برای مردن، زاده شده و به دنیا آمده‌اند. من خوش‌حال هستم که پاره تنم، به بهشت، بار یافته است.

و اگر پیش تو آمد و گفت که ثروتت را باخته‌ای، به وی بگو: سپاس و ستایش، مخصوص خدایی است که گاه می‌دهد و گاه می‌گیرد و این‌گونه انتظار پرداخت زکات از مالم، منتفی می‌گردد و من معاف می‌شوم. پس خدا را شکر، اکنون دیگر دِین اقتصادی، بر گردنم نیست.

و اگر به تو مراجعه کرد و گفت: تو به مردم ظلم نمی‌کنی، در حالی که آنان به تو ستم می‌کنند، به وی بگو: راه کسانی که به مردم بد کرده‌اند، فردای قیامت بسته است و سخت مؤاخذه خواهند شد. اما آن روز، دِیْنی بر دوش نیکوکاران، سنگینی نخواهد کرد.

و اگر بر تو داخل شد و گفت: چه‌قدر کار خیر انجام می‌دهی! هدفش این است که تو را به عجب و خودپسندی وا دارد. پس به او پاسخ بده که بدی‌های من، بیش‌تر از خوبی‌هایم هستند.

و اگر بر تو وارد شد و گفت: چه‌قدر نماز می‌خوانی! پس جوابش را این‌چنین بده: غفلت و بی‌خبری من، از فرایض و بندگی‌ام افزون‌تر است!

و اگر متعرض شد که چه‌قدر زیاد به دیگران می‌بخشی! بگو: آن‌چه از ایشان می‌ستانم و دریافت می‌کنم، بیش‌تر از دهش‌هایم است.

و اگر وانمود کرد که چه آدم‌های فراوانی هستند، آن‌ها که سر تو را کلاه گذاشته‌اند! بگو: من بیش‌تر از آنان بی‌عدالتی بر دیگران روا داشته‌ام.

و اگر گفت که چه‌قدر تلاش و فرمان‌برداری می‌کنی! بگو: چه‌قدر کوتاهی و نافرمانی‌ام، به درازا کشیده است!

و اگر سوی تو آمد و به نوشیدن شراب الکلی فرا خواندت، بگو: من به گناه، دهان خویش را آلوده نمی‌سازم!

و اگر در حضورت، از علت عدم علاقه و دل‌بستگی‌ات به دنیا، جویا شد، بگو: چه‌گونه دنیا را دوست بدارم؛ در شرایطی که دیگران را بارها و بارها فریب داده است؟!

«بگو تا صبح، چند آدینه مانده است؟»

جهان در حسرت آیینه مانده است
گرفتار غمی دیرینه مانده است

شب سردی است بی تو بودن ما
بگو تا صبح، چند آدینه مانده است؟

(سید حبیب نظاری)

يَا شَمْعُونُ! خَالِطِ الْأَبْرَارَ وَ اتَّبِعِ النَّبِيِّينَ يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ وَ دَاوُدَ.

ای شمعون! با نیکان بیامیز و پیرو انبیا، از جمله: یعقوب، یوسف و داوود باش.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ السُّفْلَى، فَخَرَتْ وَ زَخَرَتْ وَ قَالَتْ:

أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟

خداوند گران‌قدر و بلندمرتبه، هنگامی‌که آب‌های زیر زمین را آفرید، این دریاگون مواج، به خود مباهات و افتخار کرد و نازید و جوشید و گفت:

چه چیز بر من چیره می‌گردد؟

فَخَلَقَ الْأَرْضَ فَسَطَحَهَا عَلَى ظَهْرِهَا.

فَذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْأَرْضَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ:

أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟

پس زمین را پدید آورد. آن‌گاه خاک را بر پشت آب، مسطح و هموار نمود. سپس آب‌های زیرینش، پست و خوار و رام گردیدند؛ اما زمین به خویش بالید و گفت:

آیا چیزی هست که از من برتر و بالاتر باشد؟!

«در انتظار آن طلوع پایانی»

در امتداد خزان، روزها زمستانی

و در غیاب شما، آفتاب زندانی

جسارت است! ولی یک سؤال می‌پرسم:

چه‌قدر در پس پرده، حضور پنهانی؟!

ببین برای شما، جمعه ندبه می‌خوانند

نوادگان زمین، خسته از پریشانی

چه وقت می‌رسد آقا! نگاهتان باشد ...

برای شب‌زدگان، آیت غزل‌خوانی؟

چرا نمی‌رسی ای منتقم! ببین امروز

به نیزه‌ها شده قرآن، به دست شیطانی

دوباره پنجره‌ها، زل زده به غربت شهر

در انتظار شما، ای طلوع پایانی!

(علی سلیمانی)

فَخَلَقَ اللَّهُ الْجِبَالَ فَأَثْبَتَهَا عَلَى ظَهْرِهَا أَوْتَاداً مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِمَا عَلَيْهَا.

فَذَلَّتِ الْأَرْضُ وَ اسْتَقَرَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْجِبَالَ فَخَرَتْ عَلَى الْأَرْضِ فَشَمَخَتْ وَ اسْتَطَالَتْ وَ قَالَتْ:

أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟

بعد از آن، خداوند کوه‌ها را آفرید. و آن‌ها را بر گرده زمین سوار کرد؛ به‌طوری که سلسله جبال باشکوه، هم‌چون میخ در زمین فرورفتند و آن را از به خویش لرزیدن، باز داشتند.

چنین شد که خاک، خود را حقیر و زبون یافت و در جای خویش، خاموش گردید و آرام گرفت.

سپس کوهستان، بر زمین فخرفروشی کرد و باسرفرازی و تکبر گفت:

چه چیز توان مقابله با مرا دارد؟!

فَخَلَقَ الْحَدِيدَ فَقَطَعَهَا.

فَذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْحَدِيدَ فَخَرَ عَلَى الْجِبَالِ وَ قَالَ:

أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي؟

این جا بود که خداوند، آهن را خلق فرمود. لختی نپایید که برآمدگی‌های سر به فلک برکشیده، یکی پس از دیگری، به‌وسیله آهن بریده و تکه تکه شدند.

در برابر قدرت شکافتن و نفوذ این پدیده مستحکم، کوه‌ها خود را خرد و ضعیف و ناچیز شمردند. سپس آهن بر کوه‌ها به خود مباهات کرد و گفت:

اکنون آیا چیزی هست که بتواند بر من غلبه نماید؟

«به یک چشم‌انتظاری زنده مانده است»

فقط با بی‌قراری زنده مانده است

به مشتی زخم‌کاری زنده مانده است

دل من از تمام دل‌خوشی‌ها

به یک چشم‌انتظاری زنده مانده است

(سید حبیب نظاری)

فَخَلَقَ النَّارَ فَأَذَابَتِ الْحَدِيدَ.

فَذَلَّ الْحَدِيدُ ثُمَّ إِنَّ النَّارَ زَفَرَتْ وَ شَهَقَتْ وَ فَخَرَتْ وَ قَالَتْ:

أَیُّ شَیْءٍ یَغْلِبُنِی؟

سپس خداوند آتش را به‌وجود آورد. آن‌گاه آهن، گداخته و نرم شد و به حالت مذاب در آمد و فرومایه گردید.

این جا بود که شراره داغ اخگر، آه پر حرارتی از نهادش بر کشید، پرفروغ گردید، نفس نفس زد و با ناز و تفاخر و غرش مهیبی، بانگ برآورد و گفت:

به‌راستی مگر چیزی هست که بتواند بر من پیروز و فائق گردد؟!

فَخَلَقَ الْمَاءَ فَأَطْفَأَهَا.

فَذَلَّتْ ثُمَّ إِنَّ الْمَاءَ فَخَرَ وَ زَخَرَ وَ قَالَ:

أَیُّ شَیْءٍ یَغْلِبُنِی؟

سپس آب را آفرید و آتش را خاموش کرد.

آتش فسرده، زان پس، بر خاکستر نیستی زانو زد. بعدش آب مواج، بر خود مباهات کرد و به جوشش و خروش در آمد و گفت:

واقعاً چه چیزی می‌تواند بر من چیره و مستولی گردد؟!

«من آمدم که سلامِ مرا جواب دهی»

به این غبار، نگاهی که آفتاب شود
بسوز قلبِ مرا، کز غمت مُذاب شود

دوباره رویِ تو را آسمانِ جمعه ندید
کدام جمعه، جمالِ تو، ماه‌تاب شود؟

برای آمدنت، شب به شب دعا کردم
اشاره کن به دعایم که مستجاب شود

زمان به خاطرِ ما، دیر دیر می‌گذرد
برایِ خاطرِ تو، کاش پُرشتاب شود

امیدِ گریه! مرا هم صحابه خود کن
که آسمانِ نگاهم، پر از سحاب شود

نباید اشکِ تو بر صورتِ زمین چکد
سرشکِ چشمِ تو بایست که گلاب شود

من آمدم که سلامِ مرا جواب دهی
سلام می‌کنم و وای اگر جواب شود!

اگر اجازه دهی، روضه‌خوان شوم امشب
که قلبِ سوخته‌ات، بیش‌تر کباب شود

برایِ کودکِ خود، آب خواست، امّا حیف!
همین، دلیل بر این شد حسین آب شود

بگویم از شررِ خنده‌های حرمله‌ای ...
که پاسخِ شرر گریه رباب شود

و شیرخواره پس از این، ز نیزه خواهد دید
که دستِ مادرِ او، بسته در طناب شود!

(محمد علی بیابانی)

فَخَلَقَ الرِّيحَ فَحَرَّكَتْ أَمْوَاجَهُ وَ أَثَارَتْ مَا فِی قَعْرِهِ وَ حَبَسَتْهُ عَنْ مَجَارِيهِ.

فَذَلَّ الْمَاءُ ثُمَّ إِنَّ الرِّيحَ فَخَرَتْ وَ عَصَفَتْ وَ قَالَتْ:

أَیُّ شَیْءٍ يَغْلِبُنِی؟

بعد از آن، باد را پدید آورد. پس موج‌ها، یکی پس از دیگری به جنبش در آمدند. آن‌چه در ژرفای دریا بود، بیرون افکنده و مسیر عادی‌اش در هم بسته شد.

و در آن حال، آب به چالش کشیده، تحقیر و تبخیر گشت. سپس باد به خود نازید و وزید، تا طوفان شد. آن وقت، گردباد مهلک گفت:

چه چیزی بر من تسلط تواند یافت؟

فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ فَبَنَی وَ احْتَالَ مَا يَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّيحِ وَ غَيْرِهَا.

فَذَلَّتِ الرِّيحُ ثُمَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ طَغَی وَ قَالَ:

مَنْ أَشَدُّ مِنِّی قُوَّةً؟

سپس انسان را به‌وجود آورد. او پناه‌گاه‌ها و سازه‌هایی درست کرد که با چاره‌اندیشی خود، باد را مهار نمود.

باد از پویش و مباهات، باز ایستاد. کم کم سر فرود آورد و آرام گرفت. اما انسان، طغیان و سرکشی کرد و بعدش گفت:

آیا کسی قدرت‌مندتر از من هست؟

«بهاری خواهد آمد»

تو باید خالی از اندوه باشی

بزرگ و خرّم و بِشکوه باشی

بهاری خواهد آمد ای دل من!

تو باید قلّه‌ای نستوه باشی

(سید حبیب نظاری)

فَخَلَقَ الْمَوْتَ فَقَهَرَهُ.

فَذَلَّ الْإِنْسَانُ ثُمَّ إِنَّ الْمَوْتَ فَخَرَ فِی نَفْسِهِ.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

لَاتَفْخَرْ فَإِنِّی ذَابِحُکَ بَیْنَ الْفَرِیقَیْنِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ لَاأُحْیِیکَ أَبَداً، فَخَافَ.

ثُمَّ قَالَ:

وَ الْحِلْمُ یَغْلِبُ الْغَضَبَ وَ الرَّحْمَةُ تَغْلِبُ السَّخَطَ وَ الصَّدَقَةُ تَغْلِبُ الْخَطِیئَةَ.[۵]

پس از آن، مرگ را آفرید. آن‌گاه اجل، بر انسان چیرگی یافت.

آدمی تسلیم شد. در این حال، مرگ به خود می‌بالید.

سپس خدای گرامی و باشکوه فرمود:

به خودت مناز. چرا که من تو را میان ۲ گروه بهشتیان و دوزخیان قربانی می‌نمایم. و پس از آن، هرگز تو را زنده نخواهم کرد. این جا بود که مرگ به وحشت افتاد.

سپس پیام‌بر خدا (درود او بر ایشان و خاندان ارجمندشان باد) فرمود:

بردباری بر خشم پیروز می‌گردد. مهربانی بر ناخشنودی و رنجیده‌خاطری برنده می‌شود و بخشش بر اشتباه، برتری می‌یابد!

[۵]- تحف العقول: النص - ص ۱۵.

«به حسن و خلق و وفا، کس به یار ما نرسد»

به حسن و خلق و وفا، کس به یار ما نرسد
تو را در این سخن، انکار کار ما نرسد

اگر چه حسن فروشان، به جلوه آمده‌اند
کسی به حسن و ملاحت، به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین، که هیچ محرم راز
به یار یک جهت حق‌گزار ما نرسد

هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی
به دل‌پذیری نقش نگار ما نرسد

هزار نقد به بازار کائنات آرند
یکی به سکه صاحب‌عیار ما نرسد

دریغ! قافله عمر، کان چنان رفتند
که گردشان به هوای دیار ما نرسد

دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد

چنان بِزی که اگر خاک ره شوی، کس را
غبار خاطری از ره‌گذار ما نرسد

بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او
به سمع پادشه کام‌گار ما نرسد!

(حافظ شیرازی)

ک، إکمال الدین؛

مَاجِیلَوَیْهِ وَ الْعَطَّارُ مَعاً

عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ

عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ النَّیْسَابُورِیِّ

عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (علیهما السلام)

عَنِ الشَّارِیِّ

عَنْ نَسِیمَ وَ مَارِیَةَ

أَنَّهُ لَمَّا سَقَطَ صَاحِبُ الزَّمَانِ (علیه السلام) مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ

سَقَطَ جَاثِیاً عَلَى رُکْبَتَیْهِ

رَافِعاً سَبَّابَتَیْهِ إِلَى السَّمَاءِ

ثُمَّ عَطَسَ فَقَالَ:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

زَعَمَتِ الظَّلَمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةٌ وَ لَوْ أَذِنَ لَنَا فِی الْکَلَامِ لَزَالَ الشَّکُّ.»

غط، الغیبة للشیخ الطوسی علان عن محمد العطار مثله.[۶]

[۶]- بحار الأنوار: ج ۵۱ - ص ۴ و ص ۲۵ و العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة: جلد ۱ – ص ۷۲.

«کجایی ای کمیل استجابت!؟»

دلم از مهربانی بی‌نصیب است

غریب است این دل تنها، غریب است

کجایی ای کمیل استجابت!؟

بیا، دستم پر از «امّن‌یجیب» است

(سید حبیب نظاری)

زنجیره راویان دیگر گزارش‌ها:

۱- قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ وَ حَدَّثَنِي مَنْ أَثِقُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشَايِخِ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا (علیه السلام) قَالَ عَلَّانٌ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْشَابُورِيِّ الدَّقَّاق.[۷]

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ.[۸]

۳- رَوَى الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ (رحمة الله علیه) قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُوالْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِاللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِي.[۹]

٤- عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّد وَ عَنْهُ عَنْ غَيْلَانَ الْكِلَابِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيِّ الدَّقَّاق.[۱۰]

راویان حدیث

۱- شیخ صدوق
۲- مَاجِيلَوَيْهِ وَ الْعَطَّارُ مَعاً
۳- مُحَمَّد الْعَطَّارِ
٤- الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيِّ
٥- إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (علیهما السلام)
٦- الشَّارِيِّ
۷- نَسِيمَ وَ مَارِيَةَ

سیاری گوید: نسیم و ماریهٔ برای من، چنین بازگو کردند:

چون حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) از شکم مادر، زاده شد، به سر ۲ زانو بر زمین تکیه داد و ۲ انگشت سبابه خود را به‌سوی آسمان بلند کرد و عطسه زد و فرمود:

«حمد از آنِ خدای پروردگار جهانیان است و رحمت خدا بر محمد و خاندانش. ستم‌کاران گمان کردند که حجت خدا از میان رفته است و اگر برای ما اذن در سخن گفتن بود، شک بر طرف می‌گشت.»

---

[۷]- الغيبة للطوسی کتاب الغيبة للحجة: النص - ص ۲۴۴.
[۸]- کمال الدين و تمام النعمة: ج ۲ - ص ۴۳۰.
[۹]- إعلام الوری بأعلام الهدی (ط. القديمة): النص - ص ۴۲۰.
[۱۰]- الهداية الكبری - ص ۳۵۷.

«همه مدیون حضرت آبیم»

دل ما و صفای بارانت، از دعای تو سبز و سیرابیم
«و من الماء کل شئ حی»، همه مدیون حضرت آبیم

از زلال تو روشنیم ای آب! دل به دریا که می‌زنیم ای آب!
موج در موج، شرح دل‌تنگی است، لب هر جوی اگر که بی‌تابیم

دجله هر شب، هزار و یک قصه، از نیستان سامرا دارد
مثل ما که هزار و یک سال است زائر غصه‌های سردابیم

بی تو، یک روزِ خوش نبود و نرفت، آبِ خوش از گلویمان پایین
یا سرابیم بی تو در پوچی، یا که در خواب خویش مردابیم

کی بتابی تو یک شبِ بی‌ابر، بر شبستان حوض کوچکمان؟
و ببینیم باز هم با تو، غرقِ تسبیح موج و مه‌تابیم

گفته پیری که از بلندی کوه، جوی‌بار دل تو جاری شد
ما که یک عمر رفت و در خوابیم، «مگر این چند روز دریابیم»

آمدی بغض کوچه‌ها وا شد، اشک‌ها قطره قطره دریا شد
با شما، هر جزیره خضرا شد، در بهارت چه سبز و شادابیم!

(قاسم صرافان)

عنایت مولای متقین، امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) به محبانش

«أَنَا عَلِیٌّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ الَّذِی کُنْتَ تُحِبُّهُ»

(من همان امام علی‌ای هستم که در دنیا، بسیار دوستش می‌داشتی!)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللَّهِ (علیه السلام) یَا عُقْبَةُ لَایَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ إِلَّا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ مَا بَیْنَ أَحَدِکُمْ وَ بَیْنَ أَنْ یَرَی مَاتَقَرُّ بِهِ عَیْنُهُ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ إِلَی هَذِهِ ثُمَّ أَهْوَی بِیَدِهِ إِلَی الْوَرِیدِ ثُمَّ اتَّکَأَ وَ کَانَ مَعِیَ الْمُعَلَّی فَغَمَزَنِی أَنْ أَسْأَلَهُ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَذِهِ أَیَّ شَیْءٍ یَرَی فَقُلْتُ لَهُ بِضْعَ عَشْرَةَ مَرَّةً أَیَّ شَیْءٍ فَقَالَ فِی کُلِّهَا یَرَی وَ لَایَزِیدُ عَلَیْهَا ثُمَّ جَلَسَ فِی آخِرِهَا فَقَالَ یَا عُقْبَةُ فَقُلْتُ لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ فَقَالَ أَبَیْتَ إِلَّا أَنْ تَعْلَمَ فَقُلْتُ نَعَمْ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّمَا دِینِی مَعَ دِینِکَ فَإِذَا ذَهَبَ دِینِی کَانَ ذَلِکَ کَیْفَ لِی بِکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ کُلَّ سَاعَةٍ وَ بَکَیْتُ فَرَقَّ لِی فَقَالَ یَرَاهُمَا وَ اللَّهِ فَقُلْتُ بِأَبِی وَ أُمِّی مَنْ هُمَا قَالَ ذَلِکَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِیٌّ (علیه السلام) یَا عُقْبَةُ لَنْتَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ أَبَداً حَتَّی تَرَاهُمَا قُلْتُ فَإِذَا نَظَرَ إِلَیْهِمَا الْمُؤْمِنُ أَ یَرْجِعُ إِلَی الدُّنْیَا فَقَالَ لَایَمْضِی أَمَامَهُ إِذَا نَظَرَ إِلَیْهِمَا مَضَی أَمَامَهُ فَقُلْتُ لَهُ یَقُولَانِ شَیْئاً قَالَ نَعَمْ یَدْخُلَانِ جَمِیعاً عَلَی الْمُؤْمِنِ فَیَجْلِسُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) عِنْدَ رَأْسِهِ وَ عَلِیٌّ (علیه السلام) عِنْدَ رِجْلَیْهِ فَیُکِبُّ عَلَیْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَیَقُولُ یَا وَلِیَّ اللَّهِ أَبْشِرْ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِنِّی خَیْرٌ لَکَ مِمَّا تَرَکْتَ مِنَ الدُّنْیَا ثُمَّ یَنْهَضُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَیَقُومُ عَلِیٌّ (علیه السلام) حَتَّی یُکِبَّ عَلَیْهِ فَیَقُولُ یَا وَلِیَّ اللَّهِ أَبْشِرْ

أَنَا عَلِیٌّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ الَّذِی کُنْتَ تُحِبُّهُ

أَمَا لَأَنْفَعَنَّکَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قُلْتُ أَیْنَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ هَذَا مِنْ کِتَابِ اللَّهِ قَالَ فِی یُونُسَ [آیات ۶۳ و ۶۴] قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَاهُنَا: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»[۱۱]

[۱۱]- الکافی: ج ۳ - ص ۱۲۸؛ بَابُ مَا یُعَایِنُ الْمُؤْمِنُ وَ الْکَافِرُ، ح ۱.

«زیر قدم تو، خاک بودن عشق است»

از فکر گناه پاک بودن، عشق است
از هجرتو، سینه چاک بودن، عشق است

آن لحظه که راه می‌روی آقا جان!
زیر قدم تو، خاک بودن عشق است

(سید مجتبی شجاع)

مادر مهربان شیعیان

(دعا و طلب مغفرت حضرت زهرا (علیها السلام) برای گنه‌کاران امت پیام‌بر (صلی الله علیه و آله و سلم))

... اللهمّ إنّی أسألک بمحمّد المصطفی، و شوقه إلیّ.

و ببعلی علیّ المرتضی، و حزنه علیّ.

و بالحسن المجتبی، و بکائه علیّ.

و بالحسین الشهید، و کآبته علیّ.

و ببناتی الفاطمیّات، و تحسّرهنّ علیّ.

إنّک ترحم و تغفر للعصاة من أمّة محمّد و تدخلهم الجنّة؛

إنّک أکرم المسئولین و أرحم الراحمین.[۱۲]

حضرت زهرا (سلام الله علیها) خداوند متعال را به پدر و اشتیاقش نسبت به او و به همسرش و اندوهش نسبت به او و پسر بزرگش و گریه‌اش بر او و به پسر کوچکش و دل‌شکستگی‌اش از او و دخترانش و افسوس خوردنشان بر ایشان قسم می‌دهد که پروردگار، با گناه‌کاران و خطاپیشگان امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مهربان باشد و زشتی‌هایشان را ببخشاید و آنان را به بهشت وارد فرماید. چرا که او گرامی‌ترین سرپرست و بامحبت‌ترین رحم‌کنندگان است.

دغدغه آن مادر مظلوم برای سرنوشت ما، بسیار رقت‌بار است!

باشد که قدر این پیشوای پرعاطفه و خوش‌قلب را بدانیم و خدمت‌گزار و یاور واپسین بازمانده از فرزندانش باشیم.

---

[۱۲]- عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال؛ مستدرک سیدة النساء إلی الإمام الجواد [علیهما السلام]؛ ج ۱۱ - ص ۳۴۲؛ باب دعائها و استغفارها (علیها السّلام) للعصاة من أمّة محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) یوم القیامة.

«سلام، ای ماه مهجور زمستان‌های ابرآلود!»

سلام، ای ماه مهجور زمستان‌های ابرآلود!
چرا دیگر نمی‌تابد سرودت از محاق رود؟

مگر روح اساطیر کهن، باران بباراند
به روی سرزمین‌های اسیر حلقه‌های دود

به روی بام‌ها، آیینه‌ها گرم تماشایند
افق‌های تباهی را بر آ، ای طلعت موعود!

نفیر کوزه‌های تشنه اعصار می‌گوید
که عشق، این ماه سرگردان، زمانی این حوالی بود

تو را با خوشه پروین، همیشه جست‌وجو کردم
از آن روزی که از پردیس جاویدان، شدم مطرود

دلم را این پرستوی غریب آشیان بر دوش
بهار خاطراتت خوانده، تا آفاق نامحدود

الا ای ماه مهجور زمستان‌های ابرآلود!
تو را تا که‌کشان زخم موزونی دگر، بدرود

(به‌روز سپیدنامه)

ناله‌های جان‌سوز امام صادق (علیه السلام) برای دوران غیبت امام زمان (عجل الله فرجه)

سیدی! غیبتک نفت رقادی (آقای من! دوری و فراقت، خواب را از دیدگانم و آسایش را از اندامم ربوده است)!

حدود ۱۱۰ سال، پیش از ولادت قطب عالم امکان، حضرت مهدی موعود (ارواحنا فداه)، رئیس مذهب جعفری، امام صادق (سلام الله علیه) بر شدت احوال دوران فراق ایشان می‌گرید و می‌سوزد.

شاید اشاره‌ای باشد به وظایف بسیار مهم منتظران عصر غیبت کبرای صاحب العصر و الزمان (علیه السلام) که نباید دست روی دست بگذارند و غفلت ورزند.

هم‌چون گم‌شده‌ای او را بجوییم و خلأ حضورش را با تمام وجود لمس کنیم.

برخی از این مسئولیت‌های خطیر، عبارت‌اند از:

۱- کسب معرفت و شناخت نسبت به وجود نازنین حضرت.
۲- تمسک به ریسمان اهل بیت (علیهم السلام) و اطاعت از اوامر و نواهی ایشان و تأسی به صفات آن بزرگ‌وار
۳- انتظار فرج
٤- ارادت ورزیدن و محبت به امام منتظَر و اظهار اشتیاق نسبت به ایشان و صلوات فرستادن بر آن جناب
٥- تهذیب نفس، مراعات تقوا و پرهیزگاری و اصلاح فردی، عبادت و بندگی، پیراستگی از بدی‌ها و آراستگی به خوبی‌ها
٦- اصلاح اجتماعی با امر به معروف و نهی از منکر و دعوت رفتاری و گفتاری به دین و نصیحت و خیرخواهی مردم
۷- آمادگی همه‌جانبه برای زمان ظهور از لحاظ معنوی، نظامی و خودسازی
۸- زنده نگه‌داشتن یاد و نام و راه حضرت حجت (عجل الله فرجه) و خدمت‌گزاری ایشان و جلب خشنودی‌شان
۹- اندوه‌گین بودن در فراق ایشان
۱۰- دعا برای سلامت و فرج امام زمان (ارواحنا فداه) و آغاز روز با سلام به محضر مبارک ایشان
۱۱- صدقه دادن برای سلامت آن حضرت و اهدای ثواب اعمال مستحبی به ایشان
۱۲- صبور بودن و دعوت دیگران به بردباری و شکیبایی
۱۳- زمینه‌سازی برای ظهور با تربیت کادر فرهیخته و توان‌مند و بامهارت برای تشکیلات مهدوی
۱٤- ادای احترام و قیام نسبت به آن حضرت هنگام شنیدن نام‌های ایشان و استغاثه و توسل به پیشوای دوازدهم

«دعای مادر!»

هرکس قدمی بهر خدا بر دارد
آینه سینه‌اش جلا بر دارد

من معتقدم یوسف زهرا آید
گر فاطمه دستی به دعا بر دارد

(سید حبیب نظاری)

روایت پیش رو، در یک نگاه (بر مبنای گزارش شیخ صدوق)

۹- ک، إکمال الدین مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْجَوَاشِنِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْبُدَيْلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ، عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَرَأَيْنَاهُ جَالِساً عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحٌ خَيْبَرِيٌّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَّيْنِ، وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى قَدْ نَالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَيْهِ وَ شَاعَ التَّغَيُّرُ فِي عَارِضَيْهِ وَ أَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجِرَيْهِ، وَ هُوَ عليه السلام يَقُولُ: سَيِّدِي! غَيَّبَتْكَ نَفْتُ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ أَسْرَتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي. سَيِّدِي! غَيَّبَتْكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنِينٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مُثِّلَ لِعَيْنِي عَنْ عَوَاثِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا وَ تَرَاقِي أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ. قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهاً وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً عَنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ سَمَلٌ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ. فَقُلْنَا: لَاأَبْكَى اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنَيْكَ مِنْ أَيِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ أَيَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ. قَالَ: فَزَفَرَ الصَّادِقُ عليه السلام زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ عليه السلام: وَيْكُمْ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام وَ تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غِيبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذَتْنِي الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ. فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرَّمْنَا وَ شَرَّفْنَا بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمٍ. قَالَ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تبارك وتعالى أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةَ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى عليه السلام وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى عليه السلام وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ عليه السلام وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِي الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَى عُمُرِهِ. فَقُلْتُ: اكْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي. قَالَ عليه السلام: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَذَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى لِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاهُ كَذَلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ يَأْبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَى أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى عليه السلام فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَ كَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ عليه السلام فَإِنَّ الْأُمَّةَ تُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدًى بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ وَ مَاتَ وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ‌عَشَرَنَا كَانَ عَقِيماً وَ قَائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَ عَشَرَ فَصَاعِداً وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ عليه السلام يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ عليه السلام فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ نَوَيَاتٍ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عزوجل يَقُولُ لَكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ إِلْزَامِ الْحُجَّةِ فَعَاوِدْ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَ اغْرِسْ هَذَا النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَعَضَّتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنٍ طَوِيلٍ اسْتَهْجَزَ مِنَ اللَّهِ الْعِدَةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُ مِائَةِ رَجُلٍ وَ قَالُوا لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عزوجل لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرِسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيِّفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ عز وجل عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِيَ السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طِينَتِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُنُوحَ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي مِنَ الْمُلْكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتَ الِاسْتِخْلَافِ إِذاً أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَاسْتَحْكَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ كَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ كُلَّا فَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا قَالَ الصَّادِقُ ع وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ عليه السلام تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحَسُّوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ ع قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ قَالَ لَايَهْدِ اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ عليه السلام مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ عليه السلام حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْخَضِرُ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابٍ يُنْزِلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ عليه السلام فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ.[۱۳]

---

[۱۳]- کمال الدین: جلد ۲ - ص ۳۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ - ص ۲۱۹؛ کتاب تاریخ الإمام الثانی‌عشر (صلوات الله علیه)، باب ما فیه (علیه السلام) من سنن الأنبیاء و الاستدلال بغیباتهم علی غیبته (صلوات الله علیهم)، ح ۹.

«خدا کند که بهار رسیدنش برسد!»

خدا کند که بهار رسیدنش برسد!
شب تولد چشمان روشنش برسد

چو گرد، بر سر راهش نشسته‌ام شب و روز
به این امید که دستم به دامنش برسد

هزار دست پر از خواهش‌اند و گوش به زنگ
که آن انارترین، روز چیدنش برسد

چه سال‌ها که در این دشت، خوشه‌چین ماندم
که دست خالی شوقم، به خرمنش برسد

بر این مشام و بر این جان، چه می‌شود یا رب!
نسیمی از چمنش، بویی از تنش برسد

خدای من! دل چشم‌انتظار من تا چند ...
به دور دست فلک، بانگ شیونش برسد؟

چه‌قدر بر لب این جاده، منتظر ماندن؟
خدا کند که از آن دور، توسنش برسد!

(سعید بیابانکی)

روایت نام‌برده، در یک نگاه (بر مبنای گزارش شیخ طوسی)

أَخْبَرَنِی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی‌الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِاللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ (رحمه‌الله) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُوالْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ الشَّیْبَانِیُّ الرُّهْنِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ الْمَنْصُورِ الْجَوَاشِنِیِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبُدَیْلِیُّ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ دَاوُدُ بْنُ کَثِیرٍ الرَّقِّیُّ وَ أَبُوبَصِیرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَی مَوْلَانَا الصَّادِقِ (علیه‌السلام) فَرَأَیْنَاهُ جَالِساً عَلَی التُّرَابِ وَ عَلَیْهِ مِسْحٌ خَیْبَرِیٌّ مطرف بِلَا جَیْبٍ مُقَصَّرُ الْکُمَّیْنِ وَ هُوَ یَبْکِی بُکَاءَ الْوَالِهَةِ الثَّکْلَی ذَاتِ الْکَبِدِ الْحَرَّی قَدْ نَالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَیْهِ وَ شَاعَ التَّغَیُّرُ فِی عَارِضَیْهِ وَ أَبْلَی الدَّمْعُ مَحْجِرَیْهِ وَ هُوَ یَقُولُ: سَیِّدِی! غَیَّبْتُکَ نَفَتْ رُقَادِی وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهَادِی وَ ابْتَزَّتْ مِنِّی رَاحَةَ فُؤَادِی. سَیِّدِی! غَیَّبْتُکَ أَوْصَلَتْ مَصَائِبِی بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِفَنَاءِ الْجَمْعِ وَ الْعَدَدِ فَمَا أَحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَأُ مِنْ عَیْنِی وَ أَنِینٍ یُفْشَا مِنْ صَدْرِی قَالَ سَدِیرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهاً وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً مِنْ ذَلِکَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ فَظَنَنَّا أَنَّهُ سَمَتَ لِمَکْرُوهِهِ قَارِعَةٌ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ فَقُلْنَا لَاأَبْکَی اللَّهُ عَیْنَیْکَ یَا ابْنَ خَیْرِ الْوَرَی مِنْ أَیَّةِ حَادِثَةٍ تَسْتَدْرِفُ دَمْعَتَکَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَکَ وَ أَیَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَیْکَ هَذَا الْمَأْتَمَ قَالَ: فَزَفَرَ الصَّادِقُ (علیه‌السلام) زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ فَقَالَ وَیْکُمْ إِنِّی نَظَرْتُ صَبِیحَةَ هَذَا الْیَوْمِ فِی کِتَابِ الْجَفْرِ الْمُشْتَمِلِ عَلَی عِلْمِ الْبَلَایَا وَ الْمَنَایَا وَ عِلْمِ مَا کَانَ وَ مَا یَکُونُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ الَّذِی خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ (علیه‌السلام) وَ تَأَمَّلْتُ فِیهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا (عجل‌الله‌فرجه) وَ غَیْبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَی الْمُؤْمِنِینَ مِنْ بَعْدِهِ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّکُوکِ فِی قُلُوبِ الشِّیعَةِ مِنْ طُولِ غَیْبَتِهِ وَ ارْتِدَادِ أَکْثَرِهِمْ عَنْ دِینِهِ وَ خَلْعِهِمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ یَعْنِی الْوَلَایَةَ فَأَخَذَتْنِی الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَیَّ الْأَحْزَانُ فَقُلْنَا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ کَرَّمَنَا وَ فَضَّلَنَا بِإِشْرَاکِکَ إِیَّانَا فِی بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِکَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی ذِکْرُهُ أَدَارَ فِی الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةُ أَدَارَهَا لِثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِیرَ مَوْلِدِ مُوسَی (علیه‌السلام) وَ قَدَّرَ غَیْبَتَهُ تَقْدِیرَ غَیْبَةِ عِیسَی (علیه‌السلام) وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِیرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ (علیه‌السلام) وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِی الْخَضِرَ (علیه‌السلام) دَلِیلًا عَلَی عُمُرِهِ فَقُلْنَا اکْشِفْ لَنَا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِی قَالَ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَی (علیه‌السلام) فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَی أَنَّ زَوَالَ مُلْکِهِ عَلَی یَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْکَهَنَةِ فَدَلُّوا عَلَی نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ یَکُونُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَلَمْ یَزَلْ یَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ حَتَّی قَتَلَ فِی طَلَبِهِ نَیِّفاً وَ عشرون [عِشْرِینَ] أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَذَّرَ عَلَیْهِ الْوُصُولُ إِلَی قَتْلِ مُوسَی (علیه‌السلام) بِحِفْظِ اللَّهِ تَعَالَی إِیَّاهُ کَذَلِکَ بَنُو أُمَیَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا أَنْ وَقَفُوا عَلَی أَنَّ بِهِ زَوَالَ مَمْلَکَةِ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَی یَدَیِ الْقَائِمِ مِنَّا نَاصَبُونَا لِلْعَدَاوَةِ وَ وَضَعُوا سُیُوفَهُمْ فِی قَتْلِ أَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِی الْوُصُولِ إِلَی قَتْلِ الْقَائِمِ (علیه‌السلام) فَأَبَی اللَّهُ أَنْ یَکْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ ... وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَ أَمَّا غَیْبَةُ عِیسَی (علیه‌السلام) فَإِنَّ الْیَهُودَ وَ النَّصَارَی اتَّفَقَتْ عَلَی أَنَّهُ قُتِلَ فَکَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَ ماقَتَلُوهُ وَ ماصَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ کَذَلِکَ غَیْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنْکِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ یَقُولُ إِنَّهُ لَمْ یُولَدْ وَ قَائِلٍ یَفْتَرِی بِقَوْلِهِ إِنَّهُ وُلِدَ وَ مَاتَ وَ قَائِلٍ یَکْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِیَ‌عَشَرَنَا کَانَ عَقِیماً وَ قَائِلٍ یَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ یَتَعَدَّی إِلَی ثَالِثَ‌عَشَرَ فَصَاعِداً وَ قَائِلٍ یَعْصِی اللَّهَ بِدَعْوَاهُ أَنَّ رُوحَ الْقَائِمِ (عجل‌الله‌فرجه) یَنْطِقُ فِی هَیْکَلِ غَیْرِهِ وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ (علیه‌السلام) فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَیْهِ جَبْرَئِیلَ (علیه‌السلام) مَعَهُ سَبْعُ نَوَیَاتٍ فَقَالَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ یَقُولُ لَکَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِی وَ عِبَادِی لَسْتُ أُبِیدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِی إِلَّا بَعْدَ تَأْکِیدِ الدَّعْوَةِ وَ إِلْزَامِ الْحُجَّةِ فَعَاوِدِ اجْتِهَادَکَ فِی الدَّعْوَةِ لِقَوْمِکَ فَإِنِّی مُثِیبُکَ عَلَیْهِ وَ اغْرِسْ هَذَا النَّوَی فَإِنَّ لَکَ فِی نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاکِهَا إِذَا أَثْمَرَتْ الْفَرَجَ وَ الْخَلَاصَ وَ بَشِّرْ بِذَلِکَ مَنْ تَبِعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ أَغْصَنَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَیْهَا بَعْدَ زَمَانٍ طَوِیلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ الْعِدَةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی أَنْ یَغْرِسَ مِنْ نَوَی تِلْکَ الْأَشْجَارِ وَ یُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ یُؤَکِّدَ الْحُجَّةَ عَلَی قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِکَ الطَّوَائِفَ الَّتِی آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَ قَالُوا لَوْ کَانَ مَا یَدَّعِیهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَاوَقَعَ فِی عِدَتِهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمْ یَزَلْ یَأْمُرُهُ عِنْدَ إِدْرَاکِهَا کُلَّ مَرَّةٍ أَنْ یَغْرِسَ تَارَةً بَعْدَ أُخْرَی إِلَی أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ مَازَالَتْ تِلْکَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَی أَنْ عَادُوا إِلَی نَیِّفٍ وَ سَبْعِینَ رَجُلًا فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِکَ إِلَیْهِ وَ قَالَ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّیْلِ لِعَیْنِکَ حِینَ صَرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِیمَانِ مِنَ الْکَدَرِ بِارْتِدَادِ کُلِّ مَنْ کَانَتْ طِینَتُهُ خَبِیثَةً فَلَوْ أَنِّی أَهْلَکْتُ الْکُفَّارَ وَ أَبْقَیْتُ مَنِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِی کَانَتْ آمَنَتْ بِکَ لَمَا کُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِیَ السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ أَخْلَصُوا لِیَ التَّوْحِیدَ مِنْ قَوْمِکَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِکَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ أُمَکِّنَ لَهُمْ دِینَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِکَیْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِی بِذَهَابِ الشَّکِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ کَیْفَ یَکُونُ الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمْکِینُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّی لَهُمْ مَعَ مَا کُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ یَقِینِ الَّذِینَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طِینَتِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِی کَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُنُوحِ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَنَسَّمُوا مِنَ الْمُلْکِ الَّذِی أُوتِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَقْتَ الِاسْتِخْلَافِ إِذَا هَلَکَتْ أَعْدَاؤُهُمْ لَنَشَقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَاسْتَحْکَمَ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ خَبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ لَکَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَی طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْیِ عَلَیْهِمْ وَ کَیْفَ یَکُونُ التَّمْکِینُ فِی الدِّینِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِی الْمُؤْمِنِینَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِیقَاعِ الْحُرُوبِ کُلَّا وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا قَالَ الصَّادِقُ (علیه‌السلام) وَ کَذَلِکَ الْقَائِمُ (علیه‌السلام) فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ غَیْبَتُهُ لِیَصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ یَصْفُوَ الْإِیمَانُ مِنَ الْکَدَرِ بِارْتِدَادِ کُلِّ مَنْ کَانَتْ طِینَتُهُ خَبِیثَةً مِنَ الشِّیعَةِ الَّذِینَ یُخْشَی عَلَیْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحَسُّوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْکِینِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِی عَهْدِ الْقَائِمِ (عجل‌الله‌فرجه) قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآیَةَ أُنْزِلَتْ فِی أَبِی‌بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِیٍّ فَقَالَ لَا هَدَی اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَی کَانَ الدِّینُ الَّذِی ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَکِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِی الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّکِّ مِنْ صُدُورِهَا فِی عَهْدِ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ أَوْ فِی عَهْدِ عَلِیٍّ (علیه‌السلام) مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِینَ وَ الْفِتَنِ الَّتِی کَانَتْ تَثُورُ فِی أَیَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ وَ الْفِتَنِ الَّتِی کَانَتْ تَشُبُّ بَیْنَ الْکُفَّارِ وَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ (علیه‌السلام) هَذِهِ الْآیَةَ مَثَلًا لِإِبْطَاءِ الْقَائِمِ (علیه‌السلام) حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا الْآیَةَ وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَعْنِی الْخَضِرَ (علیه‌السلام) فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی مَاطَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَرَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِکِتَابٍ نَزَّلَ عَلَیْهِ وَ لَا لِشَرِیعَةٍ یَنْسَخُ بِهَا شَرِیعَةَ مَنْ کَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ (علیهم‌السلام) وَ لَا لِإِمَامَةٍ یُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ یَفْرِضُهَا بَلَی إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمَّا کَانَ فِی سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ یُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ (علیه‌السلام) فِی أَیَّامِ غَیْبَتِهِ مَا یُقَدِّرُهُ وَ عَلِمَ مَا یَکُونُ مِنْ إِنْکَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِکَ الْعُمُرِ فِی الطُّولِ طُولِ عُمُرِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَیْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِکَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَی عُمُرِ الْقَائِمِ (علیه‌السلام) لِیَقْطَعَ بِذَلِکَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ.[۱۴]

[۱۴]- الغیبة شیخ طوسی: ج ۱ – ص ۱۶۷.

« تمام عمرم از آدینه پر شد!»

ز ابر آه من، آیینه پر شد
دلم از غربتی دیرینه پر شد

ز بس ماندم در این چشم‌انتظاری
تمام عمرم از آدینه پر شد!

(سید حبیب نظاری)

سلسله راویان این حدیث شریف، در کتاب «اکمال الدین شیخ صدوق»

إکمال الدین؛ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْجَوَاشِنِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْبُدَیْلِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ:

۱- ابی‌جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (شیخ صدوق)
۲- محمد بن علی بن حاتم اَلنَّوْفَلِیُّ اَلْمَعْرُوفُ بِالْکِرْمَانِیِّ
۳- احمد بن عیسی الوشاء البغدادی
٤- احمد بن طاهر
٥- محمد بن یحیی بن سهل
٦- علی بن الحارث
۷- سعد بن منصور الجواشنی
۸- احمد بن علی البدیلی
۹- علی البدیلی
۱۰- سدیر الصیرفی

مجموعه راویان این حدیث شریف، در کتاب الغیبه للطوسی

أَخْبَرَنِی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی اَلْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اَللَّهِ بْنِ اَلْمُطَّلِبِ رَحِمَهُ اَللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو اَلْحُسَیْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ اَلشَّیْبَانِیُّ اَلرُّهْنِیُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِیُّ بْنُ اَلْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ اَلْمَنْصُورِ اَلْجَوَاشِنِیِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِیٍّ اَلْبُدَیْلِیُّ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی عَنْ سَدِیرٍ اَلصَّیْرَفِیِّ:

۱- ابی‌جعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)
۲- ابی‌المفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن المطلب
۳- ابوالحسین محمد بن بحر بن سهل الشیبانی الرهنی
٤- علی بن الحارث
٥- سعد بن المنصور الجواشنی
٦- احمد بن علی البدیلی
۷- علی البدیلی
۸- سدیر الصیرفی

مقایسه راویان ۲ کتاب اکمال الدین صدوق و الغیبهٔ شیخ طوسی

۵ راوی نهایی شیخ صدوق و شیخ طوسی، مشترک هستند. یعنی: سدیر صیرفی، علی البدیلی، احمد البدیلی، سعد الجواشنی و علی بن الحارث.

۴ راوی نخست شیخ صدوق و ۲ محدث اول شیخ طوسی بعد از خودشان با هم تفاوت دارند.

راوی آخر و هم‌راهانش

واپسین راوی این حدیث شریف، سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ است.

هم‌راهان او عبارت‌اند از:

۱- اَلْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ
۲- أَبُوبَصِیر
۳- أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ
٤- دَاوُدُ بْنُ کَثِیرٍ الرَّقِّی (فقط در روایت شیخ طوسی)

این اشخاص بزرگ‌مرتبه، از اصحاب سرّ و یاران خوب امام صادق (علیه‌السلام) بودند.

«ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی»

ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی

دایم گل این بستان، شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

دیشب گله زلفش با باد همی‌کردم
گفتا: غلطی، بگذر زین فکرت سودایی

صد باد صبا این جا، با سلسله می‌رقصند
این است حریف ای دل! تا باد نپیمایی

مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد، پایاب شکیبایی

یا رب! به که شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی؟

ساقی! چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن، تا باغ بیارایی

ای درد تو ام درمان، در بستر ناکامی!
و ای یاد تو ام مؤنس، در گوشه تنهایی!

در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم
لطف آن چه تو اندیشی، حکم آن چه تو فرمایی

فکر خود و رأی خود، در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

زین دایره مینا، خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل، در ساغر مینایی

حافظ! شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدایی!

(حافظ شیرازی)

معرفی نخستین منبع نقل‌کننده این حدیث، کتاب: «کمال الدین»

کمال الدین و تمام النعمهٔ

«کمال الدین و تمام النعمهٔ»، معروف به اکمال الدین صدوق، تألیف شیخ صدوق (رضوان الله علیه)، به زبان عربی و در موضوع غیبت و ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) است.

شیخ صدوق، انگیزه خود را از نگارش این کتاب، چنین بیان می‌فرماید:

«بعد از سفر به مشهد مقدس و زیارت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، به نیشابور رفتم.

در آن‌جا، شیعیانی که به دیدن من می‌آمدند، شبهاتی را درباره امام زمان (علیه السلام) مطرح کردند و من هم سعی فراوانی در حل آن شبهات نمودم. تا آن که به قم آمدم. در آن‌جا شیخ نجم‌الدین، ابوسعید، محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی به دیدارم آمد. او نیز از من درخواست نگارش کتابی در این باره داشت و من هم به ایشان وعده اجابت دادم، تا آن که شبی، امام زمان (ارواحنا فداه) را در خواب دیدم. آن حضرت، به من فرمود: چرا کتابی درباره غیبت نمی‌نویسی تا خداوند به‌وسیله آن، حوائجت را برآورده سازد؟

عرض کردم؛ ای فرزند رسول خدا! من در این باره چند کتاب نوشته‌ام.

آن حضرت فرمود:

اینک کتابی بنویس و در آن، به غیبت‌های پیامبران الهی اشاره کن. پس از آن، از خواب بیدار شدم و بر آن شدم تا این کتاب را به نگارش درآورم.

این کتاب، از قدیمی‌ترین و معتبرترین منابع روایی شیعه درباره امام زمان (عجل الله فرجه) است.

ساختار این کتاب، مشتمل بر ٦٣ باب است.

شیخ صدوق، در این کتاب، بسیاری از مباحث اعتقادی شیعه را در باره امام زمان (عجل الله فرجه) مطرح نموده است و نمونه‌های فراوانی از غیبت پیامبران الهی (علیهم السلام) را آورده و به بررسی کامل امامت حضرت مهدی (علیه السلام)، تولد ایشان، روایات پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و ائمه (علیهم السلام)، درباره ظهور آن حضرت، کسانی که به خدمت ایشان رسیده‌اند و شرایط دوران ظهور و موضوعاتی از قبیل این که آفرینش حجت خدا قبل از آفرینش دیگر انسان‌ها بوده است، فقط خداوند حق انتخاب خلیفه و جانشین خود را دارد، اثبات غیبت و حکمت آن، جواب‌های ابن قبه، نامه‌های آن حضرت، علامات ظهور، ثواب انتظار و ... پرداخته است.

اهمیت ویژه این کتاب، در نقل اقوال عالم بزرگ شیعی دوره غیبت صغری؛ یعنی ابوجعفر، محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی، متوفای قبل از ٣١٩ هجری قمری است.

دانسته‌های ما در باره این عالم شیعی، محدود به نکاتی است که ابن ندیم و نجاشی آورده‌اند و دیگر عالمان رجالی، نکته چندانی به نکات ایشان نیفزوده‌اند. به گفته نجاشی، ابن قبه، نخست از معتزلیان بوده و سپس به تشیع گرویده است.

از دیگر ویژگی‌های این کتاب، نقل برخی از توقیعات صادرشده از ناحیه مقدسه است.

شیخ صدوق برخی از مطالب این بخش را از متون کهن‌تر و گاه به نحو شفاهی از برخی مرتبطان با نواب اربعه نقل کرده است.

کمال الدین، به زبان عربی، در دو جلد، با تحقیق استاد، علی اکبر غفاری، توسط انتشارات دار الکتب الاسلامیهٔ قم، در سال ١٣٩٥ ق، چاپ شده است.

یک نسخه،به‌وسیله آقای محمد باقر کمره‌ای به فارسی ترجمه و در ٢ جلد، ج. اول ٤٥٢ صفحه و ج. دوم ٤٠٠ صفحه در قطع وزیری، با جلد گالینگور، از سوی انتشارات اسلامیهٔ تهران، منتشر شده است.

«این دل اگر کم است بگو سر بیاورم»

این دل اگر کم است بگو سر بیاورم

یا امر کن که یک دل دیگر بیاورم

مولا! خلاصه عرض کنم دوست دارمت

دیگر نشد عبارت بهتر بیاورم! ...

(سید مهدی موسوی)

مختصری درباره زندگی‌نامه مؤلف کتاب: «اکمال الدین، شیخ صدوق»

ولادت

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به «شیخ صدوق»، در سال ۳۰۵ هجری قمری، در خاندان علم و تقوی، در شهر قم، دیده به جهان گشود.

ولادت شیخ صدوق از زبان شیخ طوسی:

علی بن بابویه با دخترعموی خود ازدواج کرد؛ ولی از او فرزندی به دنیا نیامد. او در نامه‌ای از حضور شیخ ابو القاسم، حسین بن روح تقاضا کرد تا از محضر حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه) بخواهد برای او دعا کند؛ تا خداوند اولاد صالح و فقیه به او عطا نماید.

پس از گذشت مدتی، از ناحیه آن حضرت، این‌گونه جواب رسید. تو از این همسرت، صاحب فرزند نخواهی شد؛ ولی به زودی کنیزی دیلمیه نصیب تو می‌شود که از او، ۲ پسر فقیه خواهی داشت.

شیخ صدوق نیز جریان ولادت خود را که با تقاضای کتبی پدرش از محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و دعای آن حضرت بوده، در کتاب کمال الدین به صورت حدیث آورده، می‌افزاید:

هرگاه ابوجعفر محمد بن علی الاسود مرا می‌دید که برای فرا گرفتن علم و دانش به محضر استاد می‌روم. به من می‌فرمود: این میل و اشتیاق به علم و دانش که در تو وجود دارد، مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو به دعای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متولد شده‌ای.

خاندان

پدر بزرگوارش، علی بن حسین بن بابویه قمی، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود.

در آن روزگار، با آن که عالمان و محدثان بسیاری در قم می‌زیستند، پرچم هدایت و مرجعیت فتوا، بر دوش این عالم عابد و محدث زاهد و صاحب کرامات، یعنی علی بن بابویه، پدر شیخ صدوق بود.

او دکه‌ای کوچک در بازار قم داشت که از راه کسب و تجارت و در نهایت زهد و عفاف، امرار معاش می‌کرد و ساعاتی از روز را نیز در منزل خود به تدریس و تبلیغ احکام و نقل روایات می‌پرداخت.

شخصیت علمی

شیخ صدوق، از بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان اسلام و از برجسته‌ترین چهره‌های درخشان علم و فضیلت است. او که نزدیک به عصر ائمه (علیهم السلام) می‌زیست، با جمع‌آوری روایات اهل بیت (علیهم السلام) و تالیف کتاب‌های نفیس و با ارزش، خدمات ارزنده و کم‌نظیری به اسلام و تشیع کرد.

شیخ صدوق، بیش از ۲۰ سال از دوران پربرکت حیات پدر را درک کرد و در این مدت، از محضر پدر و سایر علمای قم کسب علم و حکمت نمود.

او ۲۲ ساله بود که پدر بزرگوارش دار فانی را وداع کرد. از آن پس، وظیفه سنگین نشر احادیث آل محمد (صلی الله علیهم اجمعین) و هدایت امت ،به عهده وی قرار گرفت و دوران جدیدی از زندگی او آغاز گردید.

سخن بزرگان

شیخ طوسی در معرفی شیخ صدوق می‌گوید:

« او دانش‌مندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا آگاه و در سلسله احادیث، نقادی عالی‌مقام به‌شمار می‌آمد. بین بزرگان قم، از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود ۳۰۰ اثر تالیفی از خود به یادگار گذاشت.

رجالی کبیر، نجاشی چنین می‌نویسد:

ابوجعفر شیخ صدوق ساکن ری، فقیه و چهره برجسته شیعه در خراسان است. او به بغداد نیز وارد شد و با این که در سن جوانی بود، همه بزرگان شیعه از او استماع حدیث می‌کردند.

علامه بحرانی می‌گوید: جمعی از اصحاب ما، از جمله علامه در «مختلف»، شهید در «شرح ارشاد» و سید محقق داماد، روایات مرسل صدوق را صحیح می‌دانند و به آن‌ها عمل می‌کنند؛ زیرا همان گونه که روایات مرسل ابن ابی‌عمیر پذیرفته شده، روایات مرسل صدوق هم، مورد قبول واقع شده است.

«سال فرج»

هر راه به‌جز راه تو، کج خواهد شد
بی لطف تو، آسمان فلج خواهد شد

ما منتظران، اگر بخواهیم همه
امسال همان سال فرج خواهد شد!

(سید مجتبی شجاع)

اساتید

۱- پدر بزرگ‌وارش علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی
۲- محمد بن حسن بن احمد بن ولید
۳- حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی (علیه السلام)
٤- ابوالحسن، محمد بن قاسم
٥- ابومحمد، قاسم بن محمد استرآبادی
٦- ابومحمد، عبدوس بن علی بن عباس گرگانی
۷- محمد بن علی استرآبادی

شاگردان

۱- برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی
۲- شیخ مفید
۳- شیخ ثقة الدین حسن بن حسین بن علی بن موسی بن بابویه، برادرزاده صدوق
٤- علی بن احمد بن عباس، پدر شیخ نجاشی
٥- ابو القاسم، علی بن محمد بن علی خزاز
٦- ابن غضائری، ابوعبدالله، حسین بن عبید الله بن ابراهیم
۷- شیخ جلیل، ابو الحسن، جعفر بن حسین حسکه قمی، استاد شیخ طوسی
۸- شیخ ابوجعفر، محمد بن احمد بن عباس بن فاخر دوریستی، معاصر شیخ طوسی
۹- ابوزکریا، محمد بن سلیمان حمرانی
۱۰- شیخ ابوالبرکات، علی بن حسن خوزی

تألیفات

تالیفات فراوان و گوناگون وی در علوم و فنون مختلف اسلامی، هر کدام گوهری تابناک و گنجینه‌ای پایان ناپذیر است که هم اکنون نیز با گذشت بیش از یک هزار سال از تاریخ تالیف آن‌ها، به جای فرسودگی و بی‌رونقی، روز به روز بر ارزش و اعتبار آن افزوده شده و جای‌گاهی بس رفیع و والا یافته‌اند و در صدر قفسه کتاب‌خانه‌ها و در سینه فقها و دانشمندان جای دارند.

از جمله تألیفات ایشان است:

۱- من لایحضره الفقیه
۲- مدینة العلم
۳- کمال الدین و تمام النعمة
٤- التوحید
٥- الخصال
٦- معانی الأخبار
۷- عیون أخبار الرضا (علیه السلام)
۸- الأمالی
۹- المقنع فی الفقه
۱۰- الهدایة بالخیر

وفات

این عالم بزرگ و آخرین بازمانده خاندان صدوق، پس از عمری طولانی و پر برکت، در سال ۳۸۱ هجری دیده از جهان فانی فرو بست و به سرای باقی شتافت.

«ای گل بوستان سرا! از پس پرده‌ها درآ»

نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان
سوی تو می‌دوند هان! ای تو همیشه در میان!

در چمن تو می‌چرد، آهوی دشت آسمان
گرد سر تو می‌پرد، باز سپید که‌کشان

هر چه به گرد خویشتن، می‌نگرم در این چمن
آینه ضمیر من، جز تو نمی‌دهد نشان

ای گل بوستان سرا! از پس پرده‌ها درآ
بوی تو می‌کشد مرا، وقت سحر به بوستان

ای که نهان نشسته‌ای! باغ درون هسته‌ای
هسته فرو شکسته‌ای، کاین همه باغ شد روان

آه که می‌زند برون، از سر و سینه موج خون
من چه کنم که از درون، دست تو می‌کشد کمان

پیش وجودت از عدم، زنده و مرده را چه غم؟
کز نفس تو دم به دم، می‌شنویم بوی جان

پیش تو جامه در برم، نعره زند که بر دَرم!
آمدنت که بنگرم، گریه نمی‌دهد امان ...

(مرحوم هوشنگ ابتهاج؛ سایه)

آشنایی مختصر با دومین مأخذ حدیث شریف یادشده، کتاب الغیبهٔ شیخ طوسی

نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن.

تاریخ وفات مؤلف: ٤٦٠ هجری قمری.

محقق و مصحح: تهرانی، عباد الله و ناصح، علی احمد.

زبان: عربی.

تعداد جلد: ۱.

ناشر: دارالمعارف الإسلامیهٔ.

مکان چاپ: ایران؛ قم.

سال چاپ: ۱۴۱۱ هجری قمری.

«کتاب الغیبهٔ» که نام دیگر آن، «إثبات الغیبهٔ» است. اثر شیخ الطائفهٔ، شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از برجسته‌ترین چهره‌های علمی جهان تشیع و شخصیت مورد اعتماد شیعه در قرن پنجم هجری است. (۴۶۰ -۳۸۵ هجری قمری)

این کتاب، به زبان عربی و درباره غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) و مسائل مربوط به آن است.

این کتاب، از بهترین کتاب‌هایی است که از سوی علمای شیعه، درباره امام زمان (علیه السلام)، نگاشته شده و شامل بهترین دلایل عقلی و شرعی بر وجود امام زمان (ارواحنا فداه) و غیبت و ظهور آن حضرت در آخرالزمان است.

این کتاب، از زمان نگارش تا به حال در طول هزار سال، پیوسته مورد توجه علما و فقهای شیعه بوده و بزرگان، در تألیفات خود، بسیار به آن استناد کرده و از آن نقل نموده‌اند.

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، درباره این کتاب می‌فرماید:

و کتاب الغیبهٔ للشیخ الطوسی -هذا- هو من الکتب القدیمهٔ الذی یمتاز علی غیره، فانه قد تضمن اقوی الحجج و البراهین العقلیهٔ و النقلیهٔ علی وجود الامام الثانی عشر محمد بن الحسن صاحب الزمان (عجل الله فرجه) و علی غیبته فی هذا العصر ثم ظهوره فی آخر الزمان فیملأ الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا.»

شیخ طوسی، در مقدمه کتاب، انگیزه خود را از نگارش این کتاب، چنین بیان می‌فرماید: من، این کتاب را به درخواست شیخی بزرگ‌وار- که خداوند عمر ایشان را طولانی گرداند- نگاشتم. ایشان، درخواست فرموده بودند تا کتابی در اره غیبت صاحب الزمان املا نمایم و در آن، سبب غیبت آن حضرت و علت طول کشیدن آن و... را بیان کنم و این که چرا آن حضرت ظهور نمی‌کند؟ آیا مانعی در کار است؟ آن مانع چیست؟ و ... من هم درخواست این شیخ بزرگ‌وار را اجابت نموده و امر ایشان را اطاعت کردم.

«ما خط تمام نامه‌هامان کوفی است!»

هر چند که خسته‌ایم از این حال، نیا!
شرمنده! اگر ندارد اشکال نیا!

ما خط تمام نامه‌هامان کوفی است!
آقای گلم! زبان من لال، نیا!

(جلیل صفربیگی)

تاریخ نگارش این کتاب، حدودا ٤٤٤ تا ٤٤٧ ق، بوده است؛ یعنی ۱۳ سال قبل از وفات شیخ و در دورانی که ایشان در بغداد زندگی می‌کردند.

این کتاب ، ۸ فصل است.

کتاب الغیبة، از بهترین و مهم‌ترین و کامل‌ترین منابع شیعه در مورد مسئله غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) است. در این کتاب، به علت و انگیزه غیبت امام زمان (علیه السلام) و حکمت الهی که موجب آن گردیده اشاره شده است.

شیخ طوسی، در نگارش این اثر ارزش‌مند و گران‌بها شیوه‌هایی نو و ابتکاری به کار گرفته و به تمام جوانب غیبت امام زمان (ارواحنا فداه) اشاره نموده و با استدلال به قرآن و روایات پیام‌بر (صلی الله علیه و اله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و حکم عقل، به پاسخ‌گویی شبهات و اشکالات مخالفین پرداخته است.

این کتاب، شامل بسیاری از فضایل امام زمان (عجل الله فرجه)است و سیره و روش آن حضرت را در زمان غیبت و هنگام ظهور بیان کرده و بسیاری از علائم ظهور وی را ذکر نموده است.

شیخ، خود، در این باره می‌فرماید:

«من اگر چه وقتم کم و فکرم مشغول و مشکلات و موانع زندگی نیز فراوان است و حوادث ناگوار در این دوران، یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد ... به نکاتی اشاره خواهم داشت که هیچ جای شک و تردیدی باقی نگذارد و سخنم را نیز طولانی نمی‌کنم، چرا که اصحاب و اساتید و مشایخ ما در این باره کتاب‌های فراوانی نگاشته‌اند و در آن، به شرح و بسط کامل مسئله امامت پرداخته‌اند. من در این کتاب، در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات گوناگون در این باره هستم و برای تأیید سخنان خود، به برخی از روایات نیز استناد خواهم کرد تا موجب تأکید و پذیرش آن از جانب علاقه‌مندان به روایات گردد و از خداوند متعال در اجرای این مهم یاری می‌جویم.»

نگارش این کتاب، قبل از آتش‌سوزی کتاب‌خانه شیخ طوسی بوده و شیخ، در هنگام نگارش آن، به خیلی از منابع مهم و اصول قدما و کتاب‌های معتبر خطی و نسخه‌های اولیه آن‌ها دست‌رسی داشته و این خود بر ارزش و اعتبار کتاب می‌افزاید و آن را از میان سایر کتب مشابه، ممتاز می‌گرداند.

کتاب‌خانه شیخ طوسی، از بزرگ‌ترین کتاب‌خانه‌های مهم آن دوران و از غنی‌ترین آنها به شمار می‌رفته که شامل بسیاری از نسخه‌های منحصر به فرد و اصول چهارصدگانه شیعه بوده و بسیاری از آن‌ها به دست یاران ائمه (علیهم السلام) نگاشته شده بود و سوختن آن کتاب‌خانه یکی از غم‌انگیزترین حوادث ناگوار جهان اسلام به شمار می‌آید. نکته مهم دیگر، آن که اکثر کتاب‌های شیخ طوسی و مهم‌ترین آن‌ها با استفاده از کتاب‌های این کتاب‌خانه نگاشته شده و این هم، موجب حفظ و بقای مطالب ارزش‌مند آن کتاب‌ها گردیده و هم موجب ارزش و اعتبار فراوان کتاب‌های شیخ طوسی گشته است.

«خوشا جانی که جانانش تو باشی!»

خوشا دردی که درمانش تو باشی!
خوشا راهی که پایانش تو باشی!

خوشا چشمی که رخ‌سار تو بیند!
خوشا ملکی که سلطانش تو باشی!

خوشا آن دل که دل‌دارش تو گردی!
خوشا جانی که جانانش تو باشی!

خوشی و خرمی و کام‌رانی
کسی دارد که خواهانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری!
که امید دل و جانش تو باشی

همه شادی عشرت باشد، ای دوست!
در آن خانه که مهمانش تو باشی

گل و گل‌زار خوش آید کسی را
که گل‌زار و گلستانش تو باشی

چه باک آید زکس آن را که او را
نگه‌دار و نگه‌بانش تو باشی!

مپرس ازکفر و ایمان، بی‌دلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی

برای آن، به ترک جان بگوید
دل بی‌چاره، تا جانش تو باشی

«عراقی» طالب درد است دایم
به بوی آن که درمانش تو باشی

(فخرالدین عراقی)

گزارشی کوتاه درباره شرح حال زندگی شیخ طوسی

ولادت

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطائفه»، در خراسان، در سال ۳۸۵ هجری متولد شد.

او از ستارگان بسیار درخشان جهان اسلام است و در فقه و اصول، حدیث، تفسیر، کلام و رجال، تألیفات فراوان دارد.

خاندان

خاندان شیخ طوسی، تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند.

پسرش شیخ ابوعلی، ملقب به «مفید ثانی» فقیه جلیل القدری است و بنا بر نقل مستدرک[۱۵] کتابی به نام«أمالی» دارد و کتاب «النهایهٔ» تألیف پدرش را نیز شرح کرده است.

مطابق نقل کتاب «لؤلؤهٔ البحرین»، دختران شیخ طوسی نیز فقیهه و فاضله بوده‌اند.

شیخ ابوعلی، فرزندی به نام «شیخ ابوالحسن» داشت که بعد از پدرش، مرجعیت و ریاست حوزه علمیه به او منتقل گردید.

عماد طبری گفته است: اگر صلوات بر غیر انبیا روا بود، من بر این مرد صلوات می‌فرستادم.

او (پسر شیخ) در سال ۵۴۰ هجری درگذشت.

تحصیلات

شیخ در سال ۴۰۸ هجری، یعنی در ۲۳ سالگی به بغداد مهاجرت کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش، سید مرتضی علم‌الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

علاّمه حاجی نوری نام ۳۷ تن از اساتید شیخ را ذکر نموده است.

شیخ طوسی، ۵ سال نزد شیخ مفید درس خواند.

سالیان دراز از خدمت شاگرد مبرز شیخ مفید، سید مرتضی بهره‌مند شد.

استادش سید مرتضی، در سال ۴۳۶ هجری درگذشت و او تا ۱۲ سال بعد از سید در بغداد ماند؛ ولی بعد به‌علت یک سلسله آشوب‌ها -که منجر به تاراج خانه و کاشانه‌اش شد- به نجف مهاجرت کرد و حوزه علمیه نجف را در آن‌جا تأسیس نمود.

وی سرانجام در سال ۴۶۰ هجری، در همان جا در گذشت.

مقبره ایشان در شهر نجف معروف است.

شخصیت علمی

شیخ طوسی، کتابی در فقه دارد به نام «النهایهٔ» که در قدیم الایام، کتاب درسی طلاب بوده است.

کتاب دیگر او، به نام «المبسوط» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و در زمان خود، مشروح‌ترین کتاب فقهی بود.

شیخ در کتاب دیگر خود به نام «الخلاف»، آرای فقهای اهل سنت و شیعه را بیان کرده است.

ایشان کتاب‌های دیگری نیز در فقه دارد.

قدما تا حدود یک سده پیش، اگر در فقه، به طور مطلق واژه «شیخ» را به‌کار می‌بردند، منظورشان شیخ طوسی بود و اگر شیخان می‌گفتند، مقصود شیخ مفید و شیخ طوسی بود.

شیخ طوسی یکی از چند چهره معروفی است که در سراسر فقه نام او می‌درخشد.

---

[۱۵]- ج ۳ - ص ۴۹۸.

«سوی چشمان شما، کعبه به پا کرده نماز!»

عشق رختی است که بر قامت جان دوخته‌ایم
این متاعی است که جان داده و نفروخته‌ایم

ترس از فقر و نداری، دو جهان در ما نیست
عشق رزقی است که تا آخرت اندوخته‌ایم

عشق مشقی است که هر شب بنویسیم علی
عشق درسی است کز آن زیستن آموخته‌ایم

عشق یعنی علی و آل علی، دیگر هیچ
شعله هستی از این عشق بر افروخته‌ایم

یازده بار، علی بعد علی آمده است
یازده مرتبه، از عشق علی سوخته‌ایم

گر چه در هر دو جهان، عشق به‌معنای علی است
آخرین عشق از این سلسله، لیلای علی است

او همانی است که جا در دل ایمان دارد
عاشق عاقل و دیوانه، فراوان دارد

او همانی است که از آل علی، دل برده
جان زهرا است که جا در دل جانان دارد

گر که شانه بکشد، سیل بلاکش ریزد
سر هر زلف خمش، حلقه رندان دارد

بعد اصولی

رواج اندیشه اخباری‌گری و نقل‌گرایی تا عصر شیخ، حرکت پویایی اصول و فقه را کند و به ایستایی کشانده بود.

شیخ با درک این موقعیت خطیر، به مبارزه با آن خط کهنه انحرافی پرداخت و کتاب «عدّة الاصول» را تألیف نمود.

وی در مقدمه کتاب «مبسوط»، انگیزه تألیف را تضعیف این خط بر حوانده، می‌گوید:

«من هنوز گفته‌های فقهای مخالف را که فقه ما را تحقیر می‌کنند، می‌شنوم و مدت‌ها است که در فکر تألیف کتابی در فروع فقه هستم.

آن‌چه بیش‌تر عزم مرا سست می‌کرد؛ این بود که اصحاب ما، کم‌تر به این کار رغبت نشان می‌دادند؛ زیرا با متون اخبار و صریح الفاظ روایات، خو گرفته‌اند ...»

شیخ حتی در تفسیر خود، با استناد به آیات، اندیشه اخباری‌گری را می‌کوبد و ذیل آیه «أ فلایتدبّرون القرآن ...»[۱۶] می‌گوید:

«و نیز این آیه، بر نادرستی گفتار ناآگاهان اصحاب حدیث، گویایی دارد.»

هم‌چنین در مقدمه «عدة الاصول»، به انگیزه تألیف این کتاب، اشاره و بر این خط انحرافی می‌تازد.

از این رو، شیخ طوسی (قدّس الله نفسه الزکیه) پای به میدان اجتهاد نهاد و در مقدمه کتاب مذکور، خود را پیش‌گام نگارش چنین کتابی بر شمرد:

«و آنان که در این زمینه، دست به تألیف زده‌اند، هر یک بر اساس اصول و مبانی کلامی خود، قلم زده، تاکنون کسی از مذهب امامیه نیز در این باب کتابی ننوشته است.»

از جمله نظرات اصولی وی، عدم حجیّت اخبار واحد از غیر عدل امامی و نیز در باب اجماع، حجیت آن را بر اساس قاعده لطف معتقد است.

کتاب عدة الاصول، از کهن‌ترین و معتبرترین منابع اصولی به‌شمار می‌رود که تاکنون مورد استفاده و استناد پژوهش‌گران و اصولیین بوده است.

رهبری شیعه

بعد از رحلت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچم‌داری شیعه به شیخ طوسی رسید.

در این هنگام، منزل شیخ در محله کرخ بغداد، پناه‌گاه و مأوای مسلمانان بود.

برای درک محضر او، علما و دانش‌مندان بسیاری از سراسر سرزمین اسلامی، قصد بغداد می‌نمودند؛ تا افتخار مجالست و شاگردی او را دریابند و از چشمه خروشان علم الهی که بر زبان او جاری می‌شد، استفاده برند.

شاگردان

تعداد شاگردان وی، از فقها و مجتهدان و علمای شیعه، به بیش از ۳۰۰ تن رسید و در همان وقت، چند صد نفر از علمای اهل سنت نیز از محضر او استفاده می‌کردند.

مناصب عالی

آوازه علم و دانش و ورع و زهد و تقوای شیخ طوسی، هم‌چنان که از مرزهای عراق گذشته و به اقصی نقاط دنیا رسیده بود، از دیواره هزار کنگره قصر با عظمت خلیفه عباسی نیز گذشت. به‌طوری که «القائم به امر الله»، خلیفه عباسی با همکاری آل بویه، کرسی تدریس کلام را در مرکز خلافت به او داد.

در آن روزگار، برای این کرسی، عظمت و رتبه والایی قائل بودند، به‌طوری که آن را به بزرگ‌ترین دانش‌مند کشور واگذار می‌کردند. این نشانه آن است که در آن زمان، بالاتر و والاتر از شیخ طوسی، در تمام بغداد و سرزمین‌های اسلامی، فرد دیگری نبود که شایستگی تدریس داشته باشد.

---

[۱۶]- النساء – ۸۲ و محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] – ۲۴.

هر که رفته به تماشای نگاهش، گفته:
جای چشمش، به‌خدا، مصحف قرآن دارد

او همانی است که هر چند ندیدند او را
یک جهان، آن قد و بالاش، مسلمان دارد

خبر آمدنت را که ملائک دادند
همه از شوق تو، بر سجده شکر افتادند

خبر آمد؛ گل بی‌خار به‌دنیا آمد
عاشقان! حضرت دل‌دار به دنیا آمد

کلهم نور نبی‌اند، پسرهای علی
آخرین احمد مختار، به‌دنیا آمد

یازه زاده زهرا، همه شیر اند و کنون
آخرین حیدر کرار، به‌دنیا آمد

گر حسین بن علی، سبط نبی شیرین است
او حسینی است که نه بار به‌دنیا آمد

سیزده کعبه، به دور سر او می‌گردند
نقطه مرکز پرگار، به‌دنیا آمد

این که از عشق رخش، عشق به فریاد آمد
مهدی ما است که با حُسن خداداد آمد

عطر نرگس شدی و نیست از این بو، خوش‌تر
حلقه دام بلا نیست از این مو، خوش‌تر

واقعه‌ای اسف‌بار

ترکان سلجوقی، در سال ۴۴۷ هجری قمری، با استفاده از ضعف آل بویه، به بغداد حمله کردند و با اشغال آن، حکومت آل بویه را برانداختند.

در این زمان، عبدالملک وزیر متعصب طغرل بیک، به محله‌های شیعه‌نشین حمله کرد و به قتل و غارت آنان پرداخت.

سربازان وی، به خانه شیخ حمله کردند تا وی را به قتل برسانند؛ ولی چون او را نیافتند، وسایل منزل و کتاب‌های او را آتش زدند و همه را نابود ساختند.

بعد از این حادثه دریغ‌آلود -که ضایعات جبران‌ناپذیری به جهان علم وارد ساخت- شیخ از بغداد خارج شد و به نجف اشرف رفت.

نجف اشرف

نجف در آن هنگام، ده کوچکی بود که تعداد کمی از شیعیان مشتاق، در جوار بارگاه مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زندگی می‌کردند.

بعد از فروکش کردن خشم و طغیان جاهلان، شیخ در نجف اشرف، حوزه علمیه‌ای تأسیس نمود که بعدها بزرگ‌ترین حوزه علمیه در میان شیعیان گردید.

تألیفات

شیخ طوسی، مؤلف ۲ کتاب از کتب اساسی و مرجع چهارگانه شیعه به نام‌های «تهذیب الأحکام» و «الاستبصار» است که هر دو، در زمینه روایاتی است که جنبه فقهی دارند.

تهذیب بر حسب شمارش حاجی نوری، متضمن ۱۳۵۹ حدیث است که در ۳۹۳ باب و ۲۱ کتاب تدوین شده است.

اثر گران سنگ استبصار نیز مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث می‌باشد که در ۹۲۵ باب نظم یافته است.

این ۲ کتاب ارزشمند و گرانبار، از کتب معتبر روایی، همتای کافی و من لایحضر شناخته شد.

شیخ با تألیف این دو، صحاح احادیث شیعه را در حصار کشید و آن دو را تکمیل نمود.

برخی دیگر از تألیفات او عبارت‌اند از:

۱-النهایهٔ ۲-المبسوط ۳-الخلاف ۴-عدهٔ الأصول ۵-الرجال ۶-الفهرست ۷-تمهید الأصول ۸-التبیان.

وفات

شیخ بزرگ‌وار طوسی، در شب دوشنبه ۲۲ محرم سال ۴۶۰ هجری قمری، در ۷۵ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در نجف اشرف، در خانه خویش به خاک سپرده شد.

بدین ترتیب، جهان اسلام یکی از بزرگ‌ترین و نام‌ورترین فقیهان خود را از دست داد. شخصیتی که تاریخ، کم‌تر به نظیر او در جامعیت برخورد کرده است و هنوز فقهای ما از پرتو وجود او برخوردار هستند.

هم اکنون نیز خانه او، به مسجد تبدیل شده است.

سوی چشمان شما، کعبه به پا کرده نماز!
قبله‌ای نیست به و الله از این سو، خوش‌تر

نه غلط گفته هر آن کس که بهشتت گفته
کی بهشت است به اندازه این، روخوش‌تر؟!

گر که دیوان غزل، مدح تو گوید، نشود
از دو بیتی که نوشتی به دو ابرو، خوش‌تر

روی لب‌های تو، انگار سلیل است روان
هست از آب بقا، کوثر این جو، خوش‌تر

جان فدای لب تو باد که در دیده مست
چمن‌آرای جهان، خوش‌تر از این غنچه نبست

نقل کردند که تو هیبت طاها داری
نقل کردند که تو عصمت زهرا داری

بی‌گمان پشت ندارد زره‌ات، چون حیدر
نقل کردند که تو، قدرت مولا داری

دشمنت هر که شود، قبر خودش را کنده
همه جا پر شده که دیده سقا داری

گر رجزخوان بشوی، اهل زمین می‌لرزند
این نشانی است که از اکبر لیلا داری

تو خودت یک‌تنه، یک کرب‌وبلایی آقا!
این غروری است که از زینب کبری داری

متن حدیث مذکور، با آراستگی آسان‌تر برای مطالعه

۹ -ک، إکمال الدین؛

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَى الْوَشَّاءِ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ طَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى بْنِ سَهْلٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْجَوَاشِنِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْبُدَیْلِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ

قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِیرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ،

عَلَى مَوْلَانَا أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیهما السلام)،

فَرَأَیْنَاهُ جَالِساً عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَیْهِ مِسْحٌ خَیْبَرِیٌّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَیْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَّیْنِ،

وَ هُوَ یَبْكِی بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى قَدْ نَالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَیْهِ وَ شَاعَ التَّغَیُّرُ فِی عَارِضَیْهِ وَ أَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجِرَیْهِ،

وَ هُوَ (علیه السلام) یَقُولُ: سَیِّدِی! غَیْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِی وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهَادِی وَ أَسَرَتْ مِنِّی رَاحَةَ فُؤَادِی. سَیِّدِی! غَیْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِی بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ یُفْنِی الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَیْنِی وَ أَنِینٍ یَفْتُرُ مِنْ صَدْرِی عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَایَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَایَا إِلَّا مُثِّلَ لِعَیْنِی عَنْ عَوَائِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا وَ تَرَاقِی أَشَدِّهَا وَ أَنْكَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ.

قَالَ سَدِیرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهاً وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً عَنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ سِمَةٌ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ.

فَقُلْنَا: لَاأَبْكَى اللَّهُ یَا ابْنَ خَیْرِ الْوَرَى عَیْنَیْكَ مِنْ أَیِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ أَیَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَیْكَ هَذَا الْمَأْتَمَ.

قَالَ: فَزَفَرَ الصَّادِقُ (علیه السلام) زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ (علیه السلام): وَیْكُمْ إِنِّی نَظَرْتُ فِی كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِیحَةَ هَذَا الْیَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا وَ الرَّزَایَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا یَكُونُ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ الَّذِی خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ (عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) وَ تَأَمَّلْتُ فِیهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَیبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِینَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِی ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّكُوكِ فِی قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَیْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِینِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِی قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ یَعْنِی الْوَلَایَةَ فَأَخَذَتْنِی الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَیَّ الْأَحْزَانُ.

فَقُلْنَا: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرِّمْنَا وَ شَرِّفْنَا بِإِشْرَاكِكَ إِیَّانَا فِی بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمٍ.

قَالَ (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَارَ فِی الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةً أَدَارَهَا فِی ثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِیرَ مَوْلِدِ مُوسَى (علیه السلام) وَ قَدَّرَ غَیْبَتَهُ تَقْدِیرَ غَیْبَةِ عِیسَى (علیه السلام) وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِیرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ (علیه السلام) وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِی الْخَضِرَ دَلِیلًا عَلَى عُمُرِهِ.

فَقُلْتُ: اكْشِفْ لَنَا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِی.

ای گل سر سبد عرش خدا! یا مولا!
جان زهرا، قسمت می‌دهم آقا! که بیا

سایه دست کریمت، همه جا روی سرم
حسرت روی تو، عمری است به چشمان ترم

هیچ‌کس مشتری سینه تنگم نشده
جنس بنجل شده‌ام، لطف کن آقا! بخرم

صبح جمعه، همه گفتند که تو می‌آیی
همه عمر قسم، منتظر آن سحرم

هوس کرب‌وبلا، این دل تنگم دارد
یک شب جمعه حرم، با خودت آقا! ببرم

کاش می‌شد که کمی گریه کنم کرب‌وبلا
جای تو گریه کنم، ای همه بال و پرم!

چند قرن است که جانت شده آقا بر لب
سینه‌ات پر شده از روضه زینب زینب

(موسی علی‌مرادی)

قَالَ [عليه السلام]: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ‌يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَذَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى لِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاهُ كَذَلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و اله و سلم) وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ (عليه السلام) وَ يَأْبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَى أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى (عليه السلام) فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَ كَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ (عجل الله فرجه) فَإِنَّ الْأُمَّةَ تُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدًى بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ وَ مَاتَ وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ‌عَشَرَنَا كَانَ عَقِيماً وَ قَائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَ عَشَرَ فَصَاعِداً وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ (عليه السلام) يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ (عليه السلام) فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ نَوَيَاتٍ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ إِلْزَامِ الْحُجَّةِ فَعَاوِدْ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَ اغْرِسْ هَذَا النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْعِدَةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُ مِائَةِ رَجُلٍ وَ قَالُوا لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرِسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيِّفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِيَ السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طِينَتِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجُ النِّفَاقِ وَ سُنُوحُ الضَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي مِنَ الْمُلْكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتَ الِاسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَاسْتَحْكَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ كَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُرُوبِ كَلَّا فَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا قَالَ الصَّادِقُ ع وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ (عليه السلام) تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحَسُّوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ ع قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ قَالَ لَايَهْدِ اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ (عليه السلام) مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ (عليه السلام) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْخَضِرُ (على نبينا و اله و عليه السلام) فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابٍ يُنْزِلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ (عليه السلام) فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ (عجل الله فرجه) وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ.[17]

[17]- بحار الأنوار: ج ۵۱ - ص ۲۱۹؛ کتاب تاریخ الإمام الثانی‌عشر (صلوات الله علیه)، باب ما فیه (عليه السلام) من سنن الأنبیاء و الاستدلال بغیباتهم علی غیبته (صلوات الله علیهم)، ح ۹.

«تنها همه «انتظار» داریم از تو!»

نه شرم و حیا، نه عار داریم از تو
امّا گِله بی‌شمار داریم از تو!

ما منتظر تو نیستیم آقا جان!
تنها همه «انتظار» داریم از تو!

(جلیل صفربیگی)

و اینک حدیث شریف با ترجمه پارسی

عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ:

سدیر صیرفی می‌گوید:

دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُوبَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیهما السلام).

من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر مولایمان امام جعفر صادق (درود خدا بر ایشان) شرف‌یاب شدیم.

فَرَأَيْنَاهُ جَالِساً عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحٌ خَيْبَرِيٌّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَّيْنِ.

ایشان را دیدیم که روی خاک نشسته‌اند و پیراهن خیبری طوق‌دار بدون یقه آستین‌کوتاهی بر تن دارند

وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِهِ الثَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَّى قَدْ نَالَ الْحُزْنُ مِنْ وَجْنَتَيْهِ وَ شَاعَ التَّغَيُّرُ فِي عَارِضَيْهِ وَ أَبْلَى الدُّمُوعُ مَحْجِرَيْهِ.

آن حضرت مانند مادر بی‌قرارِ سرگردانِ فرزندمرده جگرسوخته‌ای می‌گریست و اندوه فراوان، در چهره او موج می‌زد و رنگ رخسارش دگرگون و کاسه چشمان ایشان، از سرشک ریزان، پر شده بود

«کاش وقتی که بیاید، باشم!»

سیزده بار زمین خورد دلم
سیزده مرتبه افسرد دلم
دفعه چاردهم، مرد دلم

ناگه از قبر خودش، دل پا شد
بخت من، نیمه شعبان وا شد

کوکب طالعم امشب خندید
باز هم نور محمد تابید
خانه روشن شده، چون این خورشید

طلعتش فاطمی و حیدری است
حجت بن حسن العسکری است

پسری آمده دنیا، کالشّمس
پسری زاده زهرا، کالشّمس
صورتش، دُر دلارا، کالشّمس

نور در نور بود در جلوات
به گل حضرت نرگس صلوات

نرجس از آمدنش مسرور است
پسرش پارچه‌ای از نور است
دل باباش حسن پر شور است

وَ هُوَ یَقُولُ:

و در این حال می‌فرمودند:

سَیِّدِی! غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقَادِی وَ ضَیَّقَتْ عَلَیَّ مِهَادِی وَ أَسَرَتْ مِنِّی رَاحَةَ فُؤَادِی.

آقای من! غیبت تو خواب را از دیدگانم زدوده، بستر استراحتم را تنگ نموده و آسایش را از قلبم ربوده است!

سَیِّدِی! غَیْبَتُکَ أَوْصَلَتْ مُصَابِی بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ یُفْنِی الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ.

آقای من! دوری تو ماتم مرا به درد و رنج جاودانه می‌پیوندد و از دست رفتن یکی پس از دیگری، گردهم‌آیی و شمار دوستان را از هم می‌پاشد

فَمَاأُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقَی مِنْ عَیْنِی وَ أَنِینٍ یَفْتُرُ مِنْ صَدْرِی عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَایَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَایَا.

پس اینک اشکی را که بی‌اختیار از چشمانم به روی گونه‌ها روان گردیده و آه سوزناکی که در پی پیش‌آمدهای ناگوار و دشواری‌های پیشین، از سینه‌ام تنوره می‌کشد نمی‌توانم احساس کنم!

إِلَّا مُثِّلَ لِعَیْنِی عَنْ عَوَائِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْظَعِهَا وَ تَرَاقِی أَشَدِّهَا وَ أَنْکَرِهَا وَ نَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِکَ وَ نَوَازِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِکَ.

مگر آن‌چه از بزرگ‌ترین، جان‌گدازترین، سخت‌ترین، سهم‌گین‌ترین و ناآشناترین دردمندی‌ها، مصیبت‌های آمیخته با برآشفتگی‌هایت و ناملایمات سرشته با ناخشنودی‌ات که در برابر دیدگانم مجسم می‌گردد.

دست حق آمده با بیرقِ حق
زَهَقَ الباطِل و جاءَ الحَقِ حق

نوه‌ی هاشمی عبد مناف
آل کعبه، که خودش هست مطاف
عرشیان دور سرش گرم طواف

زاده سید بطحا آمد
آخرین کعبه به‌دنیا آمد

ندبه‌های سحرم این آقا است
وارث تیغ دو دم، این آقا است
حیدر صف‌شکنم، این آقا است

خیبری‌زاده و خیرالناس است
هیبتش مثل عموش عباس است

تا که او ساکن این دنیا شد
پشت شیطان ز قدومش تا شد
اسوه‌اش فاطمه زهرا شد

آمده شاد کند عالم را
حیدرآباد کند عالم را

شب تاریک، به نورش محتاج
بشریت، به ظهورش محتاج
دین و قرآن، به حضورش محتاج

قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهاً وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً عَنْ ذَلِکَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ سِمَةٌ لِمَکْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ.

در این‌جا سدیر می‌گوید: چون امام صادق (درود خدا بر ایشان) را در این وضعیت دیدیم، از شدت سرگشتگی، عقل از سرمان پرید و از آن پدیده هول‌ناک و سانحه خطیر، آن‌قدر بی‌تاب و بی‌قرار شدیم که گویی قلبمان پاره پاره گشت و چنین پنداشتیم که ناپسندی آسیب‌زا و درهم‌کوبنده‌ای، ایشان را به سوز و گداز وا داشته، یا رخدادی تلخ و طاقت‌فرسا، برآن حضرت فرود آمده است.

فَقُلْنَا لَاأَبْکَی اللَّهُ یَا ابْنَ خَیْرِ الْوَرَی عَیْنَیْکَ مِنْ أَیِّ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَکَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَکَ وَ أَیَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَیْکَ هَذَا الْمَأْتَمَ.

بنابراین عرض کردیم: ای پسر بهترین آفریدگان! خداوند چشمانت گریان مباد! چه پیش‌آمدی باعث شده که اشک‌هایتان این‌گونه سرازیر شود و رگ‌بار سیل‌آسای سرشک، چشم‌هایتان را بارانی و طوفانی نماید؟ چه اتفاقی روی داده که شما را بر آن وادار ساخته که به چنین سوگ دل‌خراشی بنشینید؟

قَالَ فَزَفَرَ الصَّادِقُ (علیه السلام) زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ وَیْکُمْ إِنِّی نَظَرْتُ فِی کِتَابِ الْجَفْرِ صَبِیحَةَ هَذَا الْیَوْمِ.

... سپس آقا امام صادق (درود خدا بر ایشان) چنان آه سوزانی از عمق وجود خویش برکشیدند که شکمشان برآمده شد و پریشانی‌شان افزوده گشت.

آن‌گاه با اظهار تأسف فراوان به ما فرمودند: من بامدادان امروز در کتاب جفر نگریستم.

با ظهورش بنماید نابود
نسل وهّابیت و آل سعود

از سر لطف علی و زهرا
قطره افتاده میان دریا
جمکرانی شده‌ام، شکر خدا

جمکران موعد ما در دنیا است
مسجد سهله ایران، این‌جا است

کاش وقتی که بیاید، باشم!
برقع از چهره گشاید، باشم!
تکیه بر کعبه نماید، باشم!

روزی از کعبه زند بانگ جلی
طالب خون حسین بن علی

من همان منتقم خون خدام
صاحب ناحیه عاشورام
جد من، کشته شد و بعد خیام

حرمتش را که به غارت بردند
عمه‌ام را به اسارت بردند

(امیر عظیمی)

وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّداً وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ (عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ).

و آن اثری است که در بر دارنده دانش مرگ‌ها، گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها است و گزارش هر آن‌چه تاکنون در عالم، اتفاق افتاده و تا رستاخیز نیز رخ خواهد داد، در آن مندرج و موجود است و این نوشته، به‌وسیله خداوند –که نامش منزه و پاکیزه است- ویژگی و وابستگی انحصاری به محمد و پیشوایان بعد از پیام‌بر –که بر آن حضرت و ایشان سلام پروردگار باد – یافته است.

وَ تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غِيبَتَهُ وَ إِبْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلُّدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ.

و در آن درنگ و ژرف‌اندیشی نمودم پیرامون زادگاه برپاخاسته از ما و دیرکرد و درازای زندگی و آشوب افراد باایمان پس از او در آن هنگام و زایش تردید درباره طولانی شدن غیبت آن حضرت و بازگشتن و دست برداشتن و روی گردانی بیشترشان از دین و آیین و اعتقادات خود و این که در برابر ادامه پذیرش اسلام، گردن‌کشی و طغیان و نافرمانی کنند.

الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذَتْنِي الرِّقَّةُ وَ اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.

که خداوند خوش‌یادکرد [در آیه ۱۳ سوره اسراء] فرمود: و کارنامه هر انسانی را به گردن او آویخته‌ایم؛ یعنی: ولایت و سرپرستی. به این ترتیب، اندوه‌گین شدم و دل‌تنگی بر من چیره گشت.

«ای انتقام پهلوی پشت درِ خانه!»

جز رحمت چشمان تو، دنیا چه می‌خواهد؟
تشنه به غیر آب، از دریا چه می‌خواهد؟

حالا که موسایم شدی، راهی نشانم ده
غیر از نجات، این قوم، از موسی چه می‌خواهد؟

شاید بپرسی از چه دنبال دَمَت هستم؟
دل‌مرده نوعاً از دَم عیسی چه می‌خواهد؟

پیغام و پس‌پیغام یعنی: یاد ما هستی
مجنون جز این پیغام، از لیلا چه می‌خواهد؟

پیراهنی بفرست، شاید زنده ماندم من
جز دل‌خوشی، یعقوب نابینا چه می‌خواهد؟

تا کیسه ما پر شود، احسان تو کافی است
مسکین به جز خیرات، از آقا چه می‌خواهد؟

چیز مهمی نیست، این که ما چه می‌خواهیم
باید ببینیم آن جناب از ما چه می‌خواهد

ای انتقام پهلوی پشت درِ خانه!
غیر از ظهور تو، مگر مادر چه می‌خواهد؟

(علی‌اکبر لطیفیان)

فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرِّمْنَا وَ شَرِّفْنَا بِإِشْرَاكِکَ إِيَّانَا فِی بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمٍ.

پس درخواست نمودیم از ایشان که ای پسر رسول خدا [درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد] بخشندگی و بزرگ‌واری فرمایید و برخی از اطلاعاتی را که خدمتتان هست، در اختیار ما قرار بدهید.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَدَارَ فِی الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةً أَدَارَهَا فِی ثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَی (علیه السلام) وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَی (علیه السلام) وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ (علیه السلام) وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِی الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَی عُمُرِهِ.

فرمودند: به‌راستی خداوند گران‌قدر و بلندمرتبه در ۳ ویژگی شباهت قرار داده است میان قائم ما و ۳ تن از فرستادگان الهی. به دنیا آمدن ایشان را مانند تولد حضرت موسی (درود خدا بر وی) و فراق ایشان را هم‌چون هجران حضرت عیسی (درود خدا بر او) و دیر نمایان شدن امر ایشان را مثل داستان حضرت نوح (درود خدا بر او) و پس از آن، عمر طولانی بنده شایسته، حضرت خضر (درود خدا بر او) را نشانه‌ای بر صدق دیرزیستی ایشان.

فَقُلْتُ اکْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِی.

آن وقت، بنده عرض کردم که ای پسر رسول خدا (درود خدا بر ایشان و خاندان مکرم آن حضرت) لطفاً از ابهام و اجمال صورت‌های گوناگون مفاهیم بیان‌شده، به تفصیل و تشریح، پرده بردارید.

«بر درد عشق، جان مرا مبتلا کنید»

فکری برای وضع بد این گدا کنید
باشد قبول، من بدم، اما دعا کنید

هر کار می‌کنم، دلم احیا نمی‌شود
قرآن به نیت من بی‌چاره وا کنید

بی‌دردی است دردِ منِ دربه‌درشده
بر درد عشق، جان مرا مبتلا کنید

برگشته‌ام به‌سوی شما ایّها العزیز!
در خیمه‌گاه خویش، مرا نیز جا کنید

بی التفاتِ دوست، تقلا چه فایده؟
قدری به دست و پا زدنم، اعتنا کنید

در پشت خانه تو نشستن، مرا بس است
اصلاً که گفته حاجت من را روا کنید؟!

(محمدجواد شیرازی)

قَالَ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ‌يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بُطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَذَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى لِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاهُ.

ایشان فرمودند: درباره ولادت حضرت موسی (درود خدا بر او) باید گفت؛ همانا فرعون آگاهی یافت بر این که نابودی پادشاهی‌اش به‌وسیله آن حضرت محقق گردد، لذا پیش‌گویان را فرا خواند و آن کاهنان، وی را بر نژاد آن حضرت، راه‌نمایی نمودند که بدون شک ایشان از بنی اسرائیل است. بنابراین فرعون پیاپی به گماشتگان خود دستور می‌داد که شکم زنان باردار و آبستن این قوم را بشکافند. تا این که بالاخره در جست‌وجوی آن حضرت، برای از بین بردن جناب موسی (درود خدا بر وی) افزون بر ۲۰ هزار کودک را کشتند؛ اما با این حال، به آن حضرت دست نیافتند؛ چرا که خدای ارجمند و برترمقام اراده فرموده بود که ایشان را سلامت نگاه دارد.

كَذَلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ بَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ (عليه السلام) وَ يَأْبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَى أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

هم‌چنین بنی امیه و بنی عباس، هنگامی که وقوف یافتند بر این که فروپاشی سلطنت و سقوط فرمان‌روایان و انقراض ستم‌گران به دست باکفایت قیام‌کننده ما صورت خواهد پذیرفت، از روی دشمنی به ما دشنام دادند و شمشیرهایشان را ابزار شهادت خانواده فرستاده خدا (درود خدا بر آن حضرت و تبار محترمشان باد) قرار دادند و غرض و حرصشان، هلاک نمودن دودمان آن حضرت بود، تا سلسله این ذریه به حضرت قائم (خدا در گشایش کار او شتاب فرماید) برسد و خداوند نمی‌گذارد که راز اولیایش بر هیچ‌یک از ستم‌پیشگان، آشکار شود؛ تا این که درخشش نور خویش را کامل گرداند ... حتی اگر بدکیشان نپسندند.

«ای قبله ابرهای بارآور، تو!»

ای قبله ابرهای بارآور، تو!
دریا به نماز ایستاده، در تو

باران -که گرفته است تسبیح به دست-
دارد صلوات می‌فرستد بر تو

(جلیل صفربیگی)

وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى (علیه السلام) فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ وَ كَذَّبَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَ ماقَتَلُوهُ وَ ماصَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ.

و اما غیبت حضرت عیسی (درود خدا بر او باد)؛ پس هرآینه یهود و نصارا، درباره کشته شدن ایشان، هم‌زبان و یک‌رأی شدند؛ ولی خداوند همیشه پیروز و باشکوه، با گفتار خویش، [در آیه ۱۵۷ سوره نساء] ادعای آنان را دروغ شمرد: «او را به شهادت نرساندند و به صلیب هم نکشیدند؛ بلکه در این امر دچار اشتباه گردیدند.»

كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ (عجل الله فرجه) فَإِنَّ الْأُمَّةَ تُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ بِغَيْرِ هُدًى بِأَنَّهُ لَمْيُولَدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ وَ مَاتَ وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَعَشَرَنَا كَانَ عَقِيماً وَ قَائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَعَشَرَ فَصَاعِداً وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ (علیه السلام) يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

چنین است دیرکرد منوال تشریف‌فرمایی «برپاخاسته» (درود خدا بر ایشان باد) چرا که به‌طور جزم و یقین، امت به‌علت دراز شدن زمان نبودنش، او را انکار می‌کنند. پس از گوینده‌ای گم‌راه و هذیان‌سرا شنیده می‌شود که آن حضرت، اصلاً به‌دنیا نیامده‌اند، سخن‌گوی دیگری ابراز می‌دارد که ایشان متولد شده، اما مرده‌اند، عده‌ای گفتار وی را تکذیب و خاطرنشان می‌کند که امام یازدهم، نازا بودند، ناطقی نیز اعلام می‌کند که شمار امامان، ۱۳ نفر و حتی بیش‌تر است و قائل گنه‌کاری نیز این ادعای کفرآمیز را می‌افزاید که روح حضرت قائم (درود خدا بر ایشان باد) در پیکر فرد دیگری تکلم می‌نماید!

«یک روز عاشقانه تو از راه می‌رسی»

وقتی نفس گرفته دلم، در هوایتان
یعنی منم که زنده‌ام از اشک‌هایتان

داوود من! دوباره بخوان تا که عالمی
ایمان بیاورد به طنینِ صدایتان

از این همه سحر -که گذشته است- می‌شود
یک شب نصیب این دل من هم، دعایتان؟

این اشتراک چشم من و چشم خیستان
من گریه‌ام به کشته کرب‌وبلایتان

آقا! اجازه می‌دهید هر وقت آمدید
نقاشی‌ام کنند مرا زیر پایتان؟

یک روز عاشقانه تو از راه می‌رسی
آن روز، واجب است بمیرم برایتان

(علی‌اکبر لطیفیان)

وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ (علیه السلام) فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ بِسَبْعَةِ نَوَيَاتٍ.

و اما به تأخیر افکندن و دیرزیستی حضرت نوح (درود خدا بر او) به‌درستی که آن گاه که او درخواست مجازات الهی بر قوم خویش نمود، خداوند با عزت و جلال، حضرت جبرائیل روح الامین را با ۷ هسته و دانه خرما به سوی او برانگیخت!

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ إِلْزَامِ الْحُجَّةِ.

پس آن فرشته الهی عرض کرد: ای پیام‌بر خدا! مطمئن باش که خداوند پرمیمنت و والامقام، به شما می‌فرماید: قطعاً این انسان‌ها، آفریده‌ها و بندگان من هستند و من آنان را به‌وسیله آذرخش و عذابی فوری از برق‌های آنی آسمانی‌ام نابود نمی‌کنم؛ مگر پس از استوار نمودن ... دعوت و اتمام حجت

فَعَاوِدْ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَ اغْرِسْ هَذَا النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أُثْمَرَتِ الْفَرَجَ وَ الْخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

پس دوباره سعی و تلاش خود را برای فراخواندن قومت از سر گیر؛ چرا که بی‌شک بر این کوشش، تو را پاداش خواهم داد و این دانه را بکار. پس حتماً برایت در رشد و بر کشیدن و رسیدنش، وقتی که میوه دهد، گشایش و رهایی است. پس به افراد با ایمان که پیروی و دنباله‌روی تو را نمودند، به آن، مژده بده.

«ای نبض زمان، ذکر دعای فرج تو!»

ای منجی دل‌های خزان‌دیده! کجایی؟
کی می‌رسد آن جمعه موعود، بیایی؟

ای نبض زمان، ذکر دعای فرج تو!
مافوق مکان، در نظر اهل ولایی

کنزُالفقرایی و همانند نداری
تو رحمت موصوله احسان خدایی

عیب از دل ما نیست گرفتار تو هستیم
عیب است کریمان که برانند گدایی

ای زائر تنهای سحرهای مدینه!
دل‌سوخته از روضه اُم‌النجبایی

باید که تقاص دم مظلوم بگیری
چون منتقم خون امام‌الشهدایی

یک جمعه بیایی، همه باشیم کنارت
گر میل کنی، یا که اراده بنمایی

(احسان محسنی‌فر)

فَلَمَّا نَبَتَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَنٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْعِدَةَ.

پس هنگامی که درختان رشد کردند، پوست گرفتند، ساقه‌دار شدند، تنومند شدند، به کمال نمو رسیدند، شاخ و برگ دادند، به بار نشستند و ثمربخش گردیدند بعد از سپری شدن زمانی دراز، آن حضرت از پروردگار پاک و منزه و بلندمرتبه تقاضای وفای به وعده و عهد نمود.

فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْکَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَ الِاجْتِهَادَ وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِکَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُ مِائَةِ رَجُلٍ.

پس مجدداً خداوند تبارک و تعالی او را دستور فرمود که از دانه آن درختان در خاک بکارد و بردباری و مساعی بیش‌تری مصروف دارد و دلایل قوی فزون‌تری بر قوم خویش آشکار نماید به آن گروه‌هایی که به ایشان ایمان آورده بودند. پس از میان آن‌ها، ۳۰۰ نفر کافر شدند!

وَ قَالُوا لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقّاً لَمَاوَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى لَمْيَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرِسَهَا تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَازَالَتْ تِلْکَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيِّفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا.

و آنان گفتند که اگر آن‌چه نوح ادعا نمود، راست بود، پس نباید تخلفی از وعده الهی سر می‌زد. سپس بی‌تردید خداوند تبارک و تعالی همواره هر مرتبه حضرت نوح (درود خدا بر او) را امر می‌فرمود که یک بار پس از نوبت قبل، دانه‌های تازه را بکارد و درختان جدیدی پدید آورد. این کار ۷ بار، تکرار شد. آن گاه، پیوسته دسته‌جات مؤمنان، یکی یکی از دین ایشان باز می‌گشتند؛ تا این که نهایتاً هفتاد و چند نفر بیشتر نماندند!

«من و دل، نان به نرخ روز خوردیم!»

اگر چه زخمِ طاقت‌سوز خوردیم

غم دیروز را امروز خوردیم

ببخش ای خوب! اگر در غیبت تو

من و دل، نان به نرخ روز خوردیم!

(سید حبیب نظاری)

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِکَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِکَ حِينَ صَرَّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً.

پس در آن هنگام، خداوند عزوجل به سوی حضرت نوح (درود خدا بر او) وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! هم‌اینک سپیده‌دم از شب، تبان گردید و ایمان بی غل و غش نمایان گردید قوم تو غربال شدند روشنی جدا گردید ... حقیقت روشن و مبرز شد و ایمان رخ از تاریکی به نور برکشید، با الحاد و بی‌دینی کسانی که سرشت خلقتشان پلید و ناپاک بود.

فَلَوْ أَنِّی أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدِ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِی كَانَتْ آمَنَتْ بِکَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعْدِیَ السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِکَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِکَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ أُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ.

پس اگر به‌درستی من کافران را هلاک نمودم و باقی گذاردم مرتدان طایفه‌های گوناگون را که قبلاً به تو گرویده بودند و به‌تدریج کافر می‌شدند، زنده می‌گذاشتم تا وقتی که به پیمان دیرین خویش پای‌بند بودم وعده سابقم صادق نبود و وفا نکرده بودم برای مؤمنانی که از قومت در توحید و یگانه‌پرستی خالص بودند و به ریسمان پیام‌بری تو چنگ زدند که جانشینان زمین خواهند گردید و آیین ایشان را برقرار خواهم نمود و ترسشان را به امنیت بدل خواهم ساخت!

«به تمنای طلوع تو، جهان چشم‌به‌راه»

به تمنای طلوع تو، جهان چشم‌به‌راه
به امید قدمت، کون و مکان، چشم‌به‌راه

سال‌ها می‌رود و حرف دل من، این است:
«تا به کی صبر کنم؟ تا چه زمان، چشم‌به‌راه؟»

شهر یک‌پارچه از دوری تو می‌گرید
همه از مرد و زن و پیر و جوان، چشم‌به‌راه

در نبودت، همه چیز از جریان افتاده است
کوه و دشت و چمن و رود روان، چشم‌به‌راه

غصه‌های دلش از موی سپیدش پیدا است
پدرم با دل خون، قد کمان، چشم‌به‌راه

مهدیه آمدنم، فلسفه دارد، آری!
غیر از این‌اند همه منتظران چشم‌به‌راه؟

تا به هنگام گذر، بذل محبت بکنی
این گدا را سر راهت بنشان، چشم‌به‌راه

آل یاسین و سمات و فرج و ندبه و عهد
شیخ عباس و مفاتیح جنان، چشم‌به‌راه

حکم احداث حریم حسنی [علیه السلام] دست شما است
سالیانی است بود «فرش‌چیان»، چشم‌به‌راه

تا بگویند برایت غزل جمعه وصل
«شفق» و «میثم» و امثال «حسان»، چشم‌به‌راه

سحری هم که شده، سمت حسینیه بیا
که نشستیم همه دل‌نگران، چشم‌به‌راه

(علی‌رضا خاکساری)

لِکَیْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِی بِذَهَابِ الشَّکِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ کَیْفَ یَکُونُ الِاسْتِخْلَافُ وَ التَّمْکِینُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّی لَهُمْ مَعَ مَاکُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ یَقِینِ الَّذِینَ ارْتَدُّوا وَ خُبْثِ طِینَتِهِمْ وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِی کَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُنُوحَ الضَّلَالَةِ.

تا عبادت من به‌طور یک‌رنگ و ناب و پاک، با رفتن تردید و دودلی از قلب‌هایشان، صورت گیرد.

و چه‌گونه جانشینی و استواری و جای‌گزینی امنیت به جای بیم‌ناکی، امکان‌پذیر بود، در حالی که تحقق سستی باور آنان را می‌دانستم، کسانی که بی‌دین شدند، بدسرشت بودند و ضمیری زشت داشتند که برآیند دورویی‌هایشان و پابرجا شدن گم‌راهی آنان هویدا بود.

فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّی مِنَ الْمُلْکِ الَّذِی أُوتِیَ الْمُؤْمِنِینَ وَقْتَ الِاسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَکْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَاسْتَحْکَمَتْ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ وَ تَأَبَّدَ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ کَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَی طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْیِ وَ کَیْفَ یَکُونُ التَّمْکِینُ فِی الدِّینِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِی الْمُؤْمِنِینَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِیقَاعِ الْحُرُوبِ کَلَّا فَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا.

پس اگر بوی سلطنتی که هنگام استخلاف و هلاکت دشمنان، به مؤمنان دادم، به مشام آن‌ها می‌رسید، به مغزشان سرایت می‌کرد. بعد در دنباله نفاقی که داشتند به فکر آن می‌افتادند و رازهای ناپیدایشان استوار و پابرجا می‌گردید. حتماً رشته‌های گم‌گشتگی از دل‌ها و دشمنی با برادرانشان و جنگیدن برای ریاست‌خواهی و خودمحوری در امر و نهی، آشکار می‌شد.

پس چه‌گونه امکان داشت حرمتی برای آیین و فرمان‌برداری از دستورهای دین و انتشار احکام آن برای افراد باایمان، قائل شوند و آن وقت، با فتنه‌انگیزی‌ها و جنگ‌افروزی‌ها دست به گریبان بودیم. پس چنین نیست ... هرگز! لذا اینک به دستور و نظارت و یاری و راه‌نمایی ما، کشتی بساز.

«خراب کرده‌ام آقا! خودت درستش کن»

خراب کرده‌ام آقا! خودت درستش کن
امید آخر دنیا! خودت درستش کن

نمانده پشت سر من، پلی که برگردم
خراب کرده‌ام آقا! خودت درستش کن

ببین چه‌گونه به‌هم‌خورده کار من، ماندم
به حق حضرت زهرا [علیها السلام] خودت درستش کن

گرفت دست مرا هر کسی، زمینم زد
شکست بال و پرم را خودت درستش کن

سفال توبه خود را شکسته‌ام از بس
ترک ترک شده؛ اما خودت درستش کن

اگر چه پیش تو، در خلوت، آبرویم رفت
برای محشر کبری، خودت درستش کن

ثمر نداده درخت «الهی العفو»م
به پیش صاحب نجوا، خودت درستش کن

شکسته بال و پر من، ولی دلم تنگ است
سفر به کرب‌وبلا را خودت درستش کن

(موسی علی‌مرادی)

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ (علیه السلام) تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصَرِّحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدَرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشِّيعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أُحَسُّوا بِالاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُنْتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ (علیه السلام).

امام صادق (درود خدا بر ایشان باد) فرمودند و این‌گونه حضرت قائم (درود خدا بر ایشان باد) روزگار دوری‌اش امتداد و استمرار می‌یابد، تا حقیقت روشن و مبرهن گردد و ایمان از تیرگی‌ها، پاک و مبرا و تصفیه شود. با خارج شدن مرتدان از گردونه دین‌داران واقعی و پیروان راستین، همان کسانی که از نفاقشان می‌هراسیم، آن گاه قائم مقامی و توان‌مندی و امنیت در دوران حضرت مهدی (درود خدا بر ایشان باد) پراکنده و مسجل گردد.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي‌بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ.

مفضل عرض کرد: ای پسر پیغام‌بر خدا! دشمنان می‌پندارند که این آیه (۵۵ سوره نور) قرآن درباره ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت علی فرو فرستاده شده است.

قَالَ لَا يَهْدِ اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّناً بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَ ارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ (علیه السلام) مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي كَانَتْ تَثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشَبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ (علیه السلام) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا.

حضرت فرمودند: خداوند دل‌های دشنام‌دهندگان ما را هرگز هدایت نمی‌کند. چه وقتی سابقه داشته که دین مورد خشنودی خدا و رسولش در امت پذیرفته شود و مایه زدودن هراس از دل‌هایشان گردد؟ هم‌چنین [مثلاً مشاهده گردد که] در روزگار حضرت علی [امیرالمؤمنین] (درود خدا بر ایشان باد) [یا در عهد آن ۳ نفر]، تردید از سینه‌های مردم رخت بربندد، هم‌راه با از دین بازگشتن مسلمانان و رخ دادن فتنه‌ها (طی انقلاباتی که در دورانشان اتفاق می‌افتاد) و نبردهایی که میان آنان و کفار به‌وقوع می‌پیوست؟

سپس امام صادق (درود خدا بر ایشان باد) این آیه (۱۱۰ سوره یوسف) را [از باب مثال و برای فهماندن راز طولانی شدن غیبت امام زمان -که درود خدا بر ایشان باد-] تلاوت فرمودند: وقتی که پیام‌بران از هدایت یافتن امّت ناامید گردیدند و گمان کردند که امّت ایشان را تکذیب کردند، یاری ما به ایشان رسید.

«تمام هفته گناه و غروب جمعه دعا!!!»

به شوق صبح و سحر، شام تار هم، خوب است
برای گریه شدن، آبشار هم خوب است

تمام هفته گناه و غروب جمعه دعا!
کمی خجالت از این انتظار هم، خوب است

(جواد پرچمی)

وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْخَضِرُ (علی نبینا و آله و علیه السلام) **فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِکِتَابٍ یُنْزِلُهُ عَلَیْهِ وَ لَا لِشَرِیعَةٍ یَنْسَخُ بِهَا شَرِیعَةَ مَنْ کَانَ قَبْلَهَا مِنَ الْأَنْبِیَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ یُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ یَفْرِضُهَا لَهُ.**

و اما درباره بنده نیکوکار، حضرت خضر (درود خدا بر وی باد) پس هرآینه خداوند تبارک و تعالی، عمر او را صرفاً برای پیام‌بری طولانی نفرمود. هم‌چنین به‌منظور بهره‌برداری از کتابی که فرو فرستاده بود، سن او را افزایش نداد. حتی برای ابلاغ شریعتی که آیین پیام‌بر پیشین خویش را نقض و ابطال نمود، یا پیشوا شدنی که ضرورت داشت بندگان خدا از او تبعیت، یا نیایشی واجب هم، سالیان زندگانی وی را دراز نگرداند. [چرا که اساساً شاید حضرت خضر -که درود خدا بر او باد- اصلاً پیغمبر نبود.]

بَلَی إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا کَانَ فِی سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ یُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ (علیه السلام) **فِی أَیَّامِ غَیْبَتِهِ مَا یُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا یَکُونُ مِنْ إِنْکَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِکَ الْعُمُرِ فِی الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَیْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِکَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَی عُمُرِ الْقَائِمِ** (عجل الله فرجه) **وَ لِیَقْطَعَ بِذَلِکَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِینَ لِئَلَّایَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ.**

آری؛ به‌درستی که خداوند تبارک و تعالی، هنگامی که در صحیفه علم قدیمش، از تقدیر عمر طولانی حضرت قائم (درود خدا بر ایشان باد) در دوران غیبت آگاه بود و می‌دانست که این دیرزیستی، از سوی بندگانش مورد انکار و حاشا واقع می‌شود و باورش برای آنان سخت است، پایان حیات دنیوی بنده نیکوکارش را به تعویق و تأخیر افکند، بدون هیچ انگیزه خاصی، مگر احتجاج به آن بر درازی عمر حضرت قائم (درود خدا بر ایشان باد) و بدین‌وسیله، استدلال دشمنان را ناکارآمد ساخت؛ تا این که مردم دیگر بهانه‌ای برای رد کردن حقانیت امام زمان (درود خدا بر ایشان باد) نداشته باشند.

«هر چه خواستی»

ما را بزن دوباره صدا، هر چه خواستی
مثل غلام، مثل گدا، هر چه خواستی

پُر کن دوباره کیل مرا «ایّها العزیز»
یابن الحسن [علیکما السلام] برای خدا هر چه خواستی

آقا! بریز «حین تُصَلی و تَقنُتَ»ت
در دست خالی فقرا، هر چه خواستی

دل را تکانده‌ایم از اغیار، پس بیا
دیگر فراهم است، بیا هر چه خواستی

من مهزیار تو شده‌ام، محض یاری‌ات
جان می‌دهم برای تو، با هر چه خواستی

وقتی «بنفسی أنت»، مرا می‌کنی قبول
یا هر چه خواستم شده، یا هر چه خواستی

چون مستجاب می‌شود آقا! فرج، بخواه
دور ضریح کرب‌وبلا، هر چه خواستی

یادی بکن ز هر که نرفته به کربلا
در مرقد امام رضا [علیه السلام] هر چه خواستی

(رضا دین‌پرور)

اشتیاق دیدار پروردگار

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ (رضی الله عنه) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوحَفْصٍ عُمَرُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرَّقِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَهْدِيٍّ الرَّقِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم):

بَكَى شُعَيْبٌ (علیه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبداً مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجَرْتُكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَوْقاً إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبَحْتُكَ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَابَكَيْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ:

أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأَخْدِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ [علیه السلام].[18]

حضرت شعیب (علیه السلام) از محبت و شوق به خداوند، آن قدر گریست که نابینا گردید.

خدای تعالی او را بینا فرمود،

باز گریست؛ تا نابینا شد و خداوند مجدداً او را بینا فرمود.

... تا در مرتبه چهارم، حق‌تعالی به او وحی فرمود:

ای شعیب! تا کی گریه میکنی (و مقصود تو از این گریه چیست)؟ اگر از ترس جهنم است، تو را ایمن گردانیدم و اگر برای شوق بهشت است، آن را بر تو عطا و مباح نمودم.

وی عرض کرد: خدایا! تو می‌دانی گریه من برای ترس از جهنم و شوق بهشت نیست؛ بلکه محبت تو، چنان در قلبم جای گرفته که نمی‌توانم صبر نمایم تا روزی که تو را ملاقات کنم.

خطاب رسید: ای شعیب! اگر گریه تو برای محبت به من است؛ به‌زودی کلیم خودم، موسی بن عمران [علیه السلام] را (بفرستم نزد تو و) خدمت‌گزار تو گردانم ...[19]

---

[18]- علل الشرائع، ج۱، ص: ۵۷؛ ۵۱ باب العلة التی من أجلها جعل الله عز و جل موسی خادما لشعیب علیهما السلام.

[19]- علل الشرایع؛ ترجمه مسترحمی: ج ۱ - ص ۱۳۶.

«ای طبیبی که به‌دنبال مریضت می‌روی!»

این‌چنین احساس کردم بین رؤیا بارها
می‌زنم بوسه به دست و پایت آقا! بارها

خواستم تا مهزیارت باشم؛ اما روز و شب
سبز شد در پیشم، «اما» و «اگر» ها، بارها

با چنین وضع وخیم و رو به قبله بودنم
حال و روزم را شدی هر روز جویا، بارها

ای طبیبی که به‌دنبال مریضت می‌روی!
با وجودی که مرا کردی مداوا، بارها ...

کور بودم که تو را نشناختم، عیب از من است
شد حجاب دیدگانم، حب دنیا بارها

این همه گفتی که دور معصیت را خط بکش
من ولیکن کرده‌ام امروز و فردا بارها

چشم‌پوشی از گناهان، معنی‌اش این است که
با تغافل می‌کنی با من مدارا، بارها

کشتی اُنس مرا، طوفان شهوت غرق کرد
ریخته بارِ مرا در قعر دریا، بارها

جنس نامرغوب، بیخ ریش صاحب می‌شود
آه، آقا! روی دستم مانده حالا «بارها»

بارهایم را خریدی، ای خریدار کریم!
مادرت بس که سفارش کرد من را بارها

(محمد فردوسی)

غرور علمی و خطر هلاکت، حتی برای انبیای اولوالعزم (علیهم السلام)

به هیچ چیزمان نباید بنازیم.
فخر و مباهات، زیبنده ما نیست.

[۴۶۲] ۴۵۴- قال امیرالمؤمنین علی (علیه السلام): مَا لِابْنِ آدَمَ وَ [الْفَخْرُ] الْفَخْرِ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ لَايَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَايَدْفَعُ حَتْفَه.[۲۰]

فرزند آدم را به افتخار چه‌کار؟! اول آن نطفه و آخرش مردار است. او نمی‌تواند روزی خود را فراهم کند و حتی مرگ را از خود دور گرداند.

همه ارزش‌ها، عرضی ما است و هر آن، خداوند متعال بخواهد بگیرد، می‌تواند.
حتی خود وجود، لحظه به لحظه تملیک می‌شود.
تنها چیزی که ذاتی ما است، فقر است که با وجدان آن، لقاء الله محقق می‌گردد.
در دنیا به‌صورت موت اختیاری و پس از فرا رسیدن اجل، اجباری است.
... به‌ویژه غرور علمی که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

... فَوْقَ كُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیم[۲۱]

برتر از هر دانش‌مندی، فرهیخته‌ای است.

به داستان زیبایی، اشاره کنیم که حضرت موسی (علیه السلام) پس از موفقیت‌هایی که برایش رخ داد -و در روایت زیر، جزء به جزء به آن‌ها اشاره می‌شود- پنداشت که داناتر از او نیست!

بلافاصله پروردگار متعال، حضرت جبرائیل (علیه السلام) را به‌سوی او فرستاد که با دست‌گیری و هشیار نمودنش، به او ماجرای جالب و آموزنده‌ای را یادآوری فرماید که از هلاکت عجب، رهایی یابد.

قضیه، مربوط به حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) می‌گردد که در قرآن هم آمده است!

---

[۲۰]- نهج‌البلاغة؛ للصبحی صالح - ص ۵۵۵.
[۲۱]- یوسف – ۷۶.

«طاقت من ز اویس قرنی بیش‌تر است!»

دلم از زلف پریشان تو، آشفته‌تر است
سهمم از هجر تو، چشم تر و خونِ جگر است

ذره‌ای خاک شود مانع وا گشتن پلک
پاک بنما که چنین بودن من، دردسر است

با خبر نیست کسی از غم پنهانی من
با وجودی که دلم از تب تو، شعله‌ور است

کار دل، بی تو فقط سوختن و ساختن است
چه کند آن که ز دل‌دار خودش، بی‌خبر است؟!

آتش دوری تو، بال برایم نگذاشت
بی پر و بال، به دور تو پریدن، هنر است

پای من تا به سر کوچه‌تان هم نرسید
طاقت من ز اویس قرنی بیش‌تر است!

غرق ظلمت شده‌ام، روشنی چشم جهان!
دیده بی‌رمقم، تا تو بیایی، به در است

(امیرحسین حیدری)

۴- ع، علل الشرائع الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْخَضِرَ كَانَ نَبِيّاً مُرْسَلًا بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى قَوْمِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ وَ الْإِقْرَارِ بِأَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ آيَتُهُ أَنَّهُ كَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَى خَشَبَةٍ يَابِسَةٍ وَ لَا أَرْضٍ بَيْضَاءَ إِلَّا أَزْهَرَتْ خَضْرَاءَ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ خَضِراً لِذَلِكَ وَ كَانَ اسْمُهُ تَالِيَا بْنَ مَلْكَانَ بْنِ عَابِرِ بْنِ أَرْفَخْشَدَ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيماً وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَاةَ وَ كَتَبَ لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ آيَتَهُ فِي يَدِهِ وَ عَصَاهُ وَ فِي الطُّوفَانِ وَ الْجَرَادِ وَ الْقُمَّلِ وَ الضَّفَادِعِ وَ الدَّمِ وَ فَلْقِ الْبَحْرِ وَ غَرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ عَمِلَتِ الْبَشَرِيَّةُ فِيهِ حَتَّى قَالَ فِي نَفْسِهِ مَا أَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً أَعْلَمَ مِنِّي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جَبْرَئِيلَ يَا جَبْرَئِيلُ أَدْرِكْ عَبْدِي مُوسَى قَبْلَ أَنْ يَهْلِكَ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عِنْدَ مُلْتَقَى الْبَحْرَيْنِ رَجُلًا عَابِداً فَاتَّبِعْهُ وَ تَعَلَّمْ مِنْهُ فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى مُوسَى بِمَا أَمَرَهُ بِهِ رَبُّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلِمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ ذَلِكَ لِمَا حَدَّثَتْ بِهِ نَفْسُهُ فَمَضَى هُوَ وَ فَتَاهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى مُلْتَقَى الْبَحْرَيْنِ فَوَجَدَا هُنَاكَ الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَعَبَّدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً قَالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً قَالَ لَهُ الْخَضِرُ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً لِأَنِّي وُكِّلْتُ بِعِلْمٍ لَا تُطِيقُهُ وَ وُكِّلْتَ أَنْتَ بِعِلْمٍ لَا أُطِيقُهُ قَالَ مُوسَى بَلْ أَسْتَطِيعُ مَعَكَ صَبْراً فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ إِنَّ الْقِيَاسَ لَا مَجَالَ لَهُ فِي عِلْمِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً قَالَ مُوسَى سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً فَلَمَّا اسْتَثْنَى الْمَشِيَّةَ قَبِلَهُ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً قَالَ مُوسَى لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ أَيْ بِمَا تَرَكْتُ مِنْ أَمْرِكَ وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا لَقِيا غُلاماً فَقَتَلَهُ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَضِبَ مُوسَى وَ أَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ وَ قَالَ لَهُ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً قَالَ لَهُ الْخَضِرُ إِنَّ الْعُقُولَ لَا تَحْكُمُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بَلْ أَمْرُ اللَّهِ يَحْكُمُ عَلَيْهَا فَسَلِّمْ لِمَا تَرَى مِنِّي وَ اصْبِرْ عَلَيْهِ فَقَدْ كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً قَالَ مُوسَى إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ وَ هِيَ النَّاصِرَةُ وَ إِلَيْهَا تُنْسَبُ النَّصَارَى اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَوَضَعَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَيْهِ فَأَقامَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً قَالَ لَهُ الْخَضِرُ هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً فَقَالَ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صالِحَةٍ غَصْباً فَأَرَدْتُ بِمَا فَعَلْتُ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ وَ لَا يَغْصِبَهُمُ الْمَلِكُ عَلَيْهَا فَنَسَبَ الْإِبَانَةَ فِي هَذَا الْفِعْلِ إِلَى نَفْسِهِ لِعِلَّةِ ذِكْرِ التَّعْيِيبِ لِأَنَّهُ أَرَادَ

«صبح رهایی ...»

مرا از شرم‌ساری‌ها رها کن
ز دست بی‌قراری‌ها رها کن

بیا یک صبح آدینه، دلم را
از این چشم‌انتظاری‌ها رها کن

(سید حبیب نظاری)

أَنْ يُعَيِّبَهَا عِنْدَ الْمَلِكِ إِذَا شَاهَدَهَا فَلَا يَغْصِبُ الْمَسَاكِينَ عَلَيْهَا وَ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَلَاحَهُمْ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ وَ طَلَعَ كَافِراً وَ عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَنَّهُ إِنْ بَقِيَ كَفَرَ أَبَوَاهُ وَ افْتَتَنَا بِهِ وَ ضَلَّا بِإِضْلَالِهِ إِيَّاهُمَا فَأَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِقَتْلِهِ وَ أَرَادَ بِذَلِكَ نَقْلَهُمْ إِلَى مَحَلِّ كَرَامَتِهِ فِي الْعَاقِبَةِ فَاشْتَرَكَ بِالْإِبَانَةِ بِقَوْلِهِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً وَ إِنَّمَا اشْتَرَكَ فِي الْإِبَانَةِ لِأَنَّهُ خَشِيَ وَ اللَّهُ لَا يَخْشَى لِأَنَّهُ لَا يَفُوتُهُ شَيْءٌ وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ أَحَدٌ أَرَادَهُ وَ إِنَّمَا خَشِيَ الْخَضِرُ مِنْ أَنْ يُحَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا أُمِرَ فِيهِ فَلَا يُدْرِكَ ثَوَابَ الْإِمْضَاءِ فِيهِ وَ وَقَعَ فِي نَفْسِهِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ جَعَلَهُ سَبَباً لِرَحْمَةِ أَبَوَيِ الْغُلَامِ فَعَمِلَ فِيهِ وَسَطَ الْأَمْرِ مِنَ الْبَشَرِيَّةِ مِثْلَ مَا كَانَ عَمِلَ فِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ صَارَ فِي الْوَقْتِ مُخْبِراً وَ كَلِيمُ اللَّهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مُخْبَراً وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِاسْتِحْقَاقٍ لِلْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلرُّتْبَةِ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْخَضِرِ بَلْ كَانَ لِاسْتِحْقَاقِ مُوسَى لِلتَّبْيِينِ ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْكَنْزُ بِذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ وَ لَكِنْ كَانَ لَوْحاً مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ مَكْتُوبٌ عَجَبٌ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ عَجَبٌ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ عَجَبٌ لِمَنْ أَيْقَنَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ كَيْفَ يَظْلِمُ عَجَبٌ لِمَنْ يَرَى الدُّنْيَا وَ تَصَرُّفَ أَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً كَانَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ هَذَا الْأَبِ الصَّالِحِ سَبْعُونَ أَباً فَحَفِظَهُمَا اللَّهُ بِصَلَاحِهِ ثُمَّ قَالَ فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما فَتَبَرَّأَ مِنَ الْإِبَانَةِ فِي آخِرِ الْقِصَصِ وَ نَسَبَ الْإِرَادَةَ كُلَّهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَقِيَ شَيْءٌ مِمَّا فَعَلَهُ فَيُخْبِرَ بِهِ بَعْدُ وَ يُصَيِّرَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ مُخْبَراً وَ مُصْغِياً إِلَى كَلَامِهِ تَابِعاً لَهُ فَتَجَرَّدَ مِنَ الْإِبَانَةِ وَ الْإِرَادَةِ تَجَرُّدَ الْعَبْدِ الْمُخْلِصِ ثُمَّ صَارَ مُتَّصِلًا مِمَّا أَتَاهُ مِنْ نِسْبَةِ الْإِبَانَةِ فِي أَوَّلِ الْقِصَّةِ وَ مِنِ ادِّعَاءِ الِاشْتِرَاكِ فِي ثَانِي الْقِصَّةِ فَقَالَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً ثُمَّ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يُحْمَلُ عَلَى الْمَقَايِيسِ وَ مَنْ حَمَلَ أَمْرَ اللَّهِ عَلَى الْمَقَايِيسِ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ إِنَّ أَوَّلَ مَعْصِيَةٍ ظَهَرَتِ الْإِبَانَةُ مِنْ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ حِينَ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَلَائِكَتَهُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَسَجَدُوا وَ أَبَى إِبْلِيسُ اللَّعِينُ أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَكَانَ أَوَّلُ كُفْرِهِ قَوْلَهُ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ثُمَّ قِيَاسَهُ بِقَوْلِهِ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَطَرَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ جِوَارِهِ وَ لَعَنَهُ وَ سَمَّاهُ رَجِيماً وَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ لَا يَقِيسُ أَحَدٌ فِي دِينِهِ إِلَّا قَرَنَهُ مَعَ عَدُوِّهِ إِبْلِيسَ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ النَّارِ.[۲۲]

---

[۲۲]- بحارالأنوار: ج ۱۳ - ص ۲۸۶.

«می‌میرم و ز وصل تو، حرفی نمی‌زنم»

آن کس که سر به مقدم جز او نمی‌زند
چون کلب راه، پرسه به هر کو نمی‌زند

این نامرتبی مرا سرزنش نکن
آشفته‌حال، شانه به گیسو نمی‌زند

لنگی که پهن کرده‌ام این‌جا عبادت است!
سجاده با گلیم گدا، مو نمی‌زند!

دل که نسوخت، گریه به هق هق نمی‌رسد
شمع سحر، نسوخته سوسو نمی‌زند

توحید را به غیرت پروانه داده‌اند
می‌سوزد و به هیچ کسی رو نمی‌زند

مجنون بدون دم زدن، عاشق نمی‌شود
پس نیست عاشق، آن که دم از او نمی‌زند

عاشق همیشه پشت سرش حرف می‌زند
اما ز پا می‌افتد و زانو نمی‌زند

جاروکش تشرف گریه است این مژه
بی‌هوده چشم را مژه جارو نمی‌زند

با یک نگاه تو، جگری خون شد از دلم
زخمی که چشم می‌زند، ابرو نمی‌زند

می‌میرم و ز وصل تو، حرفی نمی‌زنم
حرف وصال را که سیه‌رو نمی‌زند

گیسو سپید کرد زلیخا به پای تو
از این به بعد، دست به گیسو نمی‌زند

(علی‌اکبر لطیفیان)

۱- حدیث کردند ما را ... از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود: خضر از جمله پیغمبران مرسل و خداوند او را مبعوث بر قومی فرمود و آن حضرت آن مردم را بوحدانیت و خداپرستی و اقرار به پیغمبری انبیاء و کتابهای آسمانی دعوت نمود، و معجزه او این بود که بهر درخت خشکی تکیه میداد و در هر زمین بی‌گیاهی مینشست فی الفور سبز میشد و بهمین جهت او را خضر نامیدند، و اسمش تالیا پسر ملکان بن عابر (عامر) بن أرفخشد بن سام بن نوح.

و پس از آنکه خدای تعالی با حضرت موسی سخن گفت و کلیم باری تعالی گردید و تورات را برای او نازل فرمود و در ألواح تورات هر چیزی را از روی پند و موعظه برای او نوشت و تفصیل احکام را برایش بیانکرد و ید و بیضاء و عصا و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون و شکافتن دریا را باو عنایت فرمود و فرعون و لشکریانش را غرق نمود (جنبه بشریت او غلوّ نموده و) با خود گفت گمان نمیکنم خداوند کسیرا مانند من علم داده باشد (بمجرد این خیال) خطاب شد بجبرئیل که هر چه زودتر دریاب بنده من موسی را پیش از آنی که (از عجب و خودپسندی) هلاک شود و باو بگو که در محل برخورد دو دریا (ی فارسی و روم) مرد عابدیست بنزدش بشتاب و از او علم بیاموز، جبرئیل بر موسی نازل شد و وحی الهی را باو رسانید، آن حضرت دریافت که این وحی بواسطه آن فکر و خیال بوده، بدین جهت با وصی خود یوشع بن نون روانه گردیدند تا رسیدند بخضر و دیدند وی مشغول عبادتست چنان که خدای تعالی فرموده.

فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتینا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً موسی و یوشع دیدند در آن مکان بنده‌ای از بندگان ما را که باو رحمتی عنایت کرده بودیم و او را علمی از علمها (ی لدنی و آگاهی باسرار غیبی) آموخته بودیم موسی بخضر فرمود: آیا (اذن میدهی) متابعت تو نمایم و با تو باشم که بمن تعلیم نمائی از علم خود، خضر گفت تو هرگز طاقت آن را نداری که (تحمل أسرار کنی و) با من بیائی و صبر کنی (از آنچه که من انجام میدهم و ایراد نگیری) زیرا من دارای علمی هستم که تو طاقت تحمل آن را نداری و تو دارای علمی هستی که من طاقت آن را ندارم، موسی فرمود نه چنین است (که صبر نتوانم کرد) بلکه طاقت دارم صبر نمایم (و اعتراضی بر کارهای تو نکنم اگر چه بصورت ظاهر نامناسب باشد) خضر گفت:

قیاس در علم و أوامر خداوند راه ندارد، چگونه میتوانی صبر کنی بر چیزی که اطلاعی از آن نداری (چون بنظرت عجیب و بد می‌آید) موسی فرمود: زود باشد إنشاء اللّه که به بینی چگونه صبر میکنم و فرمان تو را میبرم.

خضر چون دید موسی إنشاء اللّه گفت قبول کرد (که موسی با وی همراه باشد) و لکن گفت باید هر چه را از من مشاهده نمودی سبب و حکمت و علت آن را نباید از من سؤال کنی تا خودم بیان نمایم، موسی فرمود: چنین باشد (قبول کردم).

موسی و خضر روانه شدند تا بدریا رسیدند و سوار کشتی گردیدند، خضر شروع کرد بسوراخ نمودن کشتی، موسی فرمود (ای خضر چه میکنی) چرا کشتی را سوراخ میکنی مگر نمیدانی أهلش غرق میشوند و این عمل بسیار بد عملیست خضر گفت (مگر قول و عهد خود را فراموش نمودی و) نگفتم که تو نمیتوانی صبر نمائی موسی (زبان بعذر خواهی بگشود و) گفت مرا ببخش که ترک نمودم أمر تو را و (ایراد گرفتم و اعتراض نمودم) کار را بر من سخت و دشوار منما (چون بساحل و خشکی رسیدند پیاده شدند) و روانه گردیدند.

«من آمدم؛ ولی تو به روی خودت نیار»

از خود فرار کردم و لایُمکِنُ الفِرار
امشب دوباره آمده‌ام بر سر قرار

رسوای خویش گشتم و غرق خجالتم
من آمدم؛ ولی تو به روی خودت نیار

من در میان راه، زمین خورده‌ام بیا
از بس که بار آمده بر روی دوش، بار

آن قدر در حجاب خودم غوطه می‌خورم
حتی تو را ندیده‌ام این گوشه و کنار

امشب که گریه‌های تو باران گرفته است
از چشم خشک‌سال منم، قطره‌ای ببار

اصلاً وکیل ما، تو و ما، هیچ کاره‌ایم
ما خویش را به دست تو کردیم واگذار

در انتظار آمدنم ایستاده‌ای
شاید به این امید که می‌آیمت به کار

امشب برای این که بیایی به پیش ما
انگشت روی روضه دل‌خواه خود گذار

امشب مرا به خانه مادر ببر که باز
آن جا نشسته چشم کبودش به انتظار

ما را ببر که گریه بریزیم پشت در
مانند بچه‌های عزادار و بی‌قرار

(رحمان نوازنی)

تا برخورد به پسری (حیسور یا جیسور یا خشنود نام) نمودند و خضر (بدون آنکه از او پرسشی نماید بلادرنگ) او را کشت، حضرت موسی (گوئی شرط را فراموش کرده باشد) در غضب شد و گفت: ای خضر چرا کشتی یک نفریرا که بیگناه بود و کسیرا نکشته بود (تا مستحق قصاص باشد) ای خضر مرتکب گناه بزرگی شدی، خضر گفت ای موسی عقل نمیتواند در أوامر خداوند حکم کند (چون ناقص است) بلکه أمر خداوند حاکمست بر عقل (پس هر چیزی که بأمر خداوند واقع شود باید قبول کرد اگر چه عقل درک حکمت آن را نکند) باید تسلیم باشی و صبر کنی بر اعمالی که از من مشاهده میکنی با اینکه از اول میدانستم تو قدرت آن را نداری صبر نمائی بر آنچه که از من می‌بینی، موسی فرمود (این مرتبه هم مرا عفو کن و) اگر بار دیگر از تو چیزی را پرسیدم و اعتراضی کردم با من مصاحبت و رفاقت مکن و برای ترک مصاحبت و رفاقت عذر موجه خواهی داشت (خضر عذرش را پذیرفت و) روانه شدند تا رسیدند بدهکده ناصره که نصاری از اهل آنجا هستند و بآنجا منسوبند، طلب غذا از مردم آن دهکده نمودند لیکن غذا بایشان ندادند و آنها را مهمان نکردند (بناچار از دهکده بیرون رفتند) و دیدند که دیواری در معرض خراب شدن است، حضرت خضر مشغول بتعمیر آن شد، موسی گفت (بدون جهت و اجرت چرا دیوار ساختی أقلا بصاحبش مراجعه میکردی و) اجرتی طلب مینمودی در مقابل تعمیر آن (که لقمه نانی از آن اجرت تهیه میکردیم و از گرسنگی نجات می‌یافتیم).

خضر گفت (این سه مرتبه کم ظرفی و بیصبری و اعتراض و ایراد) اینجا محل فراق و جدائی من و تو است (زیرا شرط کردی علت اعمال مرا نپرسی و از آنچه مشاهده میکنی صبر نمائی) و اکنون گوش کن تا أسرار و علت آنچه کرده‌ام و تو قدرت صبر بر دیدن آنها نداشتی بگویم.
أما کشتی از مساکینی بود که با آن کسب مینمودند و در این سرزمین پادشاهی است (بنام هدد بن بدد جلندی بن کرکر) کشتی‌های سالم را مصادره و تصاحب میکند من آن را معیوب نمودم تا از ایشان نگیرد، و صلاح آنها را خدا خواسته بود و (اینکه خضر گفت من آن را معیوب نمودم) نخواست معیوب گردانیدن را بخدا نسبت دهد و بخود نسبت داد زیرا خداوند صلاح آنها را میخواست بآنچه که بخضر أمر فرموده بود.
أما کشتن پسر: پدرش و مادرش مؤمن هستند اگر او بزرگ میشد کافر میبود و خدای تعالی میدانست که بسبب او پدر و مادرش کافر میشوند و بگمراهی او گمراه میگردند از این جهت امر کرد مرا که او را بکشم و میخواست که ایشان را بمحل کرامت خود برساند و عاقبت ایشان را نیکو گرداند، و خواست خدا این بود که بعوض آن پسر فرزندی بایشان عنایت کند که بهتر از او باشد.
أما دیوار (را که تعمیر نمودم) برای این جهت شد که زیر آن گنجی است از دو طفل یتیم (بنام اصرم و صریم- أحرم و حریم) و پدرشان مردی صالح (بنام کاشح) بوده و آن گنج از طلا و نقره نیست بلکه لوحی از طلا است و در آن نوشته شده: عجبست از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شادی مینماید، عجبست از کسی که یقین بمقدرات و مشیت الهی دارد و با این حال محزونست (که چرا چنین است و چنان و من بیمار و فلان شخص سالم و یا من فقیرم و فلانی ثروتمند) عجبست از کسی که یقین بقیامت و حشر دارد و (بدیگران و یا بخود) ظلم میکند،

«جمعه شد و نیامد و دل، باز هم شکست»

حرف از غروب جمعه شد و مرز غم شکست
کهنه‌غرور کاغذ و بغض قلم شکست

مانند هفته‌های گذشته، زبان گرفت
جمعه شد و نیامد و دل، باز هم شکست

هر شب دلت شکست و دل ما، ترک نخورد
شرمنده‌ایم از این که دل مرده کم شکست ...

(اسماعیل شب‌رنگ)

عجبست از کسی که می‌بیند دنیا و أهل دنیا را که در تغییر و تبدیلند (که هر روزی کسی بالا میرود و عزیز و ثروتمند می‌شود و یکی خوار و فقیر میگردد) با وجود این دل بدنیا می‌بندد و میل باو دارد.
و فاصله میان دو پسر یتیم و پدر صالحشان هفتاد نسل میباشد و خداوند حفظ حرمت آن دو پسر را فرمود بجهت صالح بودن آن پدر، و خداوند اراده فرموده بود که چون آن دو پسر بحد رشد و کمال عقل برسند گنج خود را بیرون آورند (و از آن پند بگیرند و بدرجه کمال آدمیت برسند)، و این بود تأویل و اسرار باطنی آنچه را که تو طاقت و توانائی دیدن آنها را نداشتی و (سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود) خضر در این عمل خود را برکنار شمرد و اراده را بتمامی بخدای تعالی نسبت داد و جهتش این بود که این آخرین مطلب است که باید تعلیم موسی نماید و بمقام عذرخواهی برآمد چون از راه بشریت، و یا برای تنبیه موسی بعضی از کردار و أعمال را بخود و خداوند نسبت داده بود و جنبه إخلاص و بندگی را پیشه کرد و گفت من این کارها را باراده خود نکردم بلکه بأمر خداوند انجام دادم.
حضرت صادق علیه السّلام پس از این بیان فرمود: أوامر خداوند را نمیتوان حمل بر قیاس کرد و هر کس أوامر خدا را حمل بر قیاس کند و برأی و قیاس عمل نماید علاوه از آنکه خود هلاک می‌شود گاهی سبب هلاک دیگران هم میگردد، و أولین کسی که نافرمانی خدا را نمود (پس از خلقت آدم) و إظهار منیت و قیاس کرد شیطان ملعون بود هنگامی که خدای تعالی أمر فرمود بملائکه سجده نمایند بر آدم ابو البشر، و تمامی آنها سجده نمودند جز شیطان که سجده نکرد.
خدای عز و جل فرمود: چه سبب شد تو را که سجده ننمودی با اینکه بتو أمر کردم، گفت: من بهترم از او زیرا خلق فرمودی مرا از آتش و آفریده‌ای آدم را از خاک، که أولین اظهار کفرش این بود که گفت من بهترم (از لحاظ مادّه خلقت) و بعد قیاس کرد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک (بهمین سبب) خداوند او را طرد فرمود از جوار رحمت خود و لعنش کرد و رجیمش نامید و سپس قسم یاد کرد بعزت خود که هر کس در دینش قیاس کند او را همقرین شیطان در درک اسفل جهنم نماید.
چنین گوید مصنف این کتاب (شیخ صدوق) حضرت موسی با آن کمال عقل و فضل و محل و مقام و مرتبت که خداوند باو عنایت فرموده بود نتوانست درک کند باستنباط خود أسرار اعمال خضر را بلکه بصورت ظاهر بر او مشتبه گردید و حالت خشم و غضب باو دست داد تا آنکه تأویل آن را برایش گفت، در آن هنگام راضی گردید، و اگر خضر تأویل کارهای خود را برای موسی نگفته بود بطور یقین نمیتوانست درک کند و بفهمد اگر چه تا آخرین لحظات عمر خود فکر میکرد. پس در صورتی که بر پیغمبران استنباط و استخراج أحکام و أوامر الهی جایز نباشد برأی خودشان قیاس کنند بطریق اولی جایز نیست برای هیچ یک از امتها (که برأی و قیاس خود خلیفه پیغمبر تعیین کنند و یا در مقابل حضرت صادق علیه السّلام مذاهب چهارگانه درست نمایند و در رواج آن بکوشند که ملیونها نفر از راه راست و مستقیم باز مانند و بوادی ضلالت و گمراهی درافتند).[۲۳]

---

[۲۳]- علل الشرائع؛ ترجمه مسترحمی: النص - ص ۱۴۱؛ باب پنجاه و چهارم، علت آن که خضر را خضر نامیدند و سبب و حکمت کارهای او با حضرت موسی (علیهما السلام).

«اعتباری که ندارم، کار دستم می‌دهد!»

غصه هجران یارم، کار دستم می‌دهد
روزگاری انتظارم، کار دستم می‌دهد

گریه خواهم کرد هرآیینه بر احوال خویش
چشم‌های بی قرارم، کار دستم می‌دهد

با خودم می‌گویم: «آقایم رهایم می‌کند»
آخرش این حال زارم، کار دستم می‌دهد

با گناهان روز و شب احساس سنگینی کنم
عاقبت این کوله‌بارم، کار دستم می‌دهد

هم دروغ مستحبی، هم خیانت، هم دغل
وای من این کسب و کارم، کار دستم می‌دهد

سفره پر زرق و برقی دارم اندر خانه‌ام
لقمه‌های شبهه‌دارم، کار دستم می‌دهد

گرچه آزادم؛ ولی گویم: «اسیری بهتر است!»
انتخاب و اختیارم، کار دستم می‌دهد

«لیت شعری» بر لب؛ اما بی‌تفاوت گشته‌ام
های و هوی هر شعارم، کار دستم می‌دهد

فکر و ذکرم شد ردیف شعرهای تازه‌ام
این غزل‌هایی که دارم، کار دستم می‌دهد

بدحسابم، حضرت زهرا [علیها السلام] ضمانت می‌کند؟
اعتباری که ندارم، کار دستم می‌دهد!

دست من، خواهد گرفت آن خانمی که ناله زد:
«دست افتاده‌زکارم، کار دستم می‌دهد»

(علی‌رضا خاکساری)

نوروز، نام باستانی مولا امیرالمؤمنین، حضرت علی (علیه السلام) نزد پارسیان

وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِ (صلی الله علیه و آله و سلم) أَنَّهُ قَالَ:

لِعَلِیٍّ سَبْعَةَ عَشَرَ اسْماً.

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ:

أَخْبِرْنَا مَا هِیَ یَا رَسُولَ اللَّهِ!

فَقَالَ اسْمُهُ عِنْدَ الْعَرَبِ عَلِیٌّ

وَ عِنْدَ أُمِّهِ حَیْدَرَةُ

وَ فِی التَّوْرَاةِ إِلْیَا

وَ فِی الْإِنْجِیلِ بریا

وَ فِی الزَّبُورِ قریا

وَ عِنْدَ الرُّومِ بظرسیا

وَ عِنْدَ الْفُرْسِ نَیْرُوزُ

وَ عِنْدَ الْعَجَمِ شمیا

وَ عِنْدَ الدَّیْلَمِ فریقیا

وَ عِنْدَ الکرور شیعیا

وَ عِنْدَ الزِّنْجِ حیم

وَ عِنْدَ الْحَبَشَةِ تَبِیرُ

وَ عِنْدَ التُّرْکِ حمیرا

«تو آمدی بهار شد، من از بهار عاشقم»

تو آمدی بهار شد، من از بهار عاشقم
دلم چه بی قرار شد! چه بی‌قرار عاشقم!

مرا به دار هم کشی، دست ز تو نمی‌کشم
به خنده‌ام نگاه کن، به روی دار عاشقم

تو بهترین ترانه‌ای، سرود عاشقانه‌ای
تو نازدانه‌ای و من، ترانه‌وار عاشقم

تو خوبِ خوب‌ها و من، بد بدان عالمم
بخر مرا، ثواب کن، گناه‌کار عاشقم

هزار جمعه چشم من، شده است چشمه غمت
نیامدی! هنوز هم، هزار بار عاشقم

هزار سال بعد تو، خوشی ندیده روزگار
بدون تو در این شب سیاه و تار، عاشقم

هوای جمعه‌های من، پر است از غریبی‌ات
غروب جمعه بیش‌تر، غریب و زار عاشقم

تو آه سرد می‌کشی، من انتظار می‌کشم
تو را ندیده‌ام ولی، در انتظار عاشقم

(عماد بهرامی)

وَ عِنْدَ الْأَرْمَنِ كِرْكِرُ

وَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ السَّحَابُ

وَ عِنْدَ الْكَافِرِينَ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ

وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ وَعْدٌ

وَ عِنْدَ الْمُنَافِقِينَ وَعِيدٌ

وَ عِنْدِی طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ

وَ هُوَ جَنْبُ اللَّهِ وَ نَفْسُ اللَّهِ وَ يَمِينُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

قَوْلُهُ: ... وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ...[۲۴]

وَ قَوْلُهُ: ... بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ ...[۲۵ و ۲۶]

ای شاه تاج‌دار قریشی، حرم‌تویی
نوروز، نام تو است! که عید عجم تویی

سلطانیِ تو بر همه عالم، مسلّم است
جمله رعیّتیم و فقط محتشم تویی!

---

[۲۴]- آل عمران – ۲۸ و ۳۰.

[۲۵]- المائدة – ۶۴.

[۲۶]- الفضائل (لابن شاذان القمی) - ص ۱۷۶.

«داریم رکورد کوفه را می‌شکنیم!»

هم چاه، سر راه تو باید بکنیم
هم این که از انتظار تو، دم بزنیم

این نامه چندم است که می‌خوانی؟!
داریم رکورد کوفه را می‌شکنیم!

(جلیل صفربیگی)

الدعاء عند استهلال المحرم و أول یوم منه

(و ویژگی کم‌نظیر آن!)

دعای زیر -که خواندن آن، در هنگام رؤیت هلال ماه محرم و روز نخست آن، وارد شده است- دربرگیرنده همه خوش‌بختی‌ها و نیازمندی‌های دنیا و آخرت انسان است.
بسیار خوش‌مضمون است و کم‌تر دعایی، به این شیوه، به عظمت و جامعیت آن وجود دارد.
چرا که در میانه این دعا، خداوند متعال را به عبارات و فرازهای همین دعا قسم می‌دهیم و عرض می‌کنیم:
«اللَّهُمَّ بِحَقِ هَذَا الدُّعَاء ...».

این سبک مناجات، فقط در دعای عظیم‌الشأن «سمات» مسبوق به سابقه است و مشاهده می‌گردد.
آن‌جا که قرائت می‌کنیم:

«اللّهُمَّ بِحَقِّ هذَا الدُّعاءِ، وَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْماءِ الَّتِی لَایَعْلَمُ تَفْسِیرَها وَ لَایَعْلَمُ باطِنَها غَیْرُکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِی ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَاتَفْعَلْ بِی ما أَنَا أَهْلُهُ، وَ اغْفِرْ لِی مِنْ ذُنُوبِی ما تَقَدَّمَ مِنْها وَ ما تَأَخَّرَ، وَ وَسِّعْ عَلَیَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِکَ، وَ اکْفِنِی مَؤُونَةَ إِنْسانِ سَوْءٍ، وَ جارِ سَوْءٍ، وَ قَرِینِ سَوْءٍ، وَ سُلْطانِ سَوْءٍ، إِنَّکَ عَلی ما تَشاءُ قَدِیرٌ، وَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ، آمِینَ رَبَّ الْعالَمِینَ.»

و اما متن این دعای زیبا که مرحوم سید بن طاووس در اقبال نقل می‌کند:

تَقُولُ:
اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُکَ بِکَ وَ بِکَلِمَاتِکَ وَ أَسْمَائِکَ الْحُسْنَى کُلِّهَا وَ أَنْبِیَائِکَ وَ رُسُلِکَ وَ أَوْلِیَائِکَ وَ مَلَائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ [الْمُؤْمِنِینَ] وَ جَمِیعِ عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ أَلَّا تَخْذُلَنِی مِنْ رَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ یَا اللَّهُ یَا رَحْمَانُ یَا وَاحِدُ یَا حَیُّ یَا أَوَّلُ یَا آخِرُ یَا ظَاهِرُ یَا بَاطِنُ یَا مَلِکُ یَا غَنِیُّ یَا مُحِیطُ یَا سَمِیعُ یَا عَلِیمُ یَا عَلِیُّ یَا شَهِیدُ یَا قَرِیبُ یَا مُجِیبُ یَا حَمِیدُ یَا مَجِیدُ یَا عَزِیزُ یَا قَهَّارُ یَا خَالِقُ یَا مُحْسِنُ یَا مُنْعِمُ یَا مَعْبُودُ یَا قَدِیمُ یَا دَائِمُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا فَرْدُ یَا وَتْرُ یَا أَحَدُ یَا صَمَدُ یَا بَاعِثُ یَا وَارِثُ یَا سَمِیعُ یَا عَلِیمُ یَا لَطِیفُ یَا خَبِیرُ یَا جَوَادُ یَا مَاجِدُ یَا قَادِرُ یَا مُقْتَدِرُ یَا قَاهِرُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ یَا قَابِضُ یَا بَاسِطُ یَا حَلِیمُ یَا کَرِیمُ یَا عَفُوٌّ یَا رَءُوفُ یَا غَفُورُ.
هَا أَنَا ذَا صَغِیرٌ فِی قُدْرَتِکَ بَیْنَ یَدَیْکَ رَاغِبٌ إِلَیْکَ مَعَ کَثْرَةِ نِسْیَانِی وَ ذُنُوبِی وَ لَوْ لَا سَعَةُ رَحْمَتِکَ وَ لُطْفِکَ وَ رَأْفَتِکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهَالِکِینَ یَا مَنْ هُوَ عَالِمٌ بِفَقْرِی إِلَى جَمِیلِ نَظَرِهِ وَ سَعَةِ رَحْمَتِهِ أَسْأَلُکَ بِأَسْمَائِکَ کُلِّهَا مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ وَ بِحَقِّکَ عَلَى خَلْقِکَ وَ بِقِدَمِکَ وَ أَزَلِکَ وَ إِبَادِکَ وَ خُلْدِکَ وَ سَرْمَدِکَ وَ کِبْرِیَائِکَ وَ جَبَرُوتِکَ وَ عَظَمَتِکَ وَ شَأْنِکَ وَ مَشِیَّتِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَرْحَمَنِی وَ تُقَدِّسَنِی بِلَمَحَاتِ حَنَانِکَ وَ مَغْفِرَتِکَ وَ رِضْوَانِکَ وَ تَعْصِمَنِی مِنْ کُلِّ مَا نَهَیْتَنِی عَنْهُ وَ تُوَفِّقَنِی لِمَا یُرْضِیکَ عَنِّی وَ تُجْبِرَنِی عَلَى مَا أَمَرْتَنِی بِهِ وَ أَحْبَبْتَهُ مِنِّی اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِی وَقَارَ جَلَالِکَ وَ جَلَالَ عَظَمَتِکَ وَ کِبْرِیَائِکَ وَ أَغْنِنِی عَلَى جَمِیعِ أَعْدَائِکَ وَ أَعْدَائِی یَا خَیْرَ الْمَالِکِینَ وَ أَوْسَعَ الرَّازِقِینَ وَ یَا مُکَوِّرَ الدُّهُورِ وَ یَا مُبَدِّلَ الْأَزْمَانِ وَ یَا مُولِجَ اللَّیْلِ فِی النَّهَارِ وَ مُولِجَ النَّهَارِ فِی اللَّیْلِ یَا مُدَبِّرَ الدُّوَلِ وَ الْأُمُورِ وَ الْأَیَّامِ أَنْتَ الْقَدِیمُ الَّذِی لَمْ تَزَلْ وَ الْمَالِکُ الَّذِی لَایَزُولُ سُبْحَانَکَ وَ لَکَ الْحَمْدُ بِحَمْدِکَ وَ حَوْلُکَ عَلَى کُلِّ حَمْدٍ وَ حَوْلٍ دَائِماً مَعَ دَوَامِکَ وَ سَاطِعاً بِکِبْرِیَائِکَ أَنْتَ إِلَهِی وَلِیُّ الْحَامِدِینَ وَ مَوْلَى الشَّاکِرِینَ یَا مَنْ مَزِیدُهُ بِغَیْرِ حِسَابٍ وَ یَا مَنْ نِعَمُهُ لَاتُجَازَى وَ شُکْرُهُ لَایُسْتَقْصَى وَ مُلْکُهُ لَایَبِیدُ وَ أَیَّامُهُ لَاتُحْصَى صِلْ أَیَّامِی بِأَیَّامِکَ مَغْفُوراً لِی مُحَرَّماً لَحْمِی وَ دَمِی وَ مَا وَهَبْتَ لِی مِنَ الْخَلْقِ وَ الْحَیَاءِ وَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ عَلَى النَّارِ یَا جَارَ الْمُسْتَجِیرِینَ وَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ تَوَکَّلْتُ عَلَى الْحَیِّ الَّذِی لَایَمُوتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ لِنَفْسِی وَ دِینِی وَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ جَسَدِی وَ جَمِیعِ جَوَارِحِی وَ وَالِدَیَّ وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ أَوْلَادِی وَ جَمِیعِ مَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ وَ سَائِرِ مَا مَلَکَتْ یَمِینِی عَلَى جَمِیعِ مَنْ أَخَافُهُ وَ أَحْذَرُهُ بَرّاً وَ بَحْراً مِنْ خَلْقِکَ أَجْمَعِینَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ أَعَزُّ وَ أَجَلُّ وَ أَمْنَعُ مِمَّا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ عَزَّ جَارُ اللَّهِ وَ جَلَّ ثَنَاءُ اللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی جِوَارِکَ الَّذِی

«زیباترین بهانه برای سرودنی»

زیباترین بهانه برای سرودنی
تنها دلیل خلقت بود و نبودنی

با تو، شروع می‌شود این بار، شعر من
زیرا فقط تویی، تو هوادار شعر من

گل‌واژه تمام غزل‌ها قصیده‌ها
سبک جدید گویش و طراح ایده‌ها

پایان خواب‌های دروغین، به دست تو است
جان دوباره دادن بر دین، به دست تو است

میخوانمت به نام خودت، آسمان عشق
سوگند می‌خورم به تو، یعنی: به جان عشق

از سختی تمامی دوران، دلم گرفت
از این همه گناه فراوان، دلم گرفت

از این همه دورویی و بی‌مهری و نفاق
از قحطی و نبودن ایمان، دلم گرفت

نوری که بی‌تو جلوه کند، تار می‌شود
حتی بهشت بی‌تو، همان نار می‌شود

بی سمت و سوتر از همه بادهای شهر
حرف رسیدن تو، چه تکرار می‌شود!

این روزها، بدون تو، شب جلوه می‌کنند
این آسمان، بدون تو آوار می‌شود

باید بیایی از سفر، ای سایه سپید!
خورشید از نبودن تو، تار می‌شود

دنیا مرا به غیر تو مشغول کرده است
در غرب، ضدِّ آمدنت کار می‌شود

لَايُرَامُ وَ فِی حِمَاکَ الَّذِی لَایُسْتَبَاحُ وَ لَایَذِلُّ وَ فِی ذِمَّتِکَ الَّتِی لَاتُخْفَرُ وَ فِی مَنْعَتِکَ الَّتِی لَاتُسْتَذَلُّ وَ لَاتُسْتَضَامُ وَ جَارُ اللَّهِ آمِنٌ مَحْفُوظٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ یَا کَافِیَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ لَایَکْفِی مِنْهُ شَیْءٌ یَا مَنْ لَیْسَ مِثْلَ کِفَایَتِهِ شَیْءٌ اکْفِنِی کُلَّ شَیْءٍ حَتَّی لَایَضُرَّنِی مَعَکَ شَیْءٌ وَ اصْرِفْ عَنِّی الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [بک] الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ یَا اللَّهُ یَا کَرِیمُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَدْرَأُ بِکَ فِی نُحُورِ أَعْدَائِی وَ کُلِّ مَنْ یُرِیدُنِی سوء [بِسُوءٍ] وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شُرُورِهِمْ وَ أَسْتَعِینُکَ عَلَیْهِمْ فَاکْفِنِیهِمْ بِمَا شِئْتَ وَ کَیْفَ شِئْتَ وَ مِنْ حَیْثُ شِئْتَ وَ أَنَّی شِئْتَ فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلایَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ لاتَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا اخْسَؤُا فِیها وَ لاتُکَلِّمُونِ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَیْتُ بِعِزَّةِ اللَّهِ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ مُمْتَنِعاً وَ بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ کُلِّهَا مُحْتَرِزاً وَ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَةِ مُتَعَوِّذاً وَ أَعُوذُ بِرَبِّ مُوسَی وَ هَارُونَ وَ رَبِّ عِیسَی وَ إِبْرَاهِیمَ الَّذِی وَقَّی مِنْ شَرِّ الْمَرَدَةِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ أَخَذْتُ سَمْعَ کُلِّ طَاغٍ وَ بَاغٍ وَ عَدُوٍّ وَ حَاسِدٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ عَنِّی وَ عَنْ أَوْلَادِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ جَمِیعِ مَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ وَ أَخَذْتُ سَمْعَ کُلِّ مُطَالِبٍ وَ بَصَرَهُ وَ قُوَّتَهُ وَ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ لِسَانَهُ وَ شَعْرَهُ وَ بَشَرَهُ وَ جَمِیعَ جَوَارِحِهِ بِسَمْعِ اللَّهِ وَ أَخَذْتُ أَبْصَارَهُمْ عَنِّی بِبَصَرِ اللَّهِ وَ کَسَرْتُ قُوَّتَهُمْ عَنِّی بِقُوَّةِ اللَّهِ وَ بِکَیْدِ اللَّهِ الْمَتِینِ فَلَیْسَ لَهُمْ عَلَیَّ سُلْطَانٌ وَ لَا سَبِیلٌ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ حِجَابٌ مَسْتُورٌ وَ بِسَتْرِ اللَّهِ وَ سَتْرِ النُّبُوَّةِ الَّذِی احْتَجَبُوا بِهِ مِنْ سَطَوَاتِ الْفَرَاعِنَةِ فَسَتَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ جَبْرَئِیلُ عَنْ أَیْمَانِکُمْ وَ میکائیل عَنْ شَمَائِلِکُمْ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ وَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَالٍ عَلَیْکُمْ وَ مُحِیطٌ بِکُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیکُمْ وَ مِنْ وَرَائِکُمْ وَ آخِذٌ بِنَوَاصِیکُمْ وَ بِسَمْعِکُمْ وَ أَبْصَارِکُمْ وَ قُلُوبِکُمْ وَ أَلْسِنَتِکُمْ وَ قُوَاکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ وَ أَرْجُلِکُمْ یَحُولُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ شُرُورِکُمْ وَ جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لایُبْصِرُونَ شَاهَتِ الْوُجُوهُ صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ طه حم لَایُبْصِرُونَ اللَّهُمَّ یَا مَنْ سِتْرُهُ لَایُرَامُ وَ یَا مَنْ عَیْنُهُ لَاتَنَامُ اسْتُرْنِی بِسِتْرِکَ الَّذِی لَایُرَامُ وَ احْفَظْنِی بِعَیْنِکَ الَّتِی لَاتَنَامُ مِنَ الْآفَاتِ کُلِّهَا حَسْبِیَ اللَّهُ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِهِ حَسْبِیَ اللَّهُ الَّذِی یَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ لَایَکْفِی مِنْهُ شَیْءٌ حَسْبِیَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ حَسْبِیَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِینَ حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِینَ حَسْبِی مَنْ لَایَمَسُّ مِمَّنْ یَمَسُّ حَسْبِیَ اللَّهُ الْقَرِیبُ الْمُجِیبُ حَسْبِیَ اللَّهُ مِنْ کُلِّ أَحَدٍ حَسْبِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ حَسْبِیَ اللَّهُ وَ کَفَی سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَیْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَی وَ لَا مِنَ اللَّهِ مَهْرَبٌ وَ لَا مَنْجَی حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی جِوَارِکَ الَّذِی لَایُرَامُ وَ فِی حِمَاکَ الَّذِی لَایُسْتَبَاحُ وَ فِی ذِمَّتِکَ الَّتِی لَاتُخْفَرُ وَ احْفَظْنِی بِعَیْنِکَ الَّتِی لَاتَنَامُ وَ اکْنُفْنِی بِرُکْنِکَ الَّذِی لَایُرَامُ وَ أَدْخِلْنِی فِی عِزِّکَ الَّذِی لَایُضَامُ وَ ارْحَمْنِی بِرَحْمَتِکَ یَا رَحْمَانُ اللَّهُمَّ یَا اللَّهُ لَاتُهْلِکْنِی وَ أَنْتَ رَجَائِی یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ جَلَالِ وَجْهِهِ وَ مَا وَعَاهُ اللَّوْحُ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ مَا سَتَرَتِ الْحُجُبُ مِنْ نُورِ بَهَاءِ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّی ضَعِیفٌ مُعِیلٌ فَقِیرٌ طَالِبُ حَوَائِجَ قَضَاؤُهَا بِیَدِکَ فَأَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ بِاسْمِکَ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ الَّذِی مَلَأَ الْأَرْکَانَ کُلَّهَا حِفْظاً وَ عِلْماً أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ [عَلَی] آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ أَوَّلَ یَوْمِی هَذَا وَ أَوَّلَ شَهْرِی هَذَا وَ أَوَّلَ سَنَتِی هَذِهِ صَلَاحاً وَ أَوْسَطَ یَوْمِی هَذَا وَ أَوْسَطَ شَهْرِی هَذَا وَ أَوْسَطَ سَنَتِی هَذِهِ فَلَاحاً وَ آخِرَ یَوْمِی هَذَا وَ آخِرَ شَهْرِی هَذَا وَ آخِرَ سَنَتِی هَذِهِ نَجَاحاً وَ أَنْ تَتُوبَ عَلَیَّ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی بَرَکَةَ هَذَا الشَّهْرِ وَ هَذِهِ السَّنَةِ وَ یُمْنَهُمَا وَ بَرَکَتَهُمَا وَ ارْزُقْنِی خَیْرَهُمَا وَ اصْرِفْ عَنِّی شَرَّهُمَا وَ ارْزُقْنِی فِیهِمَا الصِّحَّةَ وَ السَّلَامَةَ وَ الْعَافِیَةَ وَ الِاسْتِقَامَةَ وَ السَّعَةَ وَ الدَّعَةَ وَ الْأَمْنَ وَ الْکِفَایَةَ وَ الْحِرَاسَةَ وَ الْکِلَاءَةَ وَ وَفِّقْنِی فِیهِمَا لِمَا یُرْضِیکَ عَنِّی وَ بَلِّغْنِی فِیهِمَا أُمْنِیَّتِی وَ سَهِّلْ لِی فِیهِمَا مَحَبَّتِی وَ یَسِّرْ لِی فِیهِمَا مُرَادِی وَ أَوْصِلْنِی فِیهِمَا إِلَی بُغْیَتِی وَ فَرِّجْ فِیهِمَا غَمِّی وَ اکْشِفْ فِیهِمَا ضُرِّی وَ اقْضِ لِی فِیهِمَا دَیْنِی وَ انْصُرْنِی فِیهِمَا عَلَی أَعْدَائِی وَ حُسَّادِی وَ اکْفِنِی فِیهِمَا أَمْرَهُمْ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ عَلَی آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً اللَّهُمَّ یَا رَبِّی وَ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ مِنْ الْمَهَالِکِ فَأَنْقِذْنِی وَ عَنِ الذُّنُوبِ فَاصْرِفْنِی وَ عَمَّا لَایُصْلِحُ وَ لَایُعْنِی فَجَنِّبْنِی اللَّهُمَّ لَاتَدَعْ ذَنْباً إِلَّا غَفَرْتَهُ وَ لَا هَمّاً إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَ لَا عَیْباً إِلَّا سَتَرْتَهُ وَ لَا رِزْقاً إِلَّا بَسَطْتَهُ وَ لَا عُسْراً إِلَّا یَسَّرْتَهُ وَ لَا سُوءاً إِلَّا صَرَفْتَهُ وَ لَا خَوْفاً إِلَّا أَمِنْتَهُ وَ لَا رُعْباً إِلَّا سَکَّنْتَهُ وَ لَا سُقْماً إِلَّا شَفَیْتَهُ وَ لَا حَاجَةً إِلَّا أَتَیْتَ عَلَی قَضَائِهَا فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَةٍ.
اللَّهُمَّ إِنِّی أَسَأْتُ فَأَحْسَنْتَ وَ أَخْطَأْتُ فَتَفَضَّلْتَ لِلثِّقَةِ مِنِّی بِعَفْوِکَ وَ الرَّجَاءِ مِنِّی لِرَحْمَتِکَ.

اللَّهُمَّ بِحَقِ هَذَا الدُّعَاءِ

وَ بِحَقِیقَةِ هَذَا الرَّجَاءِ لَمَّا کَشَفْتَ عَنِّی الْبَلَاءَ وَ جَعَلْتَ لِی مِنْهُ مَخْرَجاً وَ مَنْجًی بِقُدْرَتِکَ وَ فَضْلِکَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْعَالِمُ بِذُنُوبِنَا فَاغْفِرْهَا وَ بِأُمُورِنَا فَسَهِّلْهَا وَ بِدُیُونِنَا فَأَدِّهَا وَ بِحَوَائِجِنَا فَاقْضِهَا بِقُدْرَتِکَ وَ فَضْلِکَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعاً وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عَلَی نَفْسِی وَ دِینِی وَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ جَسَدِی وَ جَمِیعِ جَوَارِحِی وَ مَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عَلَی وَالِدَیَّ مِنَ النَّارِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عَلَی أَهْلِی وَ مَالِی وَ أَوْلَادِی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عَلَی جَمِیعِ مَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ أَعْطَانِی رَبِّی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ افْتَتَحْتُ شَهْرِی هَذَا وَ سَنَتِی هَذِهِ وَ عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ وَ لَا حَوْلَ لِی وَ لَا حِیلَةَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَکْبَرُ کَبِیراً وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ کَثِیراً وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ فَسُبْحانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ کَذلِکَ تُخْرَجُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ هَذَا الْیَوْمِ وَ مِنْ شَرِّ هَذَا الشَّهْرِ وَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ

السَّنَةِ وَ مِنْ شَرِّ مَا بَعْدَهَا وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ جَمِیعِ أَعْدَائِی أَنْ یَفْرُطُوا عَلَیَّ وَ أَنْ یَطْغَوْا وَ أُقَدِّمُ بَیْنَ یَدَیَّ وَ مِنْ خَلْفِی وَ عَنْ یَمِینِی وَ عَنْ شِمَالِی وَ مِنْ فَوْقِی وَ مِنْ تَحْتِی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ لِنَفْسِی بِی وَ مُحِیطٌ بِی وَ بِمَالِی وَ وَالِدَیَّ وَ أَوْلَادِی وَ أَهْلِی

تو نیستی و این همه بغض ترک ترک
دارد به روی سینه، تلمبار می‌شود

پس زودتر بیا ز سفر، ای صبور من!
آخر شکست پای ظهورت، غرور من

برگرد تا که آینه‌ها بی‌تو نشکنند
آیینه‌ها حکایت جان و دل من‌اند

برگرد تا که خنده شود گریه‌های ما
پیش خدا رود نفس «ای خدای ما»

برگرد، ای طراوت سرسبز باغ‌ها!
پایان بده به عمر دراز فراق‌ها

برگرد اصل مطلب و خاطرنشان عشق
سوگند می‌خورم به تو، یعنی: به جان عشق

ما هر چه می‌کنیم که آدم نمی‌شویم
بر خیمه‌گاه سبز تو، محرم نمی‌شویم

تقصیر ما است، این همه دوری و انتظار
ما حقمان همیشه خزان است، نه بهار

ما عاشقیم و هیچ دعایی نمی‌کنیم
ما فکر می‌کنیم؛ ریایی نمی‌کنیم

ما بی‌خودی به نام تو سوگند می‌خوریم
وقتی که از گناه و جهالت، همه پُریم

ما که لیاقت تو و عشقت نداشتیم
بی‌خود به روی نام خود، «عاشق» گذاشتیم!

(محمدحسن بیات‌لو)

وَ جَمِيعِ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ وَ كُلِّ شَيْءٍ هُوَ لِي وَ كُلِّ شَيْءٍ مَعِي تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَايَمُوتُ وَ اعْتَصَمْتُ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ قَدَرِكَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ مَا بَعْدَهَا حُسْنَ عَافِيَتِي وَ سَعَةَ رِزْقِي وَ اكْفِنِي اللَّهُمَّ الْمُهِمَّ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اعْصِمْنِي أَنْ أُخْطِئَ وَ ارْزُقْنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ السَّبُعِ وَ السَّارِقِ وَ الْحَيَّاتِ وَ الْعَقارِبِ وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ وَ الْهَوامِّ قُلِ اللَّهُ وَ جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَلِماتِكَ التَّامَّاتِ كُلِّهَا وَ آيَاتِكَ الْمُحْكَمَاتِ مِنْ غَضَبِكَ وَ مِنْ شَرِّ عِقَابِكَ وَ مِنْ شَرَارِ عِبَادِكَ وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَ أَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ تَقْدِرُ وَ لَاأَقْدِرُ وَ بِيَدِكَ مَفَاتِيحُ الْخَيْرِ وَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا أُرِيدُهُ وَ يُرَادُ بِي خَيْراً لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ عَاقِبَةِ أَمْرِي فَيَسِّرْهُ لِي وَ بَارِكْ لِي فِيهِ وَ اصْرِفْ عَنِّي الْأَذَى فِيهِ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ ذَلِكَ خَيْراً فَاصْرِفْنِي عَنْهُ إِلَى مَا هُوَ أَصْلَحُ لِي بَدَناً وَ عَافِيَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اقْصِدْنِي إِلَى الْخَيْرِ حَيْثُ مَا كُنْتُ وَ وَجِّهْنِي إِلَى الْخَيْرِ حَيْثُ مَا تَوَجَّهْتُ بِرَحْمَتِكَ وَ أَعْزِزْنِي اللَّهُمَّ بِمَا اسْتَعْزَزْتُ بِهِ مِنْ دُعَائِي هَذَا وَ أُقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْ نِسْيَانِي وَ عَجَلَتِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ اللَّهُمَّ مَا حَلَفْتُ مِنْ حَلْفٍ أَوْ قُلْتُ مِنْ قَوْلٍ أَوْ نَذَرْتُ مِنْ نَذْرٍ فَمَشِيَّتُكَ بَيْنَ يَدَيْ ذَلِكَ كُلِّهِ مَا شِئْتَ مِنْهُ كَانَ وَ مَا لَمْ‌تَشَأْ لَمْ‌يَكُنْ اللَّهُمَّ مَا حَلَفْتُ فِي يَوْمِي هَذَا أَوْ فِي شَهْرِي هَذَا أَوْ فِي سَنَتِي هَذِهِ مِنْ حَلْفٍ أَوْ قُلْتُ مِنْ قَوْلٍ أَوْ نَذَرْتُ مِنْ نَذْرٍ فَلَاتُؤَاخِذْنِي بِهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْهُ فِي سَعَةٍ وَ فِي اسْتِثْنَاءٍ وَ لَاتُؤَاخِذْنِي بِسُوءِ عَمَلِي وَ لَاتَبْلُغْ بِي مَجْهُوداً اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فِي يَوْمِي هَذَا أَوْ فِي شَهْرِي هَذَا أَوْ فِي سَنَتِي هَذِهِ فَأَرِدْهُ بِهِ وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَ افْلُلْ عَنِّي حَدَّ مَنْ نَصَبَ لِي حَدَّهُ وَ أَطْفِئْ عَنِّي نَارَ مَنْ أَضْرَمَ لِي وَقُودَهَا اللَّهُمَّ وَ اكْفِنِي مَكْرَ الْمَكَرَةِ وَ افْقَأْ عَنِّي أَعْيُنَ عَيْنِ السَّحَرَةِ وَ اعْصِمْنِي مِنْ ذَلِكَ بِالسَّكِينَةِ وَ أَلْبِسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَ أَلْزِمْنِي كَلِمَةَ التَّقْوَى الَّتِي أَلْزَمْتَهَا الْمُتَّقِينَ اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ دُعَائِي خَالِصاً لَكَ وَ اجْعَلْنِي أَبْتَغِي بِهِ مَا عِنْدَكَ وَ لَاتَجْعَلْنِي أَبْتَغِي بِهِ أَحَداً سِوَاكَ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ جَنِّبْنِي الْعِلَلَ وَ الْهُمُومَ وَ الْغُمُومَ وَ الْأَحْزَانَ وَ الْأَمْرَاضَ وَ الْأَسْقَامَ وَ اصْرِفْ عَنِّي السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ وَ الْجَهْدَ وَ الْبَلَاءَ وَ التَّعَبَ وَ الْعَنَاءَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ اللَّهُمَّ أَلِنْ لِي أَعْدَائِي وَ مُعَامِلِيَّ وَ مُطَالِبِيَّ وَ مَا غَلُظَ عَلَيَّ مِنْ أُمُورِي كُلِّهَا كَمَا أَلَنْتَ الْحَدِيدَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَ ذَلِّلْهُمْ لِي كَمَا ذَلَّلْتَ الْأَنْعَامَ لِوُلْدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَ سَخِّرْهُمْ لِي كَمَا سَخَّرْتَ الطَّيْرَ لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَ أَلْقِ عَلَيَّ مَحَبَّةً مِنْكَ كَمَا أَلْقَيْتَهَا عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زِدْ فِي جَاهِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ قُوَّتِي وَ ارْدُدْ [وَ ازْدَدْ] نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَ أَعْطِنِي سُؤْلِي وَ مُنَايَ وَ حَسِّنْ لِي خَلْقِي وَ اجْعَلْنِي مَهُوباً مَرْهُوباً مَخُوفاً وَ أَلْقِ لِي فِي قُلُوبِ أَعْدَائِي وَ مُعَامِلِيَّ وَ مُطَالِبِيَّ الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْمَهَابَةَ وَ سَخِّرْهُمْ لِي بِقُدْرَتِكَ اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِرْعَوْنَ وَ يَا كَافِيَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَحْزَابَ وَ يَا كَافِيَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَارَ النُّمْرُودِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنِي كُلَّ مَا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ اللَّهُمَّ يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ وَ يَا مُفَرِّجَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَ يَا مُرَوِّحَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَ يَا مُؤَدِّيَ عَنِ الْمَدْيُونِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ فَرِّجْ كَرْبِي وَ هَمِّي وَ غَمِّي وَ أَدِّ عَنِّي وَ عَنْ كُلِّ مَدْيُونٍ وَ أَعْطِنِي سُؤْلِي وَ مُنَايَ وَ افْتَحْ لِي مِنْكَ بِخَيْرٍ وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ اللَّهُمَّ يَا رَجَائِي وَ عُدَّتِي لَاتُقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ الرِّزْقِ مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَااَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ أَعْلَمُ وَ مِنْ حَيْثُ لَااَعْلَمُ وَ مِنْ حَيْثُ أَرْجُو وَ مِنْ حَيْثُ لَاأَرْجُو وَ ارْزُقْنِي السَّلَامَةَ وَ الْعَافِيَةَ وَ الْبَرَكَةَ فِي جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي وَ خِرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي خِيَرَةً فِي عَافِيَةٍ وَ كُنْ لِي وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ نَاصِراً وَ لَقِّنِّي حُجَّتِي اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَائِكَ كَانَتْ لَهُ قِبَلِي مَظْلِمَةٌ ظَلَمْتُهُ بِهَا فِي مَالِهِ أَوْ سَمْعِهِ أَوْ بَصَرِهِ أَوْ قُوَّتِهِ وَ لَااَسْتَطِيعُ رَدَّهَا عَلَيْهِ وَ لَا تَحِلَّتَهَا مِنْهُ فَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُرْضِيَهُ عَنِّي بِمَا شِئْتَ ثُمَّ تَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً يَا وَهَّابَ الْعَطَايَا وَ الْخَيْرِ اللَّهُمَّ وَ لَاتُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ لِأَحَدٍ فِي رَقَبَتِي تَبِعَةٌ وَ لَا ذَنْبٌ إِلَّا وَ قَدْ غَفَرْتَ ذَلِكَ لِي بِكَرَمِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الثَّبَاتَ فِي الْأَمْرِ وَ الْعَزِيمَةَ عَلَى الرُّشْدِ وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ قَلْباً سَلِيماً وَ لِسَاناً صَادِقاً وَ يَقِيناً نَافِعاً وَ رِزْقاً دَارّاً هَنِيئاً وَ رَحْمَةً أَنَالُ بِهَا شَرَفَ كَرَامَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ عَافِيَةً تَتْبَعُهَا عَافِيَةٌ شَافِيَةٌ كَافِيَةٌ عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَنْ تَكُونَ لِي سَنَداً وَ مُسْتَنَداً وَ عِماداً وَ مُعْتَمَداً وَ ذُخْراً وَ مُدَّخَراً وَ لَاتُخَيِّبْ أَمَلِي وَ لَاتَقْطَعْ رَجَائِي وَ لَاتُسِئْ قَضَائِي وَ لَاتُشْمِتْ بِي أَعْدَائِي اللَّهُمَّ ارْضَ عَنِّي بِرِضَاكَ وَ عَافِنِي مِنْ جَمِيعِ بَلْوَاكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ كَبِيرٍ يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا وَزِيرَ يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يَا مُغْنِيَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ يَا مُغِيثَ الْمُمْتَهَنِ الضَّرِيرِ يَا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ يَا قَاصِمَ كُلِّ جَبَّارٍ مُتَكَبِّرٍ يَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ وَ هِيَ رَمِيمٌ يَا مَنْ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا شَبِيهَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ [عَلَى] آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِكُلِّ مَا دَعَوْتُكَ بِهِ مِنْ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِجَمِيعِ أَسْمَائِكَ كُلِّهَا وَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَ بِجَدِّكَ الْأَعْلَى وَ بِكَ فَلَا شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْكَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ تَرْحَمَنَا فَإِنَّا إِلَى رَحْمَتِكَ فُقَرَاءُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ وَ اكْفِنِي اللَّهُمَّ يَا رَبِّي مَا لَايَكْفِينِيهِ أَحَدٌ سِوَاكَ وَ اقْضِ لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَ سَهِّلْ لِي مَحَابِّي كُلَّهَا فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَثِيراً مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى.[۲۷]

---

[۲۷]- إقبال الأعمال: ج ۲ - ص ۵۴۶.

«در شب، مگر آفتاب پنهان نشده؟!»

در تاک، مگر شراب پنهان نشده؟!
در غنچه، مگر گُلاب پنهان نشده؟!

ای بی‌خبران که مُنکر صبح شدید!
در شب، مگر آفتاب پنهان نشده؟!

(جلیل صفربیگی)

الدعاء فی غیبة القائم (عجل الله فرجه)

«اللَّهُمَّ وَ أَحْیِ بِوَلِیِّکَ الْقُرْآنَ»

۴۳- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُکَتِّبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِیِّ بْنُ هَمَّامٍ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ ذَکَرَ أَنَّ الشَّیْخَ الْعَمْرِیَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَمْلَاهُ عَلَیْهِ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَدْعُوَ بِهِ وَ هُوَ الدُّعَاءُ فِی غَیْبَةِ الْقَائِمِ علیه السلام:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی اللَّهُمَّ لَا تُمِتْنِی مِیتَةً جَاهِلِیَّةً وَ لَا تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنِی اللَّهُمَّ فَکَمَا هَدَیْتَنِی بِوَلَایَةِ مَنَ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَیَّ مِنْ وُلَاةِ أَمْرِکَ بَعْدَ رَسُولِکَ صلی الله علیه و آله و سلم حَتَّی وَالَیْتَ وُلَاةَ أَمْرِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیّاً وَ مُحَمَّداً وَ جَعْفَراً وَ مُوسَی وَ عَلِیّاً وَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِیَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ اللَّهُمَّ فَثَبِّتْنِی عَلَی دِینِکَ وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ وَ لَیِّنْ قَلْبِی لِوَلِیِّ أَمْرِکَ وَ عَافِنِی مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَکَ وَ ثَبِّتْنِی عَلَی طَاعَةِ وَلِیِّ أَمْرِکَ الَّذِی سَتَرْتَهُ عَنْ خَلْقِکَ فَبِإِذْنِکَ غَابَ عَنْ بَرِیَّتِکَ وَ أَمْرُکَ یَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَیْرُ مُعَلَّمٍ بِالْوَقْتِ الَّذِی فِیهِ صَلَاحُ أَمْرِ وَلِیِّکَ فِی الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ کَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِی عَلَی ذَلِکَ حَتَّی لَا أُحِبَّ تَعْجِیلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِیرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا أَکْشِفَ عَمَّا سَتَرْتَهُ وَ لَا أَبْحَثَ عَمَّا کَتَمْتَهُ وَ لَا أُنَازِعَکَ فِی تَدْبِیرِکَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ کَیْفَ وَ مَا بَالُ وَلِیِّ الْأَمْرِ لَا یَظْهَرُ وَ قَدِ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أُفَوِّضُ أُمُورِی کُلَّهَا إِلَیْکَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَنْ تُرِیَنِی وَلِیَّ أَمْرِکَ ظَاهِراً نَافِذاً لِأَمْرِکَ مَعَ عِلْمِی بِأَنَّ لَکَ السُّلْطَانَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْبُرْهَانَ وَ الْحُجَّةَ وَ الْمَشِیئَةَ وَ الْإِرَادَةَ وَ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِکَ بِی وَ بِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ حَتَّی نَنْظُرَ إِلَی وَلِیِّکَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ هَادِیاً مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِیاً مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرِزْ یَا رَبِّ مَشَاهِدَهُ وَ ثَبِّتْ قَوَاعِدَهُ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَیْنُهُ بِرُؤْیَتِهِ وَ أَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ وَ تَوَفَّنَا عَلَی مِلَّتِهِ وَ احْشُرْنَا فِی زُمْرَتِهِ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِیعِ مَا خَلَقْتَ وَ بَرَأْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ أَنْشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ احْفَظْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِکَ الَّذِی لَا یَضِیعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ احْفَظْ فِیهِ رَسُولَکَ وَ وَصِیَّ رَسُولِکَ اللَّهُمَّ وَ مُدَّ فِی عُمُرِهِ وَ زِدْ فِی أَجَلِهِ وَ أَعِنْهُ عَلَی مَا أَوْلَیْتَهُ وَ اسْتَرْعَیْتَهُ وَ زِدْ فِی کَرَامَتِکَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِی وَ الْمُهْتَدِی وَ الْقَائِمُ الْمَهْدِیُّ الطَّاهِرُ التَّقِیُّ النَّقِیُّ الزَّکِیُّ الرَّضِیُّ الْمَرْضِیُّ الصَّابِرُ الْمُجْتَهِدُ الشَّکُورُ اللَّهُمَّ وَ لَا تَسْلُبْنَا الْیَقِینَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِی غَیْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا وَ لَا تُنْسِنَا ذِکْرَهُ وَ انْتِظَارَهُ وَ الْإِیمَانَ وَ قُوَّةَ الْیَقِینِ فِی ظُهُورِهِ وَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ الصَّلَاةَ عَلَیْهِ حَتَّی لَا یُقَنِّطَنَا طُولُ غَیْبَتِهِ مِنْ ظُهُورِهِ وَ قِیَامِهِ وَ یَکُونَ یَقِینُنَا فِی ذَلِکَ کَیَقِینِنَا فِی قِیَامِ رَسُولِکَ صلی الله علیه و آله و سلم وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْیِکَ وَ تَنْزِیلِکَ وَ قَوِّ قُلُوبَنَا عَلَی الْإِیمَانِ بِهِ حَتَّی تَسْلُکَ بِنَا عَلَی یَدِهِ مِنْهَاجَ الْهُدَی وَ الْحُجَّةَ الْعُظْمَی وَ الطَّرِیقَةَ الْوُسْطَی وَ قَوِّنَا عَلَی طَاعَتِهِ وَ ثَبِّتْنَا عَلَی مُتَابَعَتِهِ وَ اجْعَلْنَا فِی حِزْبِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ الرَّاضِینَ بِفِعْلِهِ وَ لَا تَسْلُبْنَا ذَلِکَ فِی حَیَاتِنَا وَ لَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّی تَتَوَفَّانَا وَ نَحْنُ عَلَی ذَلِکَ غَیْرَ شَاکِّینَ وَ لَا نَاکِثِینَ وَ لَا مُرْتَابِینَ وَ لَا مُکَذِّبِینَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ أَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَ انْصُرْ نَاصِرِیهِ وَ اخْذُلْ خَاذِلِیهِ وَ دَمِّرْ عَلَی مَنْ

«شدم بر صورتی عاشق که بر مه می‌کند غوغا»

شدم بر صورتی عاشق که بر مه می‌کند غوغا
چه صورت؟ صورت دل‌بر، چه دل‌بر؟ دل‌بر زیبا

اگر رویش نمی‌بینم، دو چشمم چشمه‌ای گردد
چه چشمه؟ چشمه لؤلؤ، چه لؤلؤ؟ لؤلؤی لالا

اگر در باغ بخرامد، دو صد غلغل بر انگیزد
چه غلغل؟ غلغل بلبل، چه بلبل؟ بلبل شیدا

خیالی را که می‌دارم، غمم را هم‌دمی باشد
چه هم‌دم؟ هم‌دم محرم، چه محرم؟ محرم دل‌ها

نگار من، به صد خوبی، دو زلفش نکهتی دارد
چه نکهت؟ نکهت عنبر، چه عنبر؟ عنبر سارا

مرا از بهر جانانی، نظامی شربتی باید
چه شربت؟ شربت قاتل، چه قاتل؟ قاتل جان‌ها

(نظامی)

نَصَبَ لَهُ وَ كَذَّبَ بِهِ وَ أَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ وَ أَمِتْ بِهِ الْبَاطِلَ وَ اسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَ انْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ وَ اقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْصِمْ بِهِ رُءُوسَ الضَّلَالَةِ وَ ذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَ الْكَافِرِينَ وَ أَبِرْ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ جَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ وَ الْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دَيَّاراً وَ لَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَاراً وَ تُطَهِّرَ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَ اشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ أَصْلِحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ غَضّاً جَدِيداً صَحِيحاً لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا بِدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ ارْتَضَيْتَهُ لِنُصْرَةِ نَبِيِّكَ وَ اصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّأْتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ وَ أَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرِّجْسِ وَ نَقَّيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ عَلَى شِيعَتِهِمُ الْمُنْتَجَبِينَ وَ بَلِّغْهُمْ مِنْ آمَالِهِمْ أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُونَ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ وَ رِيَاءٍ وَ سُمْعَةٍ حَتَّى لَا نُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَ لَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَ غَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَ شِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ وُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهُرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَ إِمَامِ عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لِوَلِيِّكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بِنْيَةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَ لَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَ لَا رُكْناً إِلَّا هَدَدْتَهُ وَ لَا حَدّاً إِلَّا فَلَلْتَهُ وَ لَا سِلَاحاً إِلَّا أَكْلَلْتَهُ وَ لَا رَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَ لَا شُجَاعاً إِلَّا قَتَلْتَهُ وَ لَا جَيْشاً إِلَّا خَذَلْتَهُ وَ ارْمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ وَ اضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَ بِبَأْسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَ عَذِّبْ أَعْدَاءَكَ وَ أَعْدَاءَ دِينِكَ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِكَ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَ أَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيَّكَ وَ حُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ كِدْ مَنْ كَادَهُ وَ امْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ وَ اجْعَلْ دَائِرَةَ السَّوْءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءاً وَ اقْطَعْ عَنْهُ مَادَّتَهُمْ وَ أَرْعِبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَ زَلْزِلْ لَهُ أَقْدَامَهُمْ وَ خُذْهُمْ جَهْرَةً وَ بَغْتَةً وَ شَدِّدْ عَلَيْهِمْ عِقَابَكَ وَ أَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ وَ الْعَنْهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ أَسْكِنْهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَ أَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ أَصْلِهِمْ نَاراً وَ احْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَاراً وَ أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَ أَذَلُّوا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَ أَرِنَا نُورَهُ سَرْمَداً لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ أَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ اشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَغِرَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَ أَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعَطَّلَةَ وَ الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَ لَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَ اجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَ مُقَوِّي سُلْطَانِهِ وَ الْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَ الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَ الْمُسَلِّمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَ مِمَّنْ لَا حَاجَةَ لَهُ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ أَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ السُّوءَ وَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ وَ تُنَجِّي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَاكْشِفْ يَا رَبِّ الضُّرَّ عَنْ وَلِيِّكَ وَ اجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَنَقِ وَ الْغَيْظِ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِذْنِي وَ أَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.[۲۸]

[۲۸]- كمال الدين و تمام النعمة: ج ۲ - ص ۵۱۲.

«آقا! تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟»

وقت است که از چهره خود، پرده گشایی
«تا با تو بگویم غم شب‌های جدایی»

اسپندم و در تاب و تب از آتش هجران
«چون عودم و از سوختنم نیست رهایی»

«من در قفس بال و پر خویش اسیرم»
ای کاش تو یک بار به بالین من آیی!

در بنده‌نوازی و بزرگی تو، شک نیست
من، خوب نیاموختم آداب گدایی

عمری است که ما منتظر آمدنت، نه
تو منتظر لحظه برگشتن مایی

می‌خواستم از ماتم دل، با تو بگویم
از یاد رود ماتم و دل، چون تو بیایی

امشب شده‌ای زائر آن تربت پنهان؟
یا زائر دل‌سوخته کرب‌وبلایی؟

ای پرسش بی‌پاسخ هر جمعه عشاق!
آقا! تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟

(یوسف رحیمی)

دعا در غیبت قائم (علیه السّلام)

ابو علیّ گوید: این دعا را شیخ ابو جعفر عمریّ برای من املا فرمود و امر کرد که آن را بخوانم و آن دعای غیبت قائم علیه السّلام است:

بار الها! خود را به من معرّفی کن که اگر خودت را به من معرّفی نکنی پیامبرت را نشناسم، بار الها پیامبرت را به من معرّفی کن که اگر پیامبرت را به من معرّفی نکنی حجّتت را نشناسم، بار الها حجّتت را به من معرّفی کن که اگر حجّتت را به من معرّفی نکنی از دین خود گمراه شوم، بار الها مرا به مرگ جاهلیّت نمیران و قلبم را پس از هدایت منحرف مساز، بار الها همچنان که مرا به ولایت والیان مفترض الطاعه امر خود پس از رسولت هدایت کردی و من نیز ولایت آنان را پذیرفتم یعنی امیر المؤمنین و حسن و حسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و حسن و حجّت قائم مهدیّ- صلوات اللّه علیهم اجمعین- بار الها! مرا بر دین خود استوار بدار و مرا به طاعت خود بدار و قلبم را برای ولیّ امرت نرم کن و مرا از آنچه خلق را بدان امتحان می‌کنی سلامت بدار و مرا در اطاعت ولیّ امرت استوار کن ولی امری که او را از چشمان خلایق مستور ساختی و با اذن تو از مردمان غایب گردید و تنها امر تو را انتظار می‌برد و تو هنگامی را که صلاح امر ولیّت در آن است بی‌تعلّم می‌دانی و به ظهور امر او فرمان می‌دهی و او را هویدا می‌سازی، پس مرا بر آن شکیبا ساز که تعجیل آنچه را که به تأخیر انداختی نخواهم و تأخیر آنچه را که معجّل ساختی نطلبم و از مستورت پرده- برداری، و از مکتومت تفحّص، و در تدبیرت منازعه ننمایم و چون و چرا نکنم و نگویم چرا ولیّ امرت ظهور نمی‌کند در حالی که زمین از جور آکنده شده است.

و همه امورم را به تو تفویض می‌کنم.

بار الها! از تو می‌خواهم که ولیّ امرت را در حالی که ظاهر است و امر تو را جاری می‌سازد به من بنمایانی و من می‌دانم که سلطان و قدرت و برهان و حجّت و مشیّت و اراده و توانایی و نیرو از آن توست، پس من و جمیع مؤمنین را بدان موفّق بدار تا ولیّت را بنگریم در حالی که گفتارش ظاهر و دلالتش واضح است و هادی و شافی از ضلالت و جهالت است. ای خدای من! مشاهد وی را ظاهر ساز و قواعدش را تثبیت کن و ما را از کسانی قرار بده که چشمشان به دیدار او روشن شود و ما را به خدمت او درآور و بر ملّت او بمیران و همراه او محشور ساز.

بار الها! او را از شرّ جمیع مخلوقات مصون دار و او را از مقابل و پشت و راست و چپ و بالا و پائین حافظ باش که آن را که تو حافظ باشی ضایع نشود و رسول و وصیّ رسولت را نگاهبان باش.

«بیا که آینه روزگار، زنگاری است»

بیا که آینه روزگار، زنگاری است
بیا که زخم زبان‌های دوستان، کاری است

به انتظار نشستن، در این زمانه یأس
برای منتظران، چاره نیست، ناچاری است

به ما مخند، اگر شعرهای ساده ما
قبول طبع شما نیست، کوچه‌بازاری است

چه قاب‌ها و چه تندیس‌های زرینی
گرفته‌ایم به نامت که کنج انباری است!

نیامدی که کپرهای ما کلنگی بود
کنون بیا که بناهایمان طلاکاری است

به این خوشیم که یک شب، به‌نامتان شادیم
تمام سال اگر کارمان عزاداری است

نه این که جمعه فقط، صبح زود بیداراند
که کار منتظرانت، همیشه بیداری است

به قول خواجه ما، در هوای طره تو
«چه جای دم زدن نافه‌های تاتاری است؟!»

(سعید بیابانکی)

بار الها! عمر او را طولانی کن و بر اجلش بیفزا و او را بر اموری که والی ساختی و حفظش را از وی درخواست کردی کمک کن و کرامتت را بر وی بیفزا که او هادی و مهتدی و قائم مهدی است و طاهر تقیّ نقیّ زکیّ رضیّ مرضیّ و صابر مجتهد شکور است.

بار الها! به واسطه غیبت طولانیش و بی‌خبری ما از او یقین ما را سلب مکن و یاد و انتظار و ایمان و قوّت یقین ما را در ظهورش و دعا و درود ما را بر او از خاطر ما مبر تا به غایتی که طول غیبتش در ظهور و قیامش ما را ناامید نسازد و یقین ما در این باب مانند یقین ما در قیام و قرآن رسولت باشد و قلوب ما را بر ایمان به او تقویت کن تا به غایتی که ما را به دست او بر منهاج هدایت و حجّت کبری و طریقه وسطی سالک سازی و ما را بر طاعت او نیرومند کن و بر پیروی او استوار دار و در حزب و اعوان و انصار و خرسندان از افعالش قرار بده و آن را در حیات و هنگام وفات ما از ما مگیر تا هنگام مرگ شکّ‌کننده و پیمان- شکننده و مرتاب و مکذّب نباشیم.

بار الها! فرج او را نزدیک ساز و او را با نصرت مؤیّد کن و یاورانش را یاری نما و خوارکنندگانش را خوار ساز و ناصب و مکذّب او را هلاک کن و به واسطه او حقّ را ظاهر ساز و باطل را بمیران و بندگان مؤمنت را از خواری نجات بده و بلاد را آبادان کن و جبابره کفر را بکش و سران ضلالت را درهم شکن و جبّاران و کافران را خوار ساز و منافقین و پیمان‌شکنان و همه مخالفان و ملحدان را در شرق و غرب و برّ و بحر و دشت و کوهسار نابود ساز تا به غایتی که احدی از ایشان و اثری از آثار آنها را باقی نگذاری و بلاد خود را از وجود آنها پاک سازی و سینه بندگانت را تشفّی ده و دین محوشده خودت را تجدید کن و احکام تبدیل شده و سنن تغییر یافته خود را اصلاح کن تا به او و دست او دین تو عودت کند در حالی که با طراوت و جدید و صحیح و عاری از کژی و بدعت باشد تا شعله‌های کفر را با عدلش خاموش سازی که او بنده تو است و او را برای خودت برگزیدی و برای یاری پیامبرت پسندیدی و به واسطه علمت انتخاب نمودی و از گناهان بازداشتی و از عیوب مبرّا کردی و بر غیوب مطّلع ساختی و بر او نعمت ارزانی داشتی و از پلیدی طاهر و از ناپاکی پاکیزه ساختی.

بار الها! بر او و بر پدران امام و طاهرش و همچنین بر شیعیان برگزیده آنان درود فرست و آنها را به آمال خودشان برسان و این را از ناحیه ما خالص از هر گونه شکّ و شبهه و ریا و سمعه قرار بده تا به غایتی که غیر تو را نخواهیم و جز وجه تو را نجوئیم.

بار الها! به درگاه تو از فقدان پیامبر و غیبت ولیّ خود و سختی زمانه و وقوع فتنه‌ها و چیرگی دشمنان و کثرت دشمنان و کمی عددمان شکایت می‌کنیم.

بار الها! با فتح عاجل و نصرت عزّتمند خود و امام عادلی که ظاهر می‌سازی فرج را برسان اله الحق ربّ العالمین.

دل چشم‌انتظاری دارم و بس!»

نگاه بی‌قراری دارم و بس!

امید نوبهاری دارم و بس!

در این دنیای از تو دور مانده

دل چشم‌انتظاری دارم و بس!

(سید حبیب نظاری)

بار الها! از تو مسألت می‌کنیم که به ولیّ خود اذن دهی تا عدل تو را در میان بندگانت ظاهر سازد و دشمنانت را در بلادت بکشد تا به غایتی که ای خدای من! برای ستم ستونی نماند جز آنکه آن را درشکنی و بنایی نماند جز آنکه آن را نابود سازی و هیچ نیرویی نماند مگر آنکه آن را سست کنی و رکنی نماند مگر آنکه آن را نابود سازی و هیچ حدّی نباشد جز آنکه آن را شکست دهی و سلاحی نماند مگر آنکه آن را از کار بیندازی و پرچمی نباشد جز آنکه آن را سرنگون کنی و شجاعی نباشد مگر آنکه او را بکشی و لشکری نماند جز آنکه آن را خوار سازی و سنگ خودت را بر فرق سر آنان بینداز و شمشیر قاطع خود را بر آنها فرود آور و بأس خودت را که از قوم مجرم بازنگردد بر ایشان ببار و به دست ولیّ خود و بندگان مؤمن خود دشمنان خود و رسولت را عذاب کن.

بار الها! از ولیّ و حجّت خودت در زمین هراس دشمنش را کفایت کن و با کسی که با او کید کند کید کن و با کسی که با او مکر کند مکر کن و مدار بدی را بر کسی قرار ده که بدی وی را بخواهد و مادّه آنها را از ایشان ببر و هراس وی را در قلوب آنها بیفکن و گامهایشان را بلرزان و آشکارا و ناگهانی آنها را بگیر و عقوبتت را بر ایشان جاری ساز و در میان بندگانت خوار کن و در میان بلادت ملعون ساز و در درک اسفل جای ده و در محاصره شدیدترین عذاب خود درآور و آتشت را لا ینقطع به آنها برسان و قبور اموات آنها را مملوّ از آتش کن و آتش سوزان خود را از آنها دریغ مدار، که آنها نماز را ضایع ساخته و پیروی شهوات کرده و بندگانت را خوار ساخته‌اند.
بار الها! به واسطه ولیّت قرآن را زنده کن و نور سرمدی خویش را که ظلمتی در آن نیست بما بنما و به واسطه او قلوب مرده را زنده کن و دلهای پرکینه را شفا بخش و آراء مختلفه را بر محور حقّ گرد آور و حدود معطّله و احکام مهمله را اقامه کن تا به غایتی که حقّی باقی نماند جز آنکه آن را ظاهر سازد و عدلی نباشد جز آنکه آن را شکوفا کند، و ای خدای من! ما را از اعوان و تقویت‌کنندگان سلطنت و فرمانبرداران دستورات و خشنودان از افعال و تسلیم‌کنندگان احکامش قرار ده و از کسانی که هیچ حاجتی برای او به تقیّه کردن از آنها نباشد، ای خدای من! تو کسی هستی که سوء را برطرف می‌کنی و آن هنگام که مضطرّ تو را بخواند اجابت کنی و از بلای عظیم نجات بخشی، ای خدای من ضرر را از ولیّت برطرف ساز و همچنان که برای او تضمین کردی او را خلیفه در زمین قرار ده.

بار الها! مرا از دشمنان و اعداء آل محمّد مگردان و مرا از اهل غیظ و غضب بر آل محمّد قرار مده که من از آن به تو پناه می‌برم پس به من پناه ده و می‌خواهم به جوار تو درآیم پس مرا در جوار خود درآور.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و مرا به واسطه آنها در دنیا و آخرت رستگار ساز و از مقرّبین قرار بده.[۲۹]

[۲۹]- کمال الدین؛ ترجمه پهلوان: ج ۲ - ص ۲۸۷.

«از ناز چشم‌های تو، اصلاً بعید نیست»

این هفته هم گذشت، تو اما نیامدی
خورشید خانواده زهرا [علیها السلام]! نیامدی

از جاده همیشه چشم‌انتظارها
ای آخرین مسافر دنیا! نیامدی

صبحی کنار جاده تو را منتظر شدیم
اما غروب آمد و آقا! نیامدی

از ناز چشم‌های تو، اصلاً بعید نیست
شاید که آمدی گذر ما، نیامدی!

امروزمان که رفت، چه خاکی به سر کنیم
آقای من! اگر زد و فردا نیامدی؟

فرصت بهانه‌ای است که پاکیزه‌تر شویم
تا روبه‌رویمان نشدی، تا نیامدی

یابن الحسن [علیکما السلام] بیای قنوتم، وظیفه است
دیگر به ما چه، آمده‌ای، یا نیامدی

(علی‌اکبر لطیفیان)

جای‌گاه ایران در هندسه ظهور حضرت حجت (علیه السلام)

در خصوص اشاره مستقیم آیات و روایات به «حضور مردم ایران در میان سپاهیان یاور امام زمان (ارواحنا فداه) در زمان ظهور»، هنگامی که نشانی‌های زیر را دنبال می‌کنیم، در می‌یابیم که احادیث ذیل ۲ آیه مذکور، مدعای مطرح‌شده را تأیید می‌کنند:

۱- آیه ۳۸ سوره محمّد [صلی الله علیه و آله و سلم].

۲- آیات ۲ و ۳ سوره جمعه.

همان‌گونه که معروف است؛ در زمینه وقوع تمام علائم ظهور، امکان بدا وجود دارد و تنها مطلب حتمی الوقوع، اصل آن است که قطعاً روی می‌دهد.

در روایات گوناگون، شمار رزمندگان لشگر حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) به تفصیل شهرها و امکنه مختلف، ذکر شده است که امکان دارد شامل حال بدا گردد.

بدا عبارت است از کار تازه‌ای که خداوند متعال، اراده می‌کند که اتفاق بیفتد؛ در حالی که قبلاً در مشیت، خلاف آن وجود داشت.

امید است در آن دوران طلایی بتوانیم خدمت‌گزار ایشان باشیم و آن حضرت را یاری نماییم.

[اللهم] وَ صَلِّ عَلَى الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ ... اللَّهُمَّ أَحْيِ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَ زَيِّنْ بِطُولِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَکَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّکَ حَتَّى لَايَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الْمَقْبُولِينَ فِي زُمْرَةِ أَوْلِيَائِهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِين.[۳۰]

... اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى خَاتَمِهِمْ وَ قَائِمِهِمْ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِمِهِمْ وَ أَدْرِکْ بِنَا أَيَّامَهُ وَ ظُهُورَهُ وَ قِيَامَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ اقْرُنْ ثَارَنَا بِثَارِهِ وَ اکْتُبْنَا فِي أَعْوَانِهِ وَ خُلَصَائِهِ وَ أَحْيِنَا فِي دَوْلَتِهِ نَاعِمِينَ وَ بِصُحْبَتِهِ غَانِمِينَ وَ بِحَقِّهِ قَائِمِينَ وَ مِنَ السُّوءِ سَالِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِين.[۳۱]

---

[۳۰]- من لایحضره الفقیه: ج ۲ - ص ۵۷۴.

[۳۱]- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج ۲ - ص ۸۴۳.

«چه بغض‌ها که در گلو، رسوب شد، نیامدی!»

چه روزها که یک به یک، غروب شد، نیامدی!
چه بغض‌ها که در گلو، رسوب شد، نیامدی!

خلیل آتشین سخن! تبر به دوش بت‌شکن!
خدای ما دوباره سنگ و چوب شد، نیامدی

برای ما که خسته‌ایم و دل‌شکسته‌ایم، نه
برای عده‌ای، ولی چه خوب شد، نیامدی!

تمام طول هفته را در انتظار جمعه‌ام
دوباره صبح، ظهر، نه؛ غروب شد، نیامدی

(مهدی جهان‌دار)

سوره محمّد [صلی الله علیه و آله و سلم] **ـ آیه ۳۸:**

ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللهِ

فَمِنْكُمْ مَنْ یَبْخَلُ

وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ

وَ اللهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ

وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَكُمْ ثُمَّ لایَكُونُوا أَمْثالَكُمْ ❊

آری؛ شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید،

بعضی از شما بخل می‌ورزند

و هرکس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است

و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید

و هرگاه سرپیچی کنید،

خداوند گروه دیگری را به‌جای شما می‌آورد،

پس آن‌ها مانند شما نخواهند بود [و سخاوت‌مندانه در راه خدا انفاق می‌کنند.]

«که گفت: «زود می‌رسی»؟ چه دیر، زود می‌شود!»

خزان ز راه می‌رسد، جوانه پیر می‌شود
نَفَس چه زود می‌رود! بیا که دیر می‌شود

شب است و باد می‌وزد، چه‌گونه صبح می‌کنی؟
دلم چه شور می‌زند! به غم اسیر می‌شود

چه راه‌ها که بی عبور تو، غبار می‌خورد!
چه دشت‌ها که بی حضور تو، کویر می‌شود!

همیشه در تخیلم، ز شوقِ وصل، خُرّمم
نگو ز هجر با دلم، بهانه‌گیر می‌شود

اگر نیایی ای بهار آرزوی فاطمه!
مرام تازیانه، خدشه‌ناپذیر می‌شود

که گفت: «زود می‌رسی»؟ چه دیر، زود می‌شود!
نَفَس نمانده، زود نیست؟! بیا که دیر می‌شود ...

(حسین بیابانی)

عن الرّسول (صلی الله علیه و آله و سلم):

روی أَبُوهُرَيْرَهْ أَنَّ نَاساً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) قَالُوا:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فِی كِتَابِهِ؟

-وَ كَانَ سَلْمَانُ (رحمة الله علیه) إِلَی جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)ـ

فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَی فَخِذِ سَلْمَانَ (رحمة الله علیه) فَقَالَ:

هَذَا وَ قَوْمُهُ وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِس[۳۲].

از پیام‌بر اکرم (درود خدا بر ایشان و خاندان گرامی‌شان باد):

ابوهریره گوید: چند تن از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند:

ای رسول خدا! آنان که خدا در قرآنش یاد کرده، چه کسانی هستند؟

-در حالی که سلمان (مهربانی خدا بر او باد) در کنار رسول خدا (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) نشسته بود.-

آن حضرت، دست بر ران او زد و فرمود:

این شخص و تبار او. سوگند به آن که جانم به دست او است، اگر ایمان، آویزان به ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس (کشور ایران) آن را بر می‌گیرند.

[۳۲]- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام): ج ۱۴ - ص ۳۹۰، بحارالأنوار: ج ۲۲ – ص ۵۲ و ج ۶۴ – ص ۱۶۸، تفسیر صافی: ج ۵ – ص ۳۲ و تفسیر نورالثقلین: ج ۵ – ص ۴۶.

«بی‌رؤیت روی او بلاتکلیفم»

بی‌تاب‌تر از جان پریشان در شب
بی‌خواب‌تر از گردش هذیان بر لب

بی‌رؤیت روی او بلاتکلیفم
مثل گل آفتاب‌گردان در شب!

(محمدمهدی سیار)

سوره الجمعة: آیات ۲ و ۳:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ

یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ

وَ یُزَکِّیهِمْ

وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ

وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ ❋

وَ آخَرِینَ مِنْهُمْ لَمّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ❋

او کسی است که در میان جمعیّت درس‌نخوانده پیام‌بری از خودشان برانگیخت

که آیاتش را بر آن‌ها بخواند

و آن‌ها را تزکیّه کند

و به آنان کتاب قرآن و حکمت بیاموزد،

هرچند پیش از آن، در گم‌راهی آشکاری بودند. ❋

و [هم‌چنین آن حضرت] پیام‌بر است بر گروه دیگری که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند

و او توانا و حکیم است.

«درون سینه ما، عشق یخ زده، آقا!»

تمام راه ظهور تو، با گنه بستم
دروغ گفته‌ام آقا! که منتظر هستم

کسی به فکر شما نیست، راست می‌گویم
«دعا برای تو» بازی است، راست می‌گویم

اگر چه شهر، برای شما چراغان است
برای کشتن تو، نیزه هم، فراوان است

من از سرودن شعر ظهور می‌ترسم
دوباره بیعت و بعدش عبور می‌ترسم

من از سیاهی شب‌های تار می‌گویم
من از خزان شدن این بهار می‌گویم

درون سینه ما، عشق یخ زده، آقا!
تمام مزرعه‌هامان، ملخ زده آقا!

کسی که با تو بماند، به‌جانت آقا! نیست
برای آمدن، این جمعه هم، مهیا نیست

(سید امیرحسین میرحسینی)

أنَّ النَّبِیَّ (صلی الله علیه و آله و سلم) قَرَأَ هَذِهِ الْآیَهْ، فَقِیلَ لَه: مَنْ هَؤُلَاءِ؟

فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی کَتِفِ سَلْمَانَ (رحمهٔ الله علیه) وَ قَالَ:

لَوْ کَانَ الدِّینُ فَی الثُّرَیَّا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ[۳۳].

پیامبر (درود خداوند بر ایشان و خاندانشان باد) این آیه را تلاوت فرمودند.

به آن حضرت عرض شد: این‌ها چه کسانی هستند؟

ایشان دستش را بر دوش سلمان (مهربانی خدا بر او باد) نهادند و فرمودند:

اگر دین در ثریّا باشد، مردانی از این جماعت، به آن می‌رسند.

هم‌چنین روایت ذیل:

عن الباقر (علیه السلام):

هُمُ الْأَعَاجِمُ وَ مَنْ لَایَتَکَلَّمُ بِلُغَهْ الْعَرَب فَإنَّ النَّبیَّ (صلی الله علیه و آله و سلم) مَبْعُوثٌ إلی مَنُ شاهَدَهُ وَ إلی مَنْ بَعْدَهُمْ مِنَ الْعَجَمِ وَ الْعَرَبِ[۳۴].

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

آن‌ها عجم‌ها و کسانی که به زبان عربی سخن نمی‌گویند، هستند؛ چون پیامبر (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) به‌سوی کسانی که او را دیده‌اند و آنان که بعد از ایشان هستند از عجم و عرب، مبعوث شده است.

---

[۳۳]- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام): ج ۱۶ – ص ۲۵۲، بحارالأنوار: ج ۱۶ – ص ۳۱۰ و تفسیر نورالثقلین.

[۳۴]- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام): ج ۱۶ – ص ۲۵۲، بحارالأنوار: ج ۱۶ – ص ۳۱۰، تفسیر صافی: ج ۵ – ص ۱۷۳ و تفسیر نورالثقلین: ج ۵ – ص ۳۲۳.

«من دل ندادم تا که ... روزی پس بگیرم»

پایان شب‌های بلند انتظاری
آیا برای آمدن، میلی نداری؟

من نذر کردم خاک پایت را ببوسم
آیا سر این بنده، منت می‌گذاری؟

من قبل از این‌ها، این همه ویران نبودم
آباد بود این خانه ما، روزگاری

من دل ندادم تا که ... روزی پس بگیرم
می‌خواستم پیشت بماند یادگاری

تا این که دل‌ها، بوی سجاده بگیرند
باید بیایی و کمی تربت بیاری

یک روز می‌آیی و تا روز قیامت
ما را به آغوش محرم می‌سپاری

یک هفته دیگر، دل آواره من
باید بسازد با فقیری، با نداری

(علی‌اکبر لطیفیان)

گزیده‌هایی عبرت‌آموز از کتاب «ما سمعت ممّن رأیت»[۳۵]

«ما سَمِعْتُ ممّن رأیتُ» عنوان کتابی در زمینه تاریخ شفاهی حوزه است که به‌وسیله خطیب شهیر خراسان، آقای حاج سیّد مجتبی بحرینی به رشته تحریر درآمده و تاکنون ۲ مجلّد از آن منتشر گردیده است.

نویسنده این کتاب، سابقهٔ نگارش و نشر ۶۰ جلد کتاب را در کارنامه‌اش دارد که در چند سلسله منشورات گران‌مایه، جای گرفته‌اند:

۱- مجموعه مهدویت در ۲۵ دفتر،

۲- مجموعه زیارت آل یاسین در ۴ دفتر،

۳- مجموعه مشاهد مشرفه در ۱۲ دفتر،

٤- مجموعه جهان دیگر (معاد) در ۱۲ دفتر،

٥- مجموعه آشنایی با تفاسیر و مفسران در ۴ دفتر و ...

این کتاب‌ها، همه خوش‌خوان هستند و جنبه ترویجی دارند. هم‌چنین ابتکارات نگارشی آن‌ها، امروزه به کار می‌آیند.

ولی کتاب «ما سمعت ممن رأیت» گونه‌ای دیگر است. کتابی است که با ظاهر کشکولی خود، سفره‌ای متنوع و گسترده برای تمام اهل تحقیق گسترده است.

---

[۳۵]- انتخاب و تدوین: علی قنبری بیدگلی. ما سمعتُ ممّن رأیتُ (ج ۱)، سیّد مجتبی بحرینی، مشهد، آفتاب عالم‌تاب، طبع دوم، ۱۳۹۵ ه ش، ۶۵۰ ص.

«عاشقان را صبور خواهد کرد»

عاقبت او ظهور خواهد کرد
خاک را غرق نور خواهد کرد

روزی از این کویر، این برهوت
ابر رحمت، عبور خواهد کرد

دل ما را که خشک و پژمرده است
هم‌چو باغ بلور خواهد کرد

آه می‌آید او که لب‌خندش
عاشقان را صبور خواهد کرد

سینه‌ها را ز کینه خواهد شست
غصه‌ها را به دور خواهد کرد

آه سوگند می‌خورم ای دل!
عاقبت او ظهور خواهد کرد

در این کتاب، صدها نکته از ده‌ها فرد شاخص (عالم، شاعر، خطیب، مرجع، کاسب، تاجر و غیره) نقل شده که نویسنده، خود از آنان، خاطرات را شنیده و در شصت و چهارمین سال عمرش، به تدوین آن پرداخته است.

غالب این شنیده‌ها را در منابع چاپ‌شده نمی‌توان یافت. لذا مسموعاتی این‌چنین، فراز و فرودهایی جذاب دارند.

اسلوب نگارش کتاب نام‌برده، بدین ترتیب است که نویسنده، هر فصلی را به یک راوی اختصاص داده، از زبان وی، حکایات و نکاتی را در شرح احوال بزرگان علم و دین، رؤیاهای صادقه و مانند آن نقل می‌کند.

روات نیز اغلب از مراجع تقلید، روحانیت معزز شیعه، یا گاه از کسبه و مؤمنان هستند.

مطالب از ۵۸ تن در ۵۰۰ صفحه نقل شده و یک بخش پایانی دارد با عنوان «دیگران» که شامل سرگذشت‌هایی است که ۳۴ تن دیگر بازگو کرده‌اند و ۱۵۰ صفحه دارد.

همت نگارنده قابل تقدیر است که این پراکنده‌های گریزپا را به بند نگارش کشیده و به دیگران سپرده است.

«ساعات خوب زندگی‌ام، در حرم گذشت»

ساعات عمر من، همگی غرق غم گذشت
دست مرا بگیر که آب از سرم گذشت

مانند مرده‌ای متحرک شدم، بیا
بی‌تو تمام زندگی‌ام در عدم گذشت

می‌خواستم که وقف تو باشم تمام عمر
دنیا خلاف آن‌چه که می‌خواستم گذشت

دنیا که هیچ، جرعه آبی که خورده‌ام
از راه حلق تشنه من، مثل سم گذشت!

بعد از تو، هیچ رنگ تغزل ندیده‌ایم
از خیر شعر گفتن، حتی قلم گذشت

تا کی غروب جمعه ببینم که مادرم
یک گوشه بغض کرده که این جمعه هم گذشت؟!

مولا شمار درد دلم، بی‌نهایت است
تعداد درد من، به‌خدا از رقم گذشت

حالا برای لحظه‌ای آرام می‌شوم
ساعات خوب زندگی‌ام، در حرم گذشت

(سید حمیدرضا برقعی)

خاطره۱-

حاج رضا ایروانی:

«یکی از رفقای من می‌خواست مکّه مشرّف شود.

حساب سالش را پیش یکی از وکلای آیۀ الله بروجردی [برد] ... و نامه‌ای برای ایشان نوشت و کسب تکلیف کرد.

عنوان نامه را با آیۀ الله العظمی نوشته بود.

ایشان در جواب نامه نوشتند: امروز آیۀ الله العظمی، فقط امام زمان (علیه السّلام) است، دیگر این‌گونه ننویسید.»[۳۶]

خاطره ۲-

حاج حسین بهی:

نقل کردند: وقتی رساله آیۀ الله خوانساری چاپ شد، پشت آن نوشته بودند: «آیۀ الله العظمی».

ایشان آن قدر عصبانی شدند [...] و دستور دادند جلد تمام رساله‌ها را عوض کنند، فقط آیۀ الله بنویسند و گفتند:

«آیۀ الله العظمی، فقط امیرالمؤمنین [علی] (علیه السّلام) است.»[۳۷]

---

[۳۶]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۴۸.

[۳۷]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ - ص ۶۳.

« تحمّل می‌کنم، هرچند سخت است!»

تمام عمر بی‌لب‌خند؟ ... سخت است!

به لب‌خند خودت سوگند، سخت است!

برای دیدنت تا جمعهٔ بعد

تحمّل می‌کنم، هرچند سخت است!

(سید حبیب نظاری)

خاطره ۳-

سیّد رضا رضوی طوسی:

«اوائلی که مرحوم آیۀ الله بروجردی، [به] قم مشرّف شده بودند، در منزل، اقامه جماعت می‌نمودند.

شبی خدمتشان بودیم و بعد از نماز، صحبت مسأله‌ای شد که در أنیس المقلّدین، این‌طور نوشته‌اید.

به حاج احمد گفتند: کتاب را بیاور.

وقتی آورد، اتفاقاً پشت کتاب، عکس ایشان را چاپ کرده بودند. تا کتاب را گذاردند جلوی ایشان، دادشان بلند شد.

چون وقتی عصبانی می‌شدند، جیغ‌های عجیبی می‌کشیدند. [گفتند]: کی این غلط را کرده است؟

گویا [همان شب] تب کردند و نتوانستند فردا[یش به سر کلاس] درس بیایند.»[۳۸]

خاطره ۴-

شیخ محمّدجواد خندق‌آبادی:

«روزی در مجلس درس، آقایان طلّاب را نصیحت می‌کردند و می‌فرمودند:

آقایان برای روزی که من مبتلای به آن هستم، درس نخوانند، هیچ مالک اوقاتم نیستم، تا قلم به دست می‌گیرم چیزی بنویسم، حاج احمد وارد می‌شود با مریدهایش، چه‌کار دارند؟ پول آورده‌اند. آخر عمر کارمان شده صرّافی! ...»[۳۹]

---

[۳۸]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ - ص ۱۸۳.

[۳۹]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۱۳۲.

«بماند بین ما این رازها، بینی و بین الله!»

نمازم را قضا کرده تماشا کردنت ای ماه!
بماند بین ما این رازها، بینی و بین الله!

من استغفار کردم از نگاه تو، نمی‌دانم ...
«اجابت می‌شود این توبه کردن‌های با اکراه؟»

برای من، نگاه تو، فقط مانند آن لحظه است
همان لحظه که بیتی ناگهانی می‌رسد از راه

و شاید من، سر از کاخ عزیزی در می‌آوردم
اگر تشخیص می‌دادم چو یوسف راه را از چاه

(سید حمیدرضا برقعی)

خاطره ۵-

شیخ ذبیح الله ذبیحی قوچانی:

«مرحوم حاج شیخ علی‌محمّد بروجردی نقل می‌کرد: یک وقتی به حرم حضرت امیرالمؤمنین [علی] (علیه‌السّلام) رفتم. پس از فراغت از زیارت، برای نماز در خود حرم مطهّر جا نبود، لذا آمدم داخل رواق، مشغول نماز شدم.

یک دیوانه رسمی بود در نجف که همه او را می‌شناختند. از درِ رواق وارد شد. در مقابل من ایستاد و نگاهی به من کرد. گفت: نماز بی‌وضو!

فکر کردم، دیدم وضو ندارم.»[۴۰]

خاطره ۶-

سیّد مرتضی رضوی کشمیری:

«مرحوم جدّمان وقتی از دنیا رفت، حدود پنجاه و چند سالشان بود. وقتی در سامرّا خدمت مرحوم میرزای شیرازی بودند، مرحوم آقا سید اسماعیل صدر -که هم‌بحث و رفیق ایشان بوده- به ایشان می‌گوید: خبر خوشی برای شما دارم. می‌گویند: چه خبری؟ می‌گوید: میرزا می‌خواهد دخترش را به شما بدهد.

مرحوم جدّمان، فوراً کتاب‌هایشان را جمع می‌کنند و به نجف می‌آیند! وقتی از ایشان ... [علت] را سؤال می‌کنند، می‌گویند: خوف الشهرة.»[۴۱]

---

[۴۰]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۱۵۷.

[۴۱]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۲۰۲.

«ای نگهت خاست‌گه آفتاب!»

خبر آمد؛ خبری در راه است
سرخوش آن دل که از آن آگاه است

شاید این جمعه بیاید، شاید!
پرده از چهره گشاید، شاید!

دست‌افشان پای‌کوبان می‌روم
بر در سلطان خوبان می‌روم

می‌روم بار دگر، مستم کند
بی سر و بی پا و بی دستم کند

می‌روم کز خویشتن بیرون شوم
در پی لیلارخی، مجنون شوم

هر که نشناسد امام خویش را
بر که بسپارد زمام خویش را؟

با همه لحن خوش آوایی‌ام
در به در کوچه تنهایی‌ام

ای دو سه تا کوچه ز ما دورتر!
نغمه تو از همه پرشورتر

کاش که این فاصله را کم کنی!
محنت این قافله را کم کنی

کاش که همسایه ما می‌شدی!
مایه آسایه ما می‌شدی

هر که به دیدار تو نایل شود
یک‌شبه، حلال مسایل شود

دوش مرا حال خوشی دست داد
سینه ما را عطشی دست داد

خاطره ۷-

شیخ محمّدصادق سعیدی کاشمری:

«یهود به آیات قرآن در سوره طه که در آن‌ها ذکر سامری شده اشکال کردند.

[...] که سامری منسوب به سامره است و سامره یکی از بلاد یهود است که حدود ۲۰۰، تا ۲۵۰ سال بعد از [حضرت] موسی (علیه السّلام) ساخته شده، چه‌گونه قرآن سامری در زمان [حضرت] موسی [علیه السلام] را به آن شهر نسبت داده [است]؟!

این اشکال را برای مصر و الأزهر فرستادند و آنها در جواب ماندند؛

[بالاخره] دست به دامن حوزه نجف شدند.

مرد این میدان، جز مرحوم «شیخ جواد بلاغی» کسی [دیگر] نبود. او بود که در این امور تخصّص داشت!

وقتی اشکال به او عرضه شد در فکر فرو رفت که باید ریشه کلمه سامری را در زبان عبری فهمید. لذا از نجف به شهر سامرّاء -که جمع زیادی یهودی در آن زندگی می‌کردند- آمد.

خود را از لباس [روحانیت شیعه] خلع کرد و به زیّ یهود در آمد و در محلّه یهودی‌نشین، به عنوان یک یهودیِ پناهنده جا گرفت.

چون یهود الفباء عبری را به غیر یهود تعلیم نمی‌دهند.

... [در واقع] بسیاری از اسرار آن‌ها در گرو این الفباء عبری ... و هنوز هم چنین است!

آزمایش‌های متعدّدی روی او انجام دادند و مطمئن شدند که [وی] از خود آن‌ها است!

نام تو بردم، لبم آتش گرفت
شعله به دامان سیاوش گرفت

نام تو آرامه جان من است
نامه تو، خط امان من است

ای نگهت خاست‌گه آفتاب!
بر من ظلمت‌زده، یک شب بتاب

پرده برانداز ز چشم ترم
تا بتوانم به رخت بنگرم

ای نفست یار و مددکار ما!
کی و کجا وعده دیدار ما؟

دل مست‌مندم ای جان! به لبت نیاز دارد
به هوای دیدن تو، هوس حجاز دارد

به مکه آمدم ای عشق! تا تو را بینم
تویی که نقطه عطفی به اوج آیینم

کدام گوشه مشعر، کدام کنج منا
به شوق وصل تو در انتظار بنشینم؟

ای زلیخا! دست از دامان یوسف باز کش
تا صبا پیراهنش را سوی کنعان آورد

ببوسم خاک پاک جمکران را
تجلی‌خانه پیغمبران را

خبر آمد خبری در راه است
سرخوش آن دل که از آن آگاه است

(مرحوم محمدرضا آقاسی)

و هر چه می‌پرسیدند، مانند یک یهودی دوآتشه جواب می‌گفت.

مرحوم بلاغی، ۳ سال در میان آن‌ها ماند، تا الفباء عبری را کامل آموخت و به صرف و نحو و گرامر زبان عبری آشنا شد.

[یهودیان] یک‌مرتبه دیدند از این آقای یهودی، هیچ خطّ و خبری نیست و [ایشان] سر از نجف درآورد!

[...] و در جواب این سؤال یهود، رساله‌ای نوشت و تحقیق کرد ...

معلوم شد که سامری از ریشه «بنی‌شمرون» است و منسوب به آن خاندان است که یکی از اسباط دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل هستند و ارتباط سین و شین را در زبان عبری و سایر مسائل روشن کرد و برای الأزهر فرستاد و آن‌ها هم از حوزه نجف تشکّر کردند.»[۴۲]

خاطره ۸-

سیّد محمّدجواد علوی بروجردی:

«از آیة الله بروجردی نقل شده که گفته بودند:

می‌خواهم فتوای شلتوت را در کفنم بگذارم؛ چون این کار، در طول تاریخ محقّق نشد،

حتی برای سیّدِ مرتضی هم میسّر نگشت.»[۴۳]

[۴۲]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۲۴۱.
[۴۳]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۳۳۸.

«شهید یوسفستان توام، زلفی پریشان کن»

به پایت ریختم اندوه یک دریا زلالی را
بلور اشک‌ها در کاسه ماه هلالی را

چمن آیینه‌بندان می‌شود صبحی که باز آیی
بهارا! فرش راهت می‌کنم گل‌های قالی را

نگاهت شمع‌آجین می‌کند جان غزالان را
غمت عین‌القضاتی می‌کند عقل غزالی را

چه جامی می‌دهی تنهایی ما را جلال الدین!
بخوان و جلوه‌ای بخشای، این روح جلالی را

شهید یوسفستان توام، زلفی پریشان کن
بخشکان با گل لبخندهایت، خشک‌سالی را

سحر از یاس شد لب‌ریز دل‌های جنوبی‌مان
نسیم نرگست پر کرد ایوان شمالی را

افق‌هایی که خون‌رنگ‌اند، عصر جمعه مایند
تماشا می‌کنم با یاد تو، هر قاب خالی را

کدامین شانه را سر می‌گذارم وقت جان دادن
کدام آیینه، پایانی است این آشفته حالی را؟

تو ناگاهان می‌آیی مثل این ناگاه بی‌فرصت
پذیرا باش از این دل‌تنگ، شعری ارتجالی را

(علی‌رضا قزوه)

خاطره ۹-

میرزا محسن محدّث‌زاده (فرزند شیخ عبّاس قمی):

«بدن مرحوم پدرم آماس کرده بود ...

سیّد ابوالحسن اصفهانی گفته بودند؛ پدرم را برای معالجه به بغداد ببرند.

ولی پدرم مایل نبودند ...

چون می‌ترسیدند در غیر نجف از دنیا بروند و میسّر نشود جنازه را به نجف بیاورند.

یا اگر در کاظمین از دنیا رفتند، ممکن است جسارت باشد جنازه‌شان را به نجف منتقل کنند!»[۴۴]

خاطره ۱۰-

مجتبی اسکندری:

«آقای [حاج شیخ محمّدرضا] جعفری نوشته‌ای دارند که حدود ۵۰ هزار صفحه است؛

راجع به راویانی که عامّه آن‌ها را تضعیف کرده‌اند؛

به‌خاطر نقل فضائل اهل بیت (علیهم‌السّلام) یا مثالب دشمنان آنان!»[۴۵]

---

[۴۴]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۳۷۴.

[۴۵]- ما سمعتُ ممّن رأیتُ: ج ۱ – ص ۶۰۶.

«موعد پاگشای موعود است»

وعده صبح، شام غم فردا است
منشین باد صبح‌دم برخاست

ابر، گوهر به گوش گل آویخت
باد مشاطه، زلف بید آراست

فرودین فرش زمردین گسترد
به گل‌افشان، شکوفه را یاراست

گوش‌وار گل است شبنم صبح
ساقی خاک، چشمه خارا است

آن‌چه زین پیش کام دشمن بود
دوست آمد، ز مقدمش ما را است

آفتاب جمال حق سر زد
زخم تیغ طلایی‌اش کارا است

نور و باران، سپاه جمشیداند
روز مرگ سکندر و دارا است

موعد پاگشای موعود است
غالیه مشک و عنبر سارا است

خط و خالی ملطفه است از دوست
خال و خط گر چه روی زیبا را است

این سحر، یک ستاره رخشا باش
هر که روشن چریکه تارا است

(علی معلم دامغانی)

افق پیش رو و چشم‌انداز آینده

آن‌چه به‌شرط حیات و توفیق، ان شاء الله در آینده و مجلدات آتی کتاب «ستاره دنباله‌دار» خواهد آمد:

۱- انتظار و توقع امام زمان (عجل الله فرجه) از کسانی که دغدغه دین دارند.
۲- برشمردن فضائل اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به‌ویژه امیرالمؤمنین مولا علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها).
۳- إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ...؛ یعنی آن چالش‌گاه‌هایی که پیام‌بر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیش از سایر مسائل، بر امتشان می‌ترسیدند.
٤- علت‌یابی مسائل گوناگون، در سخنان اهل بیت (علیهم السلام)، با واژگانی چون: لِأَنَّ ...
٥- مطرح نمودن مباحث مربوط به شبهات مبتلابه و پاسخ‌گویی به آن‌ها.
٦- آیا شبهات دینی جامعه، بیش‌تر ناظر به کدام موضوعات است؟
۷- چه‌گونه می‌توان به‌وسیله معارف دین، گرهی از زندگی دنیای مردم گشود؟
۸- دین چه‌قدر باعث خوش‌بختی مردم شده است؟
۹- سوء استفاده‌هایی که از دین شده است.
۱۰- دیدگاه دانش‌مندان درباره مهم‌ترین مسائل دینی معاصر.
۱۱- وظیفه دین در دنیای کنونی و هنر بی‌بدیل آن در جامعه جهانی.
۱۲- احیای دین در قرن پیش رو.
۱۳- انتظار جامعه از دین و نهادهای وابسته به آن.
١٤- مهدویت در آخرالزمان.
١٥- بهترین قرائت‌ها از آموزه‌های اسلام.
١٦- آشنایی با حجم عظیم میراث علمی دین.
١٧- آشنایی با کتب احادیث و علما.
١٨- بازخوانی گنجینه باعظمت علمی اسلام در ۱۴ قرن گذشته.
١٩- آسیب‌شناسی آموزش و تبلیغ دین در سده‌های گذشته و به‌ویژه ۵۰ سال اخیر!
۲۰- بهترین شیوه تبلیغ و فراگیر نمودن آموزه‌های دینی.
۲۱- راه‌های جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته متدینان و وظیفه مضاعف ایشان در برابر اسلام در دوران فعلی.
۲۲- سرگذشت دشمنان دین در طول تاریخ و اقدامات آنان و راه‌های خنثی نمودن نقشه‌های دشمنان اسلام.
۲۳- ترجمه روان برخی فرازهای ادعیه مأثور.
٢٤- در دعای جوشن کبیر، به ترتیب چه نام‌هایی برای خدا برشمرده شده است؟
٢٥- اسم‌های دیگر خداوند متعال در ادعیه دیگر چیست؟
٢٦- پرهیز از مراء، ستیزه‌جویی گفتاری.
۲۷- جای‌گاه استغفار در آیین دین‌داری مؤمنان.
۲۸- لعن الهی و چرایی وجوب و ضرورت آن.
۲۹- حقوق متقابل والدین و فرزندان و ناگفته‌هایی از آموزه‌های قرآن و عترت در این باب.
۳۰- عزیزترین و مبغوض‌ترین خلائق نزد پروردگار بلندمرتبه.
۳۱- گریه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) و سوگواری ایام عاشورا.
۳۲- ...

«چه‌قدر حضرت دل! غصه جای ما خوردی!»

چه‌قدر حضرت دل! غصه جای ما خوردی!

چه‌قدر طعن و کنایه برای ما خوردی!

نشسته‌ایم و فقط گریه می‌کنیم آقا!

چه‌قدر خون دل از گریه‌های ما خوردی!

تو هر چه زخم که خورده دلت، نه از اغیار

از این خراب‌دلِ بی‌وفای ما خوردی!

تو در مسیر ظهورت، به هر طرف رفتی

به سدّ محکمی از ادّعای ما خوردی!!

گناه سهم من و گریه قسمت چشمت!

چه‌قدر حضرت دل! غصه جای ما خوردی!!!

(وحید محمدی)

«تو دست گم‌شده‌ها را مگر نمی‌گیری؟!!»

رفیق حادثه‌هایی، به رنگ تقدیری
اسیر ثانیه‌هایی، شبیه زنجیری

در این رسانه دنیا، میان برفک‌ها
نه مانده از تو صدایی، نه مانده تصویری!

رسیده سن حضورت به سن نوح، اما
شمارِ مردم کشتی، نکرده تغییری!

هزار جمعه بی تو، گذشته از عمرم
هزار سال پیاپی، دچار تأخیری!

شبیه کودک زاری شدم که در بازار ...

تو دست گم‌شده‌ها را مگر نمی‌گیری؟!!

(کاظم بهمنی)

«هم‌راه تو، مسیح و تو از او، مسیح‌تر!»

ای آفتاب عشق و عدالت! شتاب کن
باز آ، قنوت باغ‌چه را مستجاب کن

این خاک تشنه، بی‌تو به باران نمی‌رسد
باغ خزان‌زده به بهاران نمی‌رسد

خورشیدی و زمین و زمان در مدار تو است
مولای من! بیا که جهان بی‌قرار تو است

تنها تو منجی بشر و آدمیتی
اصلاً تویی که فلسفه خاتمیتی

تو سِرّ سجده‌های ملائک بر آدمی
تو رازِ سربه‌مُهرِ سحرهای عالمی

ماتم‌کده است کعبه بی‌تو، خلیل عشق!
چشمان تو است کعبه، بیا ای دلیل عشق!

با صد هزار جلوه مشهود می‌رسی
با نغمه الهی داوود می‌رسی

موسی شدی و طور به‌سویت شتافته است
نیل است که به شوق تو سینه شکافته است

سیمای تو، ز یوسف مصری ملیح‌تر
هم‌راه تو، مسیح و تو از او، مسیح‌تر!

آیات حسن و فضل و کمال تو بی‌حد است
خوی و خصال تو، همه عین محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] است

همراه تو است معجزه‌های محمدی
داری به روی شانه، عبای محمدی

مولا! بیا به دین بده روح دوباره‌ای
با ذوالفقار فتح، شکوه دوباره‌ای

برپا است نهروان و جمل‌های دیگری
بیت‌الحرام و لات و هُبَل‌های دیگری

هر سنگ را نگاه تو سجّیل می‌کند
یا هر پرنده را چو ابابیل می‌کند

باز آ که دست ظلم و ستم را قلم کنی
باز آ که باز، عدل علی را علم کنی

باز آ که در مدینه، قیامت به‌پا شود
صحن و سرای حضرت زهرا [علیها السلام] بنا شود

در چشم تو، شکوه الهی خلاصه است
صلح و جهاد تو، همه عین حماسه است

در هر نگات، نور خدا موج می‌زند
امید سیدالشهدا [علیه السلام] موج می‌زند

آمیزه صلابت و احساس، دیدنی است
در قامتت رشادت عباس [علیه السلام]، دیدنی است

سمت تو، آب‌های روان سجده می‌کنند
بر خاک پات، مُلک و مکان سجده می‌کنند

بی‌انتها است نامتناهی است علم تو
آیینه علوم الهی است علم تو

تا واژه واژه‌ات ملکوت حقایق است
در هر نگات، جلوه صد صبح صادق است

داری به دوش پرچم باب الحوائجی
در دست تو است، خاتم باب الحوائجی

چشم رئوف تو است بهشت برین ما
نور ولایتت، شده حصن حصین ما

دل‌بستگی به رحمت تو در نهاد ما است
پلکی بزن، نگاه تو باب المراد ما است

شوق تو در هدایت ما بی‌نهایت است
چشمان روشن تو، چراغ هدایت است

برپا شده است در دل عالم چه محشری!
دیگر بتاب ماه خدا! یابن عسکری!

من تشنه نگاه تو ام أیها العزیز
دل‌تنگ روی ماه تو ام أیها العزیز

تا کی نصیب ما است «اَرَی الخَلق» و «لاتُری»؟
کی می‌شود نوای «اَنا المَهدی» تو را ...

از سمت کعبه بشنوم؟ ای جانِ جانِ جان!
«عَجّل عَلی ظُهُورِکَ یا صاحِبَ الزّمان»

(یوسف رحیمی)

«من دست خالی آمدم، آقا! ... گدایم»

دارد دوباره رنگ می‌بازد حنایم
پس با چه رویی سوی تو آقا! بیایم؟

دریا تویی، مولا تویی، آقا تویی تو
من دست خالی آمدم، آقا! ... گدایم

راه گلویم را دوباره بغض بسته
آقا! ببین که در نمی‌آید صدایم

دستی بکش بر این دل غربت گرفته
شاید کمی آرام گردد دردهایم

پشتم به تو گرم است، از من رو مگردان
من بی تو، مثل کودکی بی دست و پایم

آقا! زمین خورده دوباره نوکر تو
فکری به حالم کن که مشغول هوایم

این حرف‌ها، از روی دل‌تنگی است آقا!
بدجور دل‌تنگ اذان کربلایم

(وحید محمدی)

«می‌آید آن حلال مشکل‌ها به‌زودی»

هر چند غرق مشکلیم، اما به‌زودی
می‌آید آن حلال مشکل‌ها به‌زودی

پیدا است پشت ابر غیبت روی خورشید
پس می‌شود روشن دو چشم ما به‌زودی

در پوست خود هم نمی‌گنجیم از شوق
چون که به‌زودی می‌رسد آقا به‌زودی

صبح ظهورش می‌رسد از سمت مکه
دنیا گلستان می‌شود یک‌جا به‌زودی

صوت دل‌انگیز اذانش پخش گردد
مثل اذان اکبر لیلا به‌زودی

با «اشهد ان علیاً حجةُ الله»
خوش‌حال گردد مادرش زهرا [علیها السلام] به‌زودی

با ذکر «یا زهرا» رَود سمت مدینه
تا که بگیرد انتقامش را به‌زودی

با هیزمی که یادگاری مدینه است
یک کوه آتش می‌کند برپا به‌زودی

از خاک بیرون می‌کشد آن قاتلان را
حکم قصاصش می‌شود اجرا به‌زودی

شهر مدینه غرق در زوار گردد
مثل خراسان می‌شود آن جا به‌زودی

گل‌دسته، گنبد، پنجره فولاد و مرقد
صحن بقیعش می‌شود زیبا به‌زودی

بالای سقاخانه آن می‌نویسد
یا عمّی العباس! یا سقا! به‌زودی

از دست زهرا [علیها السلام] مادرش می‌گیرم آخر
برگ برات کربلایم را به‌زودی

(محمد فردوسی)

فهرست مطالب کتاب ستاره دنباله‌دار – جلد ۱

۱- پیش‌گفتار ۲

۲- «حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!» ۴

۳- و من حکمه (صلی الله علیه و آله و سلم) و کلامه ۵

٤- بخشی از سخنان حکمت‌آموز پیام‌بر (درود خدا بر ایشان و خاندانشان باد) ۵

٥- شعر و شعور ۶

٦- «بهتر که عمر ما در این خانه بگذرد» ۱۰

۷- «کی در سرای چشمم، قصد ظهور داری؟» ۱۲

۸- «... که با تو، روز من و روزگار می‌گذرد» ۱۴

۹- «بی‌فاصله» ۱۶

۱۰- «مردیم پشت پرده غیبت، ظهور کن» ۱۸

۱۱- « هر بار توبه کردم و هر بار ... بگذر» ۲۰

۱۲- «هوای جمکران» ۲۲

۱۳- «ای بهترین بهانه خلقت! ظهور کن» ۲۴

۱٤- «شوق فراهم» ۲۶

۱٥- «ای آخرین امید! مکن ناامیدمان» ۲۸

۱٦- «یقین دارم که تو، آن یوسف افتاده در چاهی» ۳۰

۱۷- «چشم در راه» ۳۲

۱۸- «زهی خجسته زمانی که یار باز آید!» ۳۴

۱۹- «این شعر، هم‌ردیف غزل‌های چشم تو است» ۳۶

۲۰- «آقا! قسم به جان شما، خوب می‌شوم» ۳۸

۲۱- «انگار طلب‌کار تو هستیم همه» ۴۰

۲۲- «ما بنده تحت امریم، تو، صاحبُ‌الاختیاری» ۴۲

۲۳- «... ما تازه به یادمان می‌آید هستی!» ۴۴

۲٤- «مقصود، تویی، کعبه و بت‌خانه بهانه» ۴۶

۲٥- «امان‌نامه!!!» ۴۸

۲٦- «اگر دانستمی کویت، به سر می‌آمدم سویت» ۵۰

۲۷- «ابراهیم زمان» ۵۲

۲۸- «دل‌مرده‌ام، قبول! ولی ای مسیح من! ...» ۵۴

۲۹- «بگو تا صبح، چند آدینه مانده است؟» ۵۶

۳۰- «در انتظار آن طلوع پایانی» ۵۸

۳۱- «به یک چشم‌انتظاری زنده مانده است» ۶۰

۳۲- «من آمدم که سلامِ مرا جواب دهی» ۶۲
۳۳- «بهاری خواهد آمد» ۶۴
۳٤- «به حسن و خلق و وفا، کس به یار ما نرسد» ۶۶
۳۵- سخن حضرت حجت (علیه السلام) = فصل الخطاب ۶۷
۳٦- «کجایی ای کمیل استجابت!؟» ۶۸
۳۷- زنجیره راویان دیگر گزارش‌ها: ۶۹
۳۸- راویان حدیث ۶۹
۳۹- «همه مدیون حضرت آبیم» ۷۰
٤۰- عنایت مولای متقین، امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) به محبانش ۷۱
٤۱- أَنَا عَلِیٌّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ الَّذِی کُنْتَ تُحِبُّهُ ۷۱
٤۲- «زیر قدم تو، خاک بودن عشق است» ۷۲
٤۳- مادر مهربان شیعیان ۷۳
٤٤- «سلام، ای ماه مهجور زمستان‌های ابرآلود!» ۷۴
٤۵- ناله‌های جان‌سوز امام صادق (علیه السلام) برای دوران غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) ۷۵
٤٦- «دعای مادر!» ۷۶
٤۷- روایت پیش رو، در یک نگاه (بر مبنای گزارش شیخ صدوق) ۷۷
٤۸- «خدا کند که بهار رسیدنش برسد!» ۷۸
٤۹- روایت نام‌برده، در یک نگاه (بر مبنای گزارش شیخ طوسی) ۷۹
۵۰- « تمام عمرم از آدینه پر شد!» ۸۰
۵۱- سلسله راویان این حدیث شریف، در کتاب «اکمال الدین شیخ صدوق» ۸۱
۵۲- مجموعه راویان این حدیث شریف، در کتاب الغیبه للطوسی ۸۱
۵۳- مقایسه راویان ۲ کتاب اکمال الدین صدوق و الغیبهٔ شیخ طوسی ۸۱
۵٤- راوی آخر و هم‌راهانش ۸۱
۵۵- «ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی» ۸۲
۵٦- معرفی نخستین منبع نقل‌کننده این حدیث، کتاب: «کمال الدین» ۸۳
۵۷- «این دل اگر کم است بگو سر بیاورم» ۸۴
۵۸- مختصری درباره زندگی‌نامه مؤلف کتاب: «اکمال الدین، شیخ صدوق» ۸۵
۵۹- «سال فرج» ۸۶
٦۰- «ای گل بوستان سرا! از پس پرده‌ها درآ» ۸۸
٦۱- آشنایی مختصر با دومین مأخذ حدیث شریف یادشده، کتاب الغیبهٔ شیخ طوسی ۸۹
٦۲- «ما خط تمام نامه‌هامان کوفی است!» ۹۰
٦۳- «خوشا جانی که جانانش تو باشی!» ۹۲
٦٤- گزارشی کوتاه درباره شرح حال زندگی شیخ طوسی ۹۳

٦٥- «سوی چشمان شما، کعبه به پا کرده نماز!» ۹۴
٦٦- متن حدیث مذکور، با آراستگی آسان‌تر برای مطالعه ۹۹
٦٧- «تنها همه «انتظار» داریم از تو!» ۱۰۲
٦٨- و اینک حدیث شریف با ترجمه پارسی ۱۰۳
٦٩- «کاش وقتی که بیاید، باشم!» ۱۰۴
٧٠- «ای انتقام پهلوی پشت درِ خانه!» ۱۱۰
٧١- «بر درد عشق، جان مرا مبتلا کنید» ۱۱۲
٧٢- «ای قبله ابرهای بارآور، تو!» ۱۱۴
٧٣- «یک روز عاشقانه تو از راه می‌رسی» ۱۱۶
٧٤- «ای نبض زمان، ذکر دعای فرج تو!» ۱۱۸
٧٥- «من و دل، نان به نرخ روز خوردیم!» ۱۲۰
٧٦- «به تمنای طلوع تو، جهان چشم‌به‌راه» ۱۲۲
٧٧- «خراب کرده‌ام آقا! خودت درستش کن» ۱۲۴
٧٨- «تمام هفته گناه و غروب جمعه دعا!!!» ۱۲۶
٧٩- «هر چه خواستی» ۱۲۸
٨٠- اشتیاق دیدار پروردگار ۱۲۹
٨١- «ای طبیبی که به‌دنبال مریضت می‌روی!» ۱۳۰
٨٢- غرور علمی و خطر هلاکت، حتی برای انبیای اولوالعزم (علیهم السلام) ۱۳۱
٨٣- «طاقت من ز اویس قرنی بیش‌تر است!» ۱۳۲
٨٤- «صبح رهایی ...» ۱۳۴
٨٥- «می‌میرم و ز وصل تو، حرفی نمی‌زنم» ۱۳۶
٨٦- «من آمدم؛ ولی تو به روی خودت نیار» ۱۳۸
٨٧- «جمعه شد و نیامد و دل، باز هم شکست» ۱۴۰
٨٨- «اعتباری که ندارم، کار دستم می‌دهد!» ۱۴۲
٨٩- نوروز، نام باستانی مولا امیرالمؤمنین، حضرت علی (علیه السلام) نزد پارسیان ۱۴۳
٩٠- «تو آمدی بهار شد، من از بهار عاشقم» ۱۴۴
٩١- «داریم رکورد کوفه را می‌شکنیم!» ۱۴۶
٩٢- الدعاء عند استهلال المحرم و أول یوم منه ۱۴۷
٩٣- «زیباترین بهانه برای سرودنی» ۱۴۸
٩٤- اللَّهُمَّ بِحَقِ هَذَا الدُّعَاءِ ۱۴۹
٩٥- «در شب، مگر آفتاب پنهان نشده؟!» ۱۵۲
٩٦- الدعاء فی غیبة القائم (عجل الله فرجه) ۱۵۳
٩٧- «اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ» ۱۵۳

۹۸- «شدم بر صورتی عاشق که بر مه می‌کند غوغا» ۱۵۴
۹۹- «آقا! تو کجایی؟ تو کجایی؟ تو کجایی؟» ۱۵۶
۱۰۰-دعا در غیبت قائم (علیه السّلام) ۱۵۷
۱۰۱-«بیا که آینه روزگار، زنگاری است» ۱۵۸
۱۰۲-دل چشم‌انتظاری دارم و بس!» ۱۶۰
۱۰۳-«از ناز چشم‌های تو، اصلاً بعید نیست» ۱۶۲
۱۰۴-جای‌گاه ایران در هندسه ظهور حضرت حجت (علیه السلام) ۱۶۳
۱۰۵-«چه بغض‌ها که در گلو، رسوب شد، نیامدی!» ۱۶۴
۱۰۶-سوره محمّد [صلی الله علیه و آله و سلم] ـ آیه ۳۸: ۱۶۵
۱۰۷-«که گفت: «زود می‌رسی»؟ چه دیر، زود می‌شود!» ۱۶۶
۱۰۸-«بی‌رؤیت روی او بلاتکلیفم» ۱۶۸
۱۰۹-سوره الجمعة: آیات ۲ و ۳: ۱۶۹
۱۱۰-«درون سینه ما، عشق یخ زده، آقا!» ۱۷۰
۱۱۱-«من دل ندادم تا که ... روزی پس بگیرم» ۱۷۲
۱۱۲-گزیده‌هایی عبرت‌آموز از کتاب «ما سمعت ممّن رأیت» ۱۷۳
۱۱۳-«عاشقان را صبور خواهد کرد» ۱۷۴
۱۱۴-«ساعات خوب زندگی‌ام، در حرم گذشت» ۱۷۶
۱۱۵-« تحمّل می‌کنم، هرچند سخت است!» ۱۷۸
۱۱۶-«بماند بین ما این رازها، بینی و بین الله!» ۱۸۰
۱۱۷-«ای نگهت خاست‌گه آفتاب!» ۱۸۲
۱۱۸-«شهید یوسفستان توام، زلفی پریشان کن» ۱۸۶
۱۱۹-«موعد پاگشای موعود است» ۱۸۸
۱۲۰-افق پیش رو و چشم‌انداز آینده ۱۸۹
۱۲۱-«چه‌قدر حضرت دل! غصه جای ما خوردی!» ۱۹۰
۱۲۲-«تو دست گم‌شده‌ها را مگر نمی‌گیری؟!!» ۱۹۱
۱۲۳-«هم‌راه تو، مسیح و تو از او، مسیح‌تر!» ۱۹۲
۱۲۴-«من دست خالی آمدم، آقا! ... گدایم» ۱۹۵
۱۲۵-«می‌آید آن حلال مشکل‌ها به‌زودی» ۱۹۶
۱۲۶-فهرست مطالب کتاب ستاره دنباله‌دار – جلد ۱ ..... ۱۹۷